چون آفرینش هست دادگر کارسازی   درود نامحدود و ثنا نامعدود وجود حضرت کارساز
بر که ملک را نامه از تحقیقات ربانی بکمال نمود مجموع موجودات را وجود ذی جود آن موجود
مبارک که مسعود و مسعود بود و برقرار و که ملک ربانی هر که ملک را تحقیق رکعا ملک ربانی آن کار
تحقیق در که ملک را تحقیق رب   محمد آنکه هستی باشد از اوست   ببهای هستی موجودات از اوست
ما شاء الله در نعمت نور وجود وی عالم بجهان ربانی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء جهت   همه مملکتش نزدیک وی ذات
چه ذات خدا و همه ممکنات   و اصناف یک یک ممکن این همه صفات واجب لاحول و لا قوة الا
و بالتمامی آل اطهار آن جناب بر همه متوج باج رفیقی را ولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا
محمد و کلنا محمد مجمع حکمت بعبارت نحن اولنا آخرنا و آخرنا اولنا بوده و خود نهد بود
صلی الله علیهم و علی آله و اصحابه و حب ایشان و ثنا بر دشمنان و لعن الله علی اعدائهم و الی الجحیم
و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و جهت حرمتهم اجمعین الی یوم الدین   هر که را در سینه
بغض آل احمد ذره ایست   بد بود کونیست او در اصل که صد پدر   اما بعد

عرضه میدارد احقر بندهٔ العزة زین‌العابدین ابن المرحوم المبرور المغفور العلامه آقا شیخ

شیخ محمد رفیع الرشتی الجیلانی مولداً و الاصفهانی موطناً و مسکناً محمد حسن انّه ابن الشیخ

اسمعیل و جعله لما انا له موفقاً الاعلی المراجع والمطالب والمآل در حینی در سنه ۱۲۶۲ [illegible]

ابد مدت سلطنت و دارائی حضرت نواب کامیاب قمر رکاب فلک احتجاب چرخ [illegible]

رئیس ابواب فخر ان ملک و ملت و مملکت داری عالیجناب سلطان السلاطین سلطان

کامکار روحانی الخواقین خاقان نامدار عالیجاه پادشاه جمجاه خورشید کلاه عرش [illegible]

گردون بارگاه قدر دربان تصاقوا ان حضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و ابد

عمره در سنه چهاردهم سلطنت آن خداوندگار دین و دولت عمّ مآب پایه در این ایام [illegible]

حیران روزگار بود در شهر رجب المرجب هذه السنة المعروض قرار اتفاق ملک [illegible]

دولت مداری حضرت لطف فلک سیادت و افادت و افاضت شعاری مرکز دائره [illegible]

و علم جناب مستطاب مصطفوی القاب مرتضوی آداب جعفری اخلاق مهدی [illegible]

استاد اعظم اکرم افخم شیخ جلیل حمید مجید محترم حوزة الرسالة بسند المجد [illegible]

المحمد

مستند قبله ملاذ العصر مجد المجتهدین آقا محمد حسن مکتب الشهشهانی الاصفهانی دام الله ایام افاداته

و افاضاته در ترغیب و تحریص درک و تحقیق مسائل [illegible] شرعیه [illegible]

رادیه که [illegible] درک [illegible] و مسائل [illegible] و جبران شده

مبارک که انور منیر شریف رغبت [illegible] تبلیغ احکام دین مبین و آثار روایات حضرت اشرف

المرسلین و خاتم النبیین را طالبان [illegible] ناچار بعدم اهلیت و قابلیت و قلت

استطاعت و عدم بضاعت و کثرت شواغل و ترا کم عوائق و تمام علایق و تقاسم

مشاغل در شرف قبول [illegible] عرضه داری شوم و بعضی از طالبین طریق یقین

و سالکین سبیل مصدق [illegible] طاهرین خاصه جمعی از جملهٔ طلاب علوم دینیه

کثر الله امثالهم [illegible] ضعیف خواهش فرمودند که چون این رکن از فروع

دین مبین [illegible] مشکل باشد [illegible] عقاید [illegible]

طریقه حقه اثنی عشریه باشد با ادله مختصره رسالهٔ به زبان فارسی عرضه دارد تا فرق عوام

عامه نیز از آن بهره‌مند گردند [illegible] یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله

نقیب سیم چون زمانه مدارا و نه بخون عافیت کرد و اگرچه این فقیر ضعیف حقیر فقیر حجره
ضعف معتقد زلقوم علاوه بر عدم تصنیف و تالیف بود شش مجلد کتب در رسائل در اوان
شباب در هر علم ... و آخر چون ایمن اعتقادیان در روضة الحسینیه و حجره
بر قصد ... کتب معروضه را ... در دیباچه روضة الحسینیه عرض کرده ام که
... بدرة الحسنیه هم درین باب رسم کرده بودم لیکن بازلا بد ...
المعسور و ما لا یدرک کله لا یترک کله و از انجا که بتحقیق ... سلام الله ...
بود بمضمون ... الحکمة ... عمل کرده ...
و تشبثا بالذیل ائمة المعصومین سلام الله علیهم بکمال ... در ...
اسباب حال دیگری از فراق ... که قال الشیخ ...
جعلنی الله فداه ... در جواب ...
بنوشتن این مختصر ... و ... الحمد لله ...
... و الله المفضال از ناظرین خیراندیش توقع دارد اگر بر خطائی واقف گردند

در دم

رسید ...

...

از در نظر اصلاح آن نمایند فان الانسان لیس باقی الشهود ... النفس لامارة بالسوء
البته بار ... نظر ... بر یک از فقرات آنرا ... بسیار
و صد ... از کلام الله و احادیث ائمه اطهار ... ج ...
تحریر آورده ام ... هم ...
استدعا از البته ... خود نموده ام ... رسیده ای ...
رها نمایند ... و لا حول و لا قوة الا بالله اگر ...
اودا ... شریعت ...
... برای ...
... و ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و
خاتم النبیین ...
...
بود و حکم ...

...

حب این کل بیچاره باد خوانی منه نیست — خوش کی کلدار است و رازش راز رفانه نیست

والحاصل شریعت آن بزرگوار خاتمه کل شرایع است پیش از بعثت آن جناب شرایع بوده که از شرایع

مؤسسه بهتر ~~[illegible]~~ زیاده از شرایع گذشته آنرا

بیشتر نیست اول شریعت حضرت آدم و اول شرایع است چه آن حضرت در سلسله انبیا

سید و لنذر است که مظهر این حدیث لولاک لما خلقت الافلاک در سید خلق هم عوالم بزرگوار مظهر

چنانچه سید ولد بعد ترجمه حدیث واضح میشود و مراد حضرت ساندن آنحضرت است از

افلاک [illegible] ثمانیه و تسعه نیست بلکه هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین است

و نه مراد وجود ایشان است و بس بلکه اینها چهار رود افلاک و سایر زمین افلاک است بسیط عالم

برای [illegible] علت غائیه اینها اگر نبود خواهد شد [illegible] وجود [illegible] آنها را

خلق نمیکردم پس مراد از افلاک ما سوی الله است و [illegible] پس شریعت آن بزرگوار که [illegible] نسبت

بانجناب علیه السلام وجود [illegible] شریعت [illegible] کلفت بلکه باید گفت

در آن شرایع همه سوادی بودند و این شریعت غرا احمدی چون آن نور معدن [illegible] صاحب نسخه

صهر

در شرح حدیث لولاک لما خلقت الافلاک

بعد از کمین خفا ظاهر شد آن نور و آن [illegible] صورت گردید و [illegible] یعنی بعد کیفیت [illegible] و گویا طالب

شد العیاذ بالله دوم شریعت نوح ناسخ شریعت آدم بود سوم شریعت ابراهیم بود ناسخ

شریعت نوح بود چهارم شریعت موسی بود پنجم شریعت عیسی بود ناسخ شریعت موسی و ششم

شریعت پیغمبر ما ناسخ همه شرایع انبیا و شریعت سابقه است [illegible] و مداومه تا ابد

کلا و طرا عمل بهمین شریعت منصور [illegible] از جانب حق تعالی بسوی ایشان وحی [illegible] تقضی

از آن شرایع نسبت به شریعت غرای احمدی باشد و علت این انحصار به جهت اتم بر این

قاطعه عقلیه و نقلیه از آنکه عالم تکوین و عالم تشریع در حکم واحد [illegible] عالم تشریع

روح عالم تکوین است و عالم تکوین وجود انسانی تا [illegible] طور

اول نطفه دوم علقه سیم مضغه چهارم عظام پنجم [illegible] ششم ولوج روح

و [illegible] ذلک الکون فی ذلک کما فی آیة قل الروح من امر ربی [illegible] از روح [illegible]

[illegible] آن شرحی دارد [illegible] است [illegible]

[illegible] این شریعت [illegible] وجود انسانی است و شریعت آدم [illegible]

ذکر ناسخ شریعت ابراهیم

[illegible]

مرتبهٔ نزع صفة اش و شریعت ابراهیم مظهر اش و مرتبهٔ بیرون آمدن اش و شریعت عیسی
کوشش بجذبه و این مرتبهٔ شریف روح و انجام هست در این مرتبه جز بتقدیرات ...
بجذبه و عروج روح و آنچه مقصود بالذات است روح است پس چون روح ...
با بدن و ظاهر ... حکمش مرتفع نشود الا بعد الآیه ... شریعه سید المرسلین ... دایم ...
خواهد بود تا وقت مردن ... جسم را که ... بحکم ... بجذبه ...
و علاقه ... وجود ... حکم ... مرتفع ... کی ... الحال ... الاحکام ...
روح ... حکمش ... است ... بچه ... و حکم ... و تغییر ...
تا وقت اربعین سنه ... کمال است چنانچه ... حضرت ... بود ... ظهور
بعثت ... نرسیده تا ... کرده ... شریعت ... حرف ...
... هم ... است پس ... شرایع ... شرایع ... ظهور
کامل ... صبح ... صبح ... شام ... آفتاب ...
غروب ... صلی الله علیه و آله ... مقدسه ... شرع ... آن

آن بزرگوار عرض شد ثابت کرده باشد و دوام آن شریعت مقدسه را دعوی کرده شرع
شریف روح همه شرایع بوده چنانچه خود بدان گواه است خاتم الانبیا بوده پس ... عرش
خاتم شرایع و خود خاتم الانبیا ... نور مقدسش چون نقطه روح بر جسم ...
روح شرایع همه رسولان ... علیه ... بود ... خاتم الانبیا محمد بن عبد الله
اگر چنین شد پس کلام ... درین ... آن بزرگوار ... اول ما خلق الله نوری
و انا و علی من نور واحد و فرمان خلاق جهان لولاک لما خلقت الافلاک ...
اول ... است ... چنانچه ... یا اول ... الاول ... آخر ...
آخر ... الاول هو الاول و الآخر اگر چنین است پس ... و آن ... بزرگوار ...
... چگونه ... آن ... صواب خواهد ... آیا آن بزرگوار ... خلق
... اطلاق ... مخلوقات ... نوع و غیر نوع ...
... مخلوقات ... موجودات است و اشرف مخلوقات ... خلق ...
خاص یعنی خلقت نور مقدسش خلقت اولیه ... است در نوع ...

[illegible]

بزرگتر جنس بزرگی‌اند خاص بطریق خاص مشابهه و نه عام بطریق عام که بی این یا شبه چون صدرالدین قونوی

عرض میکنیم که الاخرة خیر من الاولی عقلا و سادات ازار ازار و علمای زمان ازین

دران وجود مبارک تقدس میدهد و خلق است بطریق خاص این معنی را عرض کرده که ازین

است پس بچه کیفیت و بچه طریق عرض میکنیم و فهم این مطالب و اثبات این آیات پس ازین

چند مقدمه با جمیع سلیم خالی از غرض مجرد از نفسانیات با تحلیه بمعلوم ثابت میکرد و اول

را با نجیبه علت غائیه مقدمه عرض ایشان خود عرض کنیم از آنکه خلا از غرض و تجرد از صفات ذات

چه مدخلیت دارد در فهم این مطالب و اثبات این آیات که عرض میکنیم مدخلیت بسیار است

جزو اخیر علت تامه مضمون صدق مکنون آیه شریفه مبارکه است در سوره الرعد در سوره

از آنکه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی خداوند کریم عالم اعلی تغییر نمیدهد

نعمتی که از قومی هست را تا آنکه تغییر دهند خود ایشان چیزهایی را که در نفس ایشان است

اگر این نبود چرا بعثت خود آن بزرگوار مدتها جهد بالغ میکشید و ستم چنین بعثت

دوران دعوت بزرگ تعداد امام زمان و فرزندش چرا این همه بطول می‌انجامید از همه بهتر که

ابطه

در بیان چه چیز عرض

در تحقیق آیه ان الله لا یغیر ما بقوم

کرده‌اند که تجدید کنند و عمارت شود آن امانت را و تجدید کرد و عمارت شد همه آنها را

آن زمان غریب عالم جا با بودن نفس ظاهر آیه و به تغییر باطن مراد و ازین زمان و هجرت و تعداد

و اثبات آنکه بوده است و سفینه و این انسان مقدس عجب مظلوم و مجهول القدر است

ادا امانات در این حال و وقت آن است و مر خود و فرمود آنان بر امانت تحمل

فرمود فالمنا... و همچنین حضرت امیر فرموده ایشان در عالم آنکه تو جرم صغیر

و منکب اطوی عالم اکبر یعنی گمان تو آنست که تو جرم و شخص کوچکی و حال آنکه

همچنان است در تو عالم کبیر و عالم اصغر و عالم آفات و عالم انفس بزرگتر عالم باشند پس این

شخص بسیار بسیار بزرگ عظیم القدر است به بزرگیش از کاه عرض هم کرد و این است

این بعثت آن بزرگوار را عرض کرده‌ام و شعار چند روزه و شعار این است و برای او

که ندای عزیز من هم بستم بستم عزیز و خود هم پس از اول ربی

بیکری پس اگر چنین شد عرض بکنیم و همه ماند و همه از آنکه ثابت شد و جهت بعد از آن

جایی هم ختم اختیار در عرش روح شرایع و وجود مبارکش علت غائیه و غیر مطلب ایجاد

در بیان عرض کرده

ممکنات و موجودات و این عرش حضرت و لله الحمد و دیار زده قرش ائمه [illegible] و ماده و
شعف و عرصات علام [illegible] اجمعین [illegible] از مخلوقات کلا مخلوقند بعضی بخلق اولیه
و بعضی بخلق ثانویه چون بحر امکان و قدرت و مشیة که خلق اول اند یعنی حضرت رسول
صلعم اول خلق الله است لکن ایجاد او [illegible] پیش از آن اول و بعضی بخلق ثانویه
چون ائمه اطهار و [illegible] ایشان بخلق ثانویه دارند نسبت با آن بزرگوار یعنی یک درجه عقب تر [illegible] حضرت
شیعیان و مومنان که [illegible] درجه عقب ترند مخلوقند بخلق ثانوی چنانچه مختصر [illegible]
[illegible] عرض [illegible] حوادث [illegible] در [illegible]
موجود بوجود اند نه موجود [illegible] وجود ظاهری در عالم خلق باشد [illegible]
و نه موجود باطنی [illegible] داشته باشند فوق الذکر [illegible] بوجود [illegible] حضرت [illegible]
~~[illegible] الطلاق [illegible] توحید [illegible] اول [illegible]~~
والمصور له الاسماء الحسنی [illegible] ایجاد [illegible] موجد [illegible]
[illegible] طریق [illegible] خلق [illegible] عقب [illegible] بعضی را

[illegible] ایجاد ایشان [illegible] الخالق [illegible] اطلاق

[illegible] توحید [illegible] اول [illegible]

و بعضی را معصیت یعنی که ایشان بمقتضای ماهیت و استعداد ایشان بطوری که خود قبول نمودند
این بجا رفتند اما نقش اول در علم است با شبهه [illegible] خلق [illegible] زیرا [illegible]
و ما در حقیقی [illegible] اول [illegible] حضرت [illegible]
این شق [illegible] آنکه [illegible] یک چیزی [illegible] گمراه [illegible]
حتی آنکه با گمراه او را بر آن راه وا داری [illegible] نفعی [illegible] ارزانی
[illegible] شخصی طالب باشد [illegible] خلق [illegible] انقطاع [illegible]
ایشان [illegible] انقطاع ایشان [illegible] رحمت [illegible]
الله اکبر چه رحمت [illegible] محبت [illegible] شمارد
یا بنی آدم [illegible] لکم [illegible] علیکم [illegible] یعنی ای پسران آدم من [illegible] خود [illegible]
دوست [illegible] اگر محبت [illegible]
مخلوقات را [illegible] اگر [illegible]
در [illegible] اعتبار [illegible] صورت [illegible] اعتبار

[illegible] عقبی [illegible]

در معنی ... مراتب اربع

بود که تکلیف پس تکلیف سبب آنجا باشد بجز و که درجه‌ها بیند و این از حضرت نبی صلی الله علیه

مراتب اربعه مقام او در مقام تذکر و مقام نواد و مقام قلب و مقام صدر او باشد در چهار مقام

تکلیف نمود یعنی در چهار عالم یعنی در چهار عالم در اول در بجز حیوة در مقام شتیه در بجز در

دیگر مرادیه اشاره با آن است و مقام اعنی در مقام الست که گویا باشد در دوم در بجز

موت در مقام نواد باشد و در جه و مقام اراده علی وجه آخر سیوم در بجز کثرت و مقام

در مقام قلب و قدر باشد چهارم در بجز طبیعت در مقام صدر و مقام قضا باشد پس هرگاه

شخص در در اربع در مقامات اربعه معرفت حاصل تکلیف شود باین تکالیف شرعیه

کل معتقدات در جه وحی حوا به سوی در این است قوله تعالی هنالک الولایة لله الحق ذلک

بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر و این است در حدیث وارد شده

و المؤمن حی فی الدارین یعنی مؤمن باین ایمان و تکالیف زنده است در دو دنیا و آخرت هم

باتفاق رسته بجز پس ثابت شد در حقیقت جبر کرد و هیچ کدام از هیچ کس ظاهر شده مذهب اثر

اشاعره باشعور در قائل اند که حق تعالی جبر بنده مخلوقات را بر اعمال ایشان و هیچ

نفع

در معنی ... خطاب ... ایشان

نفع ندارند مخلوقات که نفع حق تعالی و در این است در جواب معترض و این است که نفع او کمال

که لک لکان الحسن اولی ما بلا ولا قوه من الحسنی والحسنی اولی باجتناب من الحسن یعنی اگر جبر بود باید

در آن نیکوکاری اولی بجزای به بودی از بدکردار ولکن با آنکه حق تعالی مدح کرده در مواضع

عدیده متقین و صالحین را در کتاب خود و الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین

یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون والذین یؤمنون بما انزل الیک

وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون

و مذمت نموده کافران و منافقان را در مواضع بسیاری از قرآن ان المنافقین فی الدرک

الاسفل من النار و هم چنین احادیث ائمه معصومین علیهم السلام زیرا که اگر جبر باشد پس ان معنی

در معنی ...

وعده ملامتین و وعید و شر باید با آن اعمال زیرا که جرم باشند آن اعمال در زبان

یا برای ذکر آنها ندارد در باید در مزید و قال الشیخ و ادام ظله ایکلف الاسارى بالعصا

در معنی شیخ ...

نونحل تهوی سقوطا کما النجوم تأفل ای یا وجود دیده اسرار آن گوهر یا در دریای

بعلق و ریختند بر روی گستاخ مند ستارگان در برابر ایشان را اما تو دم پس آویز

بعبارت چه بهمان دلیل سابق در حجة الله حکم نمی توان خود رضا کرد بلکه خداوند را اعتقاد دل دانست
و کشف منزوی آنحضرت معتقد نشود و در اینجا دو صورت ممکن است تا نفع به ایشان رساند کیفیت
خلق کرد و مر وجود ایشان را جبر کرد در معصیت و شق ثالث هم چنان و الا اگر او صحیح باشد هم
میآید ترجیح بلا مرجح پس باید شق چهارم در شان حکیم است که آن خلق موجود باشد
بطور رضا و طلب صلاح ایشان بکند که کس را حجتی نباشد هر چه اعلان کند دادی و تمام
و این است معنی کلام امام که لو کشف الغطاء لما اخترتم الا الواقع پس چون این معنی
ثابت شد تکلیف محقق آمد بحکم پس بیان نموده حق تعالی خلق کرد مخلوقات دو صورت را
در عالم ذر هر چه بگوید از آن بالاتر است در کمال شعور و اختیار در حاشیه بحکمه الم الکرم الحکم
ایمان و کفر نگشته بودند چنانچه فرموده کان الناس امة واحدة فاختلفوا یعنی بودند
خلایق همه یک فرقه در عالم اول و پس از آن مختلف شدند پس جمیع کرد خداوند ایشان را
بسبب تکلیف و ارسال رسل و انزال کتب در آن عالم هر روح از این عالم است هفتاد هزار
مرتبه پس تکلیف نموده ایشان را باین تکلیف که الست بربکم و محمد نبیکم و علی ولیکم و

والائمة

والائمة من ولده اولیائکم و ائمتکم یعنی آیا من نیستم خدای شما و نیستم محمد پیغمبر شما و امام
شما و اولیاء و ائمه هدات و سادات ثقات شما پس چون باین جواب شد بعضی
شدند بعضی از روی ایمان و اخلاص و معرفت و بصیرت عرض کردند بلی بآنچه فرمودی ایمان
و اقرار داریم و بعضی از روی معرفت و بصیرت عناد ورزیدند و منکر شدند و جواب آن بعضی را
نفر دادند بلی ما اقرار نداریم و ایمان نیاوردیم و بعضی تابع شدند این معترفین را و بعضی
تابع آمدن منکرین و معاندین را و بعضی دیگر اقرار نمودند لا عن بصیرة بل عن تقلید
و نه انکار کردند تابع هر متبوع شدند که ام که ام پس تحقیق دو نه بلکه
فرقه شدند مومن و کافر و هر یک تا بعد پیدا کردند بلکه کلام است در اول مومنین و اول
کافرین هر کدام بعضا عزیزا با جمال روا ندارم مفصلا خواهم عرض کرد
معلوم است که اولین مومنین سادات هدات می باشند و اولین کافرین ابوالدواهی
و ابو الشرور و اعرابی بعد لعنهم الله لکن اینها اولین معترفین سابقون بوده حق
در شان ایشان در سوره اذا وقعت الواقعة فرموده است والسابقون السابقون اولئک المقربون.

فی جنات النعیم الآیات یعنی پیش شدگان بطاعت و پیشینیان باجابت ایشان اند مقربان
در بوستانهای پر ناز و نعمت بهشت مرا قرار کرده باشد که مدلول ارشاد واحدی است از اغیار
دا غرین تا بیان مر اصحاب یمین اند که تحقیق در شان ایشان فرموده در بیان سوره و اصحاب
الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب الآیات یعنی
اصحاب دست راست چه خوب یاران دست راستی بودند که ایشان هست در سدر مخضود و سایه
کشیده شده و درختهای سر بر هم نهاده و در آب ریخته و میوه های نا بریده و ناز رواده شده و دیگر
همین گفته شده و مر ایشان سلام بالا ام الاکه مر اصحاب بعدد تحت باب بعضی امیر المؤمنین
علی باشند مطابق عددی یمین با عدد علی یازده و چهار دیگر ناده و در اینجا یاران تحقیق
و بع هفتاد و دو آنهای وی ده مر نیز در حق ایشان فرموده که الذین لا خوف علیهم و لاهم یحزنون
یعنی مؤمنان اندک نه هست خوفی بر ایشان و نه هم ایشان محزون خواهند شد چون دم محشر
لعنة الله علیه و علی آبائه و اجداده و تابعیه و شیعته و محبیه الی یوم المعلوم من تجاوز الشرکین الکافرین
ثم لعنة الله علیهم جمیعا من الآن الی یوم القیامة و منکر در آیه شریفه که و کانوا یصرون علی الحنث العظیم
ما کانوا

و کانوا یصرون یعنی بودند آن ملاعین مر دست بر گناه بزرگ از منکر تا آنکه کردند ایشان منکر زوره
بسیار بر کاری بود که کردند ایشان در منکر با عمر در تطابق عددی یکی است نه هفتاد و سه چهار
و سبب این سعید و ده و سه چهار در اینجا و دو کتب دو و نیم سعید و ده مر صادق
الذین لا خوف آه و این معنی باشند مر ثابت الله از ایشان مر پیران ما را ایشان مجدد قرار
کردند و ایمان آوردند بتبعیت یعنی با ایمان ایشان باشند و پس ایشان شیعه مؤمن اول الایمان تبعیت
کردند و متابعت نمودند ایشان را چه معنی شیعه و تشیع متابعت و متابعت و پیروی است
و آن آخرین تا بیان منکرین معاندین مر آخرین بودند مر اصحاب شمال اند در حق ایشان
ایشان فرموده در سوره اذا وقعت و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل
من یحموم لا بارد و لا کریم الآیات یعنی اصحاب دست چپ مر اصحاب و یاران بودند که ایشان
در نه باد گرم و آب گرم و سایه از دود سیاه که نه سرد باشد و نیکو باشد منکر و معاند شدند با التبعیة
و آن آن منکرین ملعونین هست مر رد ایشان و سر ایشان باشند مر عرض کردم اول ایشان
کانوا قبل ذلک مترفین و عدابه که فرموده مر ایشان با جمله که فرزند ندر با جمله کافر

کردند در وجود ایشان در ابواب ایشان بقدر علم خدا لعنت باد که کردند آنچه کردند آنکه

ابو الشرور معون بود در غصب خلافت کردن مقدس شاه ولایت مآب ابو تراب علیه التحیة

سبحان الله انسان بچگونه طاقت بیان آن بهتان دارد و اینجا هم با آنها مجملات مقام

آخر عرض کرده اقرار کردند آنانکه عن بصیرة بجهل ... اند امرا ... تابع گردیدند

و مستبرع کیان اند حق کدام است باطل کدام است حقیقت بر پرده‌شان بیچاره ... الآخرة

والآخرة لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء یعنی بحیران در میان ... دنیا و آخرت ... سوی

خراب کردند ... بسوی کافرین ... ماندند در این ... جلال ... وهم سوء الدار ... ایشان

خانه به جهنم شد خالدین فیها ابدا در خلد ... بشند ... پس ثابت شد ... بحیثیت

اخبار و روایات علیهم السلام شدند پس اگر چنین شد ... ثابت گردید ... الحمد

الله والمنة ... دولت ... ابد مدت اصحاب ... ثابت شد ... مجلس

پس باید در جناب مقدس آفریدگاری بعد از خلق اول ... عرض کردم تخلیق ثانویه

یعنی بخلقت صوریه در عالم التصویر ... خلق کرد طینت اولین ... از آن

سر اینها

سر این ... مقدس ... باشند سلام الله علیهم جمیعا لذا ... اولین ... باشد عرض خواهم

کرد ... خلق ... باشد ... نیست ... لذا جناب احدیت تا آنکه

فیضان خاصه خداوندی ... سبحانه ... روح و ریحان

که ... الیاقوت والمرجان یعنی ... و ... لاله و گلشن و ...

... هر یک گویا روحی هستند ... ایشان ... قوت ...

هستند رزقنا الله ... جمیعا ... خلقت ... عرض کردم طینت تا این ...

ایشان نیز علیهم السلام ... یعنی طینت ازل از آن طینت ...

و ... طینت ... تفصیل ... خلق ...

... بعد ... عرض ... مقام تابعیت ...

... کلام ... طینت مبارکه مقدسه اولین ... عرض

کرد ... تفصیل ... عرض خواهم کرد طینت آن تا این

... آن ... اولین ... اول و آخر ... آخر

اهل لسان بعضی از اهل لسان بی وحی التحقیق و اهل الذوق چنانچه از زیارات وارد شده عبارت است صحیح

باین معنی معلوم است و نور در زیارت نور شمس به نور جرم شمس مثال نور آنها و شعاع آنها است و شیعیان

شیعیان که بمنزله اشعه اند از شعاع آن متوجع بلکه از شعاع آن متوجع خلق شده اند این بیت رحمه الله

در شان ایشان در سوره مؤمنون میفرماید والذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون

و در یک آیه بعد از آن اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون ظاهر معنی

آنکه وارث شدند آنکه مر امانات خودشان و عهد خودشان را با در میان داراند نگاه میدارند

و مراعات کنندگان اند و بعضی از مفسرین گفته اند مراد از این امانات عهد جناب است علی

فتح الله الکاشی رحمه الله ایشانند ایشان میراث برندگان ائمه علیهم السلام یعنی از

میراث خدا و میراث مارا و میراث خدا در قبضه خداوند است و صریح تر ایشانند

میراث برنده بهشت ما که در آن جا و در آن شدند پیچیچه معنی نبوت و ختم نبوت و ختم

شریعت معلوم شد حقیقت ایشان هم معلوم شد فلله الحمد و المنة و خلق فرمود

هم در قسم اول متوجع باشد و اول و سابق و هم در قسم ثانی هم تابع باشد و آخر و لاحق

بحب

بحب شهدا و در مرتبه خود نور ایمان را در شرح مرتبه های ایشان را از اعلام مطلع گردیده

قابلیت هر یک بحقایق و اسرار هر یک از آنها و در یک از آنها فهم حقایق عبارات باید و در ایشان کلمات

را با نائب جناب سلام باید و مثلا چون در جناب مقدس آنحضرت سید الشهدا و شهادت گرانی

آن بزرگوار هر چون بضعی مرورد و جب الاذعان و التحزان مما تحبون یعنی انفاق کنید

در راه خدا از آنچه دوست دارید فائز گشت آنچنان اعظم مطلب رسید چون انفاق محبوب

سید الله کرده عالمی را عاجز از بنیاد مثل و خود را شهره آفاق و انفس فرموده فرموده

جناب مقدس بر پدر و کرد ایشان هم النخبة و الا بالی یعنی این و جماعت او را برای شنیدند هیچ

باک از کسی ندارم و ایشان را و حضرت کرده ام در پیچ و شخص است بر اقبات

هیچ فکر ضرور ندارد و هیچ این حالات همه بسبب ایمان آوردن ایشان و جماعت کردن

امر اهم مخزون ایشان است و انجه حق تعالی و علا و اهل قرابت

نموده و ظاهر شده و خلق فرمود و جنت جنته تسکین و اعداء اولین عرفان را

حب چنانچه یک باب از فصول که ذاکر این است نه از این دلیل هم چنین از مغفرت خلق

فرمود در ایشان غلظت و تاریکی دل و جهالت و نادانی و شقاوت و حمق بمرتبه‌ایست که هر چیز حق را

راه نمی‌یابند چنانچه حق تعالی در سوره الم ذلک الکتاب فرموده ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم

غشاوة ولهم عذاب عظیم یعنی مهر زده باری تعالی بر دلهای ایشان که هیچ چیز از حقایق علوم و نطق

علوم و اسرار را نفهمند چنانچه نفهمیدند بجهة آنکه وقتی در مجلس نزول وحی هر نازل شد آیه مبارکه انا

عرضنا الامانة علی السموات والارض تا آخر آیه چون نازل شد [illegible] ایشان که عظیم ماجرا

عرض امانات مطلع شدند و آیات خدا ایراد نمودند که چیست و با وجود آنکه صریحا هم ذکر شده

ایشان را از امام هم رسیده که مراد ابی بکر بن ابی قحافه است با وجود آن چون اول مرتبه

نخواسته بودند نفهمیدند و مهر زده بر گوشهای ایشان که هیچیک از حقایق و اسرار نشنوند و پرده

بر دیدهای ایشان که هیچ آثار مشاهده نکنند بلکه چشم داشتند چگونه یکجا کم میشد و کار

میکرد و خطاب برکردن مقدس شاه ولایت نائب امر زنند و از برای ایشان است نظر

میکردند علاوه بر این نوع عذاب عظیم بزرگ خداوندی و در جای دیگر فرموده لهم قلوب لا یفقهون

بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی

برای

برای ایشان در کفر زنند دلهاست که هیچ چیز با آن نفهمند و چشمهائی است که هیچ چیز را با آن نمی‌بینند

و گوشهائی است که هیچ سخنی با آن نمی‌شنوند از این جماعت چون بهائم و حیوانات بلکه از بهائم

نیز گمراه‌ترند بیشتر و تابعین این جماعت نیز از طینت اشرار که تابعین الکل ازل از آن طینت خلق

شده‌اند و هر چه در قرعه چاری است در تابعین نیز جاری است با تبعیت و در اولین با جملة

نصفه اول اما چه تابعین هم آن که خداوند در سوره مطففین فرموده در شأن ایشان کلا ان

کتاب الفجار لفی سجین وما ادراک ما سجین و در حق علیین در ابتداش هم در حق ایشان در همان

سوره فرموده کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادراک ما علیون مضمون آیه اول آنکه

حق هر جا که نامه کردار کفار و فجار البته در زندان دوزخ و جهنم و آتش زده چنانچه نامها

زندان دوزخ و مضمون آیه دوم آنکه حق هر نامه اعمال نیکوکاران هر آینه بالای فردوس

و جهنم و ایشانند و هر چه بالای فردوس است باقی مانده کلام در قسم پنجم هر جا اینها باشند با آنکه

اینها رسیده هر حکم ایشان را از ایمان و کفر نبوده بلکه امر ایشان موقوف بوده تا آنکه در دنیا آیند

و بتکلیف کنند تکلیفی پس درآید حکم شود بر ایشان از ایمان و کفر که در اینجا نیز جاری شده

در شرح آیه ...

شرح ... آیه

در شرح آیه ...

قیامت نکوهم بحکم کرده و مکلف شوند یا کافر شوند یا مؤمن پس پس از این چه خلقت و خلقت اولیه
معروضه و خلقت ثانویه معروضه باشد خلق و نزول بخلقت ثانیه خلایق را در عالم شهادت که
عبارت از دنیا باشد همین دنیایی که در او هستیم پس تکلیف را تجدید کرد تا ظاهر شود ایمان مؤمن
در عالم ذر و کفر کافر در آن عالم چنانچه حق تعالی از آن خبر داده و ما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به
من قبل یعنی کفار ایمان نخواهند آورد بآنچه که سابق در عالم ذر تکذیب کرده اند آن را [illegible]
تفسیر و در شأن ایشان نازل شده و در کلام [illegible] عن [illegible] ثم انهم لصالوا الجحیم
ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون یعنی حقا هر یکی که ایشان [illegible] خود در [illegible]
هر آینه محجوب مانند پس هر یکی ایشان در آیند در دوزخ پس گفته شود [illegible] این [illegible] است که
شما را در دوزخ [illegible] ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم و این است عالم تفصیل [illegible]
و هر عالم تفصیل آن عالم اجمال و عالم ذر باشد یا [illegible] فرموده اند انبیا او عبارات تحقیقه در بیان
این مراتب و مطالب بطریقه که حضرات ائمه صلوات الله علیهم بیان فرموده اند و در کتب
احادیث مذکور است چه به مناسبت بسیار مختصر نموده پس هر که کسی از عوام و خواص [illegible]

ایمان

[illegible]

ایمان و تحقیق و ضرورت است و هر که چه اسرار باطن ظاهری است و [illegible] حسی است و برای [illegible]
معرفت [illegible] و [illegible] قرار داده و هیچ مخالف با ظاهر [illegible] و الا جاهل باشد لهذا این
حقیر از این [illegible] الله [illegible] ظاهر [illegible] که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] پس [illegible] اگر [illegible] محقق باشد [illegible] معقول [illegible]
[illegible] ذات خود [illegible] پس [illegible]
در [illegible] که [illegible] شاید
[illegible] آن [illegible] خود را [illegible] صبح تا ظهر [illegible]
[illegible] عبادت و [illegible]
[illegible] خود [illegible] اگر خواهی [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] خود را [illegible] آتش [illegible] و هیچ [illegible]
و [illegible] همیشه سرگردان [illegible]

[illegible]

و آنچه تکلیف نوشت دیانکه اراده آنچه نبرای توبت آیا نشنیدی قول آل رسول الله را [illegible]
الکان از جناب مقدس ایشان نکرای عموما خصوص آنچه جناب سید مرد حضرت ابی جعفر [illegible]
در کتاب خود از ایشان ذکر کرده اند قال انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیمة بقدر ما اتیهم
من العقول فی الدنیا یعنی خداوند مداقه و دقت خواهد فرمود با بندگانش در حساب [illegible]
بقدر آنچه بایشان رسیده از عقول در دنیا یعنی همان قدر عقول خود که رفتار کرده باید رجوع
کرده اند نیز امر از صاحب شرع رسیده و اگر شخص تمام فرایض و سنن و آداب را بکار آورد
لیکن همه بتقلید باشد و اصلا بکمه عقل رجوع نکند شرع دین صحیح او در روی اطمینان نیست
باشد با جلد و بارش است پس معلوم شد که آنچه گردید در حوصله فهم [illegible] چنان صدق [illegible]
سوی بدن [illegible] است راه دانی این [illegible] خداوند که [illegible]
کو موا لمک الکون [illegible] از برای من همان بخورد [illegible] از برای شما هستم و [illegible]
حضرت رسول [illegible] از جناب حضرت بعد مقدس مطهر [illegible]
اهل بیت [illegible] عرفناک حق معرفتک و [illegible] واتهم [illegible]

و ایشان

و ایشان اینها خداوند را با وفرمانده حیرت در ذات مقدس را [illegible]
کاینجا همیشه باد دست است دام را زبان بکام خموشی کشیده دم نزنیم چه جای [illegible]
بیگنجد محض پس همین قدر دانی [illegible] تقریر است در حقیقت ممکن است [illegible]
سنجه [illegible] احتیاج هنر باشد و غیرا و حقیقت سوی او واجب است و [illegible]
واجب [illegible] تقریر ایشان و ثابت کردیم [illegible] تقریر نتوانند شد و [illegible]
و او [illegible] چه تقریر شد [illegible] نتوانند [illegible] شد [illegible]
بر عدمش [illegible] گفته اند ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
از همه [illegible] عقل بیچاره [illegible] نقرش [illegible]
شد با این [illegible] علم شد و قوله تعالی فی آخر سورة لقمان یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا
یوما لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا
ولا یغرنکم بالله الغرور ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام
وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت یعنی ای مردمان [illegible]

خدا او [illegible] بخشد [illegible] هیچ چیز [illegible] خدا [illegible] است

پس [illegible] شما [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] آنچه در [illegible] است [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] خواهد [illegible] است

و [illegible] پس [illegible] محتاج [illegible] رسید [illegible]

[illegible] این مقام [illegible] کلام حدیث [illegible] از حضرت رضا در جواب [illegible]

[illegible] چه دلیل داری بر اثبات واجب و حدوث عالم [illegible]

است اگر [illegible] و لا اکون [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] نفع [illegible] در حال [illegible]

[illegible]

در دست [illegible] محتاج [illegible]

از تو [illegible] از کس دیگر است [illegible] کرم و فضل و مرحمت [illegible]

دهد

در نسخه حضرت [illegible]

ولا اکون [illegible]

[illegible] چون [illegible] فقر و احتیاج [illegible] ایجاد [illegible]

[illegible] فقیر و محتاج [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] است [illegible] قوله تعالی [illegible] الرحمن [illegible]

یعنی [illegible] قال الامام [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] خدا [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] میکنید [illegible] واجب [illegible]

قوله تعالی هو الله احد یعنی ای محمد [illegible] بگو [illegible] خدای یکتاست [illegible] در عالم اول [illegible]

و در عالم آخر [illegible] لمن الملک الیوم لله الواحد القهار یعنی امروز [illegible]

الواحد القهار است [illegible] روز [illegible] اگر [illegible] صورت [illegible]

[illegible] مختلف [illegible] صورت [illegible] این [illegible] اراده [illegible]

[illegible] دیگری [illegible] اگر اول [illegible] باشد [illegible] لازم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بالجمله [illegible] اگر [illegible] مفروض [illegible]

[illegible]

[illegible]

و یا متعلق بالارادة خوانده بعید [illegible]

واجب ممتنع و اگر ثابت شد به تفصیل می‌پرسیم که واجب لازم نشدن چه با عجز آن دیگر ثابت
در هر دو صورت می‌گوییم حکم قادر ممنوع است و حکمش نافذ است در اراده بجهت اراده
او نیست در اراده و لا معقب لحکمه و لا معقب لقضائه از اراده ایشان بقول لکن چگونه قسمت ...
بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون یعنی کیست رد کننده اراده او برای حکم خداوند عقب آن
از برای قضای خداوند بحکم او را او نیست هر که اراده کند انکه نیست که گویا باشد اگر
خواهد بود از این پس که دیگر خداوند انکه مرتب اوست پادشاهی همه چیز و بسوی اوست
بازگشت همه کلی چون معتقد است این تحقق شد و باز اول در صورت اتفاق اراده
دو واجب باشند می‌پرسیم در این اتفاق من جمیع الوجوه است یا نه من بعض جهة اختلاف دارند
یا دارند اختلاف در ذات و اتفاق در اراده اگر اول را گویند گوییم هر یک متعدد نیستند زیرا
مناط تعدد اختلاف است اگرچه بیک جهت باشد و تو هم الا از آن نیست پس حجیت و اگر ثانی را
گویند گوییم در جهت اختلاف در حدیث الله اشرف الامر نه می‌گویید یا حادث است یا قدیم
اگر گویند حادث است دو مرتبه یکی لازم می‌آید معتقد شده باشی از انکه الله متعدد
یا

یا لابد باشند معه بسبب امر خارجی مرتبه به الاختلاف است از هم جدا شوند و تجزی کرده از انکه
باطل است و دیگری لازم می‌آید از انکه اعتقاد بر با سند ه باشی از انکه حادث در وجود ...
در ایشان تاثیر کند را همه و باطل است بالبداهة این ... تعدد و اگر گویند قدیم است
پس دو واجب باشد هر سه واجب باید بشود و این سه واجب هم هر گاه ثابت شد ... غیر متناهی
۲۶۲ پس شد به الاختلاف ... و آن نیز قدیم است پس پنج واجب باید بشود و این پنج نیز ...
در ذات پس ... به الاختلاف ... پس نه واجب شود ...
و سی و سه و شصت و پنج و ... صد و ... تا ... بحدیکه دیگر حصر آن کرد
و سلسله الی غیر النهایة ... تسلسل ... این هم باطل است زیرا احدی ...
الهه الی غیر النهایة شده این که باز در صورت اختلاف و در صورت اتفاق اراده
می‌پرسیم که آیا قادرند هر یک از ایشان منفرد شوند بالوهیت و ربوبیت خود ...
اگر نیستند مرتبه که ... واجب نیستند و اگر یکی از ایشان است ... حکم منفرد است ...
اشاره فرموده حق تعالی در کلام مجید خود فرموده و لو کان معه من اله اذا لذهب کل اله

بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض سبحانه و تعالی عما یشرکون و نیز در آخر سورهٔ مؤمنون و ما کان معه من اله
اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون در آیهٔ اول بطریق لزوم [illegible] دیگر
و در ثانی بطریق نفی مضمون آیهٔ اول آنکه هر گاه با خداوند از خدای دیگر هر آینه هر خدائی
صرف بسوی مخلوق خود و هر آینه مخالفت شده پس پرستیدن [illegible] ازین رهبری کرده
مالک است خداوند از شریک خصوص این شریک [illegible] مضمون آیهٔ ثانی آنکه اگر می‌بود
با خداوند از خدای دیگر [illegible] او خدائی کند چه اگر بود هر آینه رفتی هر خدائی برای آنچه [illegible]
و در بر کردی [illegible] دیگری [illegible] است خدای از آنچه وصف میکنند و نیز چون
این دلیلی [illegible] بدلیل دیگر [illegible] از احادیث ائمه است و چون ذکر آن احادیث [illegible] بطول
بود لهذا ترک نمود و تفریع مختصر و کلام همین قدر است [illegible] مر عقل
هر شخص منصف [illegible] خود رجوع کند چنانچه [illegible] قلیل [illegible] در [illegible] علوم
خود میگوید پس چشم بصیرت نظر کند در عالم و آنچه در او است خصوص جزئیات آنچه [illegible] چند
خود حکمت این [illegible] صانع [illegible] صانع [illegible] حکمت [illegible] صفت [illegible]
سرگشته

سرگشته او باشد پس معلوم میگردد که در حقیقت [illegible] آن بزرگوار فرد واحد باشد لیکن عقل سلیم [illegible] عقل
آن مؤمن عابد که مذکور شد روایت از حضرت ابی عبد الله که از عقل [illegible] پرسید شخصی از آن بزرگوار که چگونه است
عبادت و دین فلان شخص فرمودند عقلش چگونه است عرض کرد که نمیدانم فرمودند به درستی که ثواب
بقدر عقل است همچنانکه در حدیث دیگر مروی است از امام جعفر که عذاب بقدر عقل است پس آن
بزرگوار فرمودند که مردی بود از بنی اسرائیل در جزیرهٔ پر آب و علف سبز و خوش آب و هوا که
سالهای بسیار عبادت خدا میکرد و شب و روز در سجود و قیام مشغول بود روزی ملکی از ملائکه او را دید
و روزی از او گذشت و عرض کرد که خدایا ثواب این مرد را بنما وحی رسید [illegible] بسیار
و کمی دید [illegible] بصورت ملک رفت و بصورت بشری با او مصاحب شد عابد پرسید که تو کیستی گفت [illegible] آدم
خدمت تو برای عبادت و طاعت کنم پس شب ماند تا صبح شد گفت ای عابد عجب [illegible] خوش
خداوند تو [illegible] فرموده در حقیقت سزاوار نیست الا آنچه عبادت [illegible] عابد گفت آری لیکن عیبی [illegible] که
دارد ملک گفت چه عیب عابد گفت خدای ما را خری نیست [illegible] این علف را [illegible] ضایع میشود
ملک خندید و گفت تو خدا را صاحب یک خر هم میدانی [illegible] تمام شد حدیث [illegible] چند

در این حدیث است و این قدر مشهور است که معنی پس باید چنین گفت که آنچه عرض کردم رجوع کنم به تحقیق
و همین قدر عبارت در شناختن ذات مقدس باری تعالی جل شأنه محال است زیرا که در این بحث
ثابت شده و در علم حکمت بیان آنکه ادراک ممکنه آنچه را ادراک میشود لا محاله باید مناسبتی
و مناسبتی باشد والا ادراک صورت نبندد و حق هم همین است و چون چنین شد پس مناسبت ادراک
ذات واجب باری تعالی نیز از محقق شده و هیچ چیز با هیچ چیز ندارد برای آن فرق که در این بحث والا لازم
آید که حادث قدیم شود یا قدیم حادث گردد و این هر دو باطل است و آنچه شد که ادراک
هر چیزی البته با احاطه آن است یعنی باید مدرک محیط باشد بر آن چیز تا بتواند یعنی احاطه به هر بیان
مرتبه علیه الجلالة تواند درک ذات او را کند و از ذات گذشته صفات او هم احاطه ندارد هیچ
مدرک ممکنی چنانچه خود آن جناب مقدس عز شأنه خبر داده و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء
فرموده و هر که بود باید لا یحیطون به علما دانسته باشد یعنی احاطه نکرده اند هم رسانیده مخلوقات
بشیء از علم آنجناب مقدس باری جل شأنه اگر چه بعضی از اهل تفسیر این ضمیر را راجع کرده اند
به جناب نبی [illegible] و به جناب [illegible] ثابت و حق هم همین است پس واجب الوجود را ادراک

نتوان

[illegible] و لا یحیطون بشیء من علمه [illegible]

نتوان کرد و هیچ وجه نه بطور حضور و نه بطور تصور و هر کس که بوهم درک کرده و خیال کرده که
جا اینکه درو و از جاده شرع رفته و عقب انداخته و راه و جاده عقل و معرفت افتاده
حق تعالی فرموده لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی نمیتوانند خدای را دیده ها و هم او
دیده ها و خیال بلکه هیچ شعوری را درک کس تفکر در ذات واجب نمی تواند زیرا که تحقیق
شده و از آنکه معرفت ذات واجب باری تعالی جل شأنه محال است و همچنین این معرفت
ثابت شد پس ثابت میشود تفکر در آن هم نیز چنین است زیرا که شخص تفکر می کند در آنچه
میداند اما در آنچه نمیداند نمی تواند تفکر کند آیا نمی بینی عوام الناس را در تفکر در یک علم
نمی کنند و نسبت آن فکر به جهت عدم اطلاع ایشان بر آن والا اگر میشد پس که بود اول
خدا و بعضی از ذلک خدا را در ادام از نحو معرفة الله زنند و مکرر فرموده ما عرفناک حق
معرفتک هر گاه چنین شد پس درک ذات و صفات دیگر کی برسد و در این معنی احادیث
بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده و از آنجمله حدیثی است که ابو بصیر روایت میکند
از حضرت با قر [illegible] فرموده تکلموا فی خلق الله و لا تتکلموا فی الله فان الکلام فی الله لا یزداد صاحبه الا تحیرا

[illegible]

در پایان هر سطری ... حیرت

از تحیر امی تکلم نکنید در هر چیز که در خدا و در او تفکر نکنید که هر که تفکر در خدا نماید دل کند در حیرت گر حیرتش
حیرت را و این حیرت نه آن حیرت است که محمود است اهل طلب و نهایت سیر است [illegible]
تحیر امی خدا را در بیابان دیگر را تحیر در ذات او است که این حیرت جهل است [illegible]
خارج که نه معرفة اند از پس او را عقل کند در آتش و حکم احدیت دیگر را و حید جدا
در حضرت با نور دلایت میکند و آنحضرت فرمودند که با یاد و ایاک و التفکر فانها تورث [illegible]
وتحط العمر و ترک صاحب و عمی ان التکلم [illegible] فلا تفکروا انه کان فیما مضی قوم ترکوا علم
وطلبوا ما لم یکلفوا حتی انتهی کلامهم الی الله فتحیروا حتی کان الرجل لیدعی من بین یدیه فیجیب
من خلفه ویدعی من خلفه فیجیب من بین یدیه و در روایة اخری حتی تاهوا فی الارض معنی
این دو اسم او و حید و [illegible] هر چیز از فهم و دل در [illegible] که [illegible] ادراک
حکم در دو و شرش [illegible] است و [illegible] عقل را [illegible] میکند و [illegible] صاحب [illegible] حضرت
لیس باید تکلم تحیری میکند و بحث خود [illegible] در آتش [illegible] که [illegible] ترک
کرده علمی را و بابت طلب کنند و طلب کرده علمی را و بابت طلب کنند تا کلام ایشان منتهی شد

بگذا

ایشان بکلام [illegible]
[illegible]

بخدا این کلام کرده اند در آن و متحیر و گمراه شدند بجهتیکه اگر ایشان را از پیش رو بخوانند جواب از پشت
سر میگفتند و اگر از پشت سر بخوانند جواب از پیش رو میدادند تا منتهی شدند در زمین بخوف و به
الکرم متحیر و همین قدر در این مثال بجهت خدای تعالی لیس کمثله شیء داده است از آن
شناخت چه خود و خود را فلا تضربوا لله الامثال لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و الله المثل الاعلی
یعنی حق تعالی منزه و مبرا است از آنچه از برایش مثل زنند زیرا هر چه گویند او را صفات
ممکن کی تواند بود زد و میدانند که ممکن را و آن حضرت تقدس واجب است پس [illegible]
مثل او از برای واجب زنند و از آنچه کنند تحقیق و فائده العقیده و طلب الرای فی تحقیق
القول نحو هو چون چه قیمه در مثل زده اند و واجب را با ب وجوبات شرف و ذات واجب
و وجوبات را با مواج و واجب را با بدا در دلالت و وجوبات الحروف و ذات واجب را
با حد وجوبات را با مداد چنانچه شاعر از ایشان گفته و ما الخلق فی التمثال الا کثلجة
وانت لها الماء الذی هو نابع ولکن بذوب الثلج یرفع حکمه ویوضع حکم الماء
والامر واقع لعنت خدا بر قائلین بر این مذهب باطل که مبتنی معترضه را در کلام ایشان

از عرض ترجمهٔ آیهٔ مبارکه انّا عرضنا تا آخر محتجب مانده و قرار شد که شرح مختصر [illegible] بود در او [illegible]

الان مذاکره کنیم همه بدانید که آن امانت را خداوند فرموده که بهره و تخصیص به سماوات

و ارض و جبال داده و نظر به حکمت بود شرحی از آسمان و صرف آن و شرحی از زمین و آنچه

آن [illegible] و معارف [illegible] در این درجه عرض کنیم با تحقیق [illegible] آیه

که به بشری چون [illegible] مراد هم پای خلقت آدمی است فقط عرض بکنیم [illegible] بدانید [illegible]

در این مقام اولا ذکر درجات جنت را خداوند در کلام مجید و قرآن ارزانی فرموده

از آنجمله آیه جنات تجری من تحتها الانهار [illegible] و در [illegible]

و ما وای و در دار السلام باشند و جمله پس بدانید هر بهشتی فوق سمائی خلقتی و در خلال دیگری

مثلا بهشت اول فوق سماء اول یعنی سماء دنیا است و در خلال ثانیه دوم فوق دوم سماء

دوم و در خلال ثالثه سیوم فوق سماء سیوم و در خلال رابعه چهارم فوق چهارم و در خلال خامسه

پنجم فوق پنجم و در خلال سادسه ششم فوق ششم و در خلال سابعه هفتم فوق هفتم و در خلال

کرسی هشتم فوق کرسی و در خلال عرش [illegible] این مذکور است الآن در روی زمین بهشت

و در خلال

و در خلال [illegible] است پس هر بهشتی در بالای آسمانی است و در این است که حق تعالی فرموده لا تفتح

لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة و این عبارات [illegible] یعنی این آیه مبارکه را

به این معنی [illegible] گفته شده برای ایشان [illegible] حضرت [illegible] ابواب آسمان

و در جنت گفته شده در بهشت [illegible] هشت است [illegible] حضرات

[illegible] ایشان [illegible] الحمد لله الذی

صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوّأ من الجنة حیث نشاء یعنی حمد خداوندی را [illegible]

آمد ما را وعده او و بارث داد ما را زمین را آن زمین مبارک مقدس [illegible] بهشت

بهشت جا داده هر کجا خواسته باشیم و همچنین هر بهشتی در تحت آسمانی است [illegible]

[illegible] است [illegible] آن کرسی است و سقف آن عرش رحمن [illegible]

[illegible] در میان آنکه گفته شده آسمان از دخان [illegible] بهشت در او [illegible]

آنکه گفته اند بهشت [illegible] است [illegible] آسمان از دخان [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] در جواب [illegible]

شعور از من برتبت ملکه جامع کل خدا است و او جامع است آن چیزی را در پیش نگاه از لطف
از آن است تا به مقابلهٔ آیات مبین در برهن چون صحیفه‌ها هر دو باطن خود متوجه شدند کی ... روی
آب و هوا را همراه و چنانچه بود در ساقی اولیاء الله هر دو آب را ... نقند و ...
نیز نقند ملکه هیچ جای ایشان هم نشسته وحق تعالی ... اولم یروا الی الطیر مسخرات
فی جو السماء ما یمسکهن الا الله و ایضا در موضع دیگر ... رفع السماء بغیر عمد ترونها ... الملائکة
در هر است سماء و در هر که مشغول شد ... پس همه این ... آدمی را از خلف است ... جگر
سماء و جهات ... اما اول ... شده ... از خود در ... است ... جان
در ... و ... و ... پس ... حق تعالی خلق ... آدم را ... زمین
اول ... اورا از زمین ... و ... اورا از زمین ... اورا از زمین ... سیم
دیگر ... اورا از زمین پنجم ... اورا از زمین ششم ... اورا
از زمین هفتم ... صورت ... حق تعالی مصور ... آدم را ... پس
سر اورا خلق ... از تربت کعبه ... اورا خلق ... از تربت بیت المقدس ... اورا

(نامشخص) ... خلق ...

لذرت

از تربت ... و ... اورا از تربت ... دیگر
از ... گفته شعر ... روشن ... بیت ... آینه ... گنج
و ... اورا از تربت شرق ... اورا از تربت مغرب و ... عجب ... و ...
اورا از ... آب ... و ... روح ... پس جسد آدم ... چهار چیز ... خاک
و ... جسد از خاک و آب خلق ... نفس ...
یعنی خون ... روح پس ... جسدی از ... آب است و رطوبت ... حرارت
از ... نفس یعنی ... و برودت ... روح پس خلق ... خدا ... چهار
از خلق ... جسد یعنی سودا و صفرا و دم و بلغم پس بعضی ... را در بعضی ...
... سودا ... رطوبت را در صفرا و حرارت را در ... برودت را
در بلغم پس در هر جسدی ... چهار ... معتدل ... صحت ... معتدل ...
... دیگر ... نقصان ... مرض ... حال ...
... آدم از این چهار ... عظم از تراب ... و حدت از حرارت ...

پس کسیکه اخلاقش معتدل گردید عارف و دائم متوجه شد ولیکن در عزم و عمل در دلش و مستانی در صدق

والتصدیق از اخلاق و غلبه بر دیگری تمام یکبه جمیع اخلاقش معتدل و مستقیم است

و ما انکه آفات شرح صدر بسیار است اول حرص دوم ظن سوم فرح چهارم رد پنجم طمع

ششم خوف مغفرت و مقام صدر در صدر است و او است که و ما دون و انشراح حقیقت

سفینه ... الذی یوسوس فی صدور الناس و افمن شرح الله صدره للاسلام و ما جاء است

برای مومن ... بجد در صدر او منشرح کردانند بنور ایمان و اسلام

در سوره الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و رفعنا لک ذکرک

فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب

ای محمد آیا منشرح و منبسط کردیم برای تو سینه ترا و برداشتیم از پشت تو ثقل

آنکه گران کرده بود پشت ترا و بلند کردانیدیم برای تو نام ترا پس بدرستیکه با هر دشواری

آسانی است پس چون فارغ شدی مستقیم شو و اقبال کن ... بسوی پروردگار خود

... روشن انجنان سراج و چراغ

هر کز

هر کز نشود خاموش نکرد و این نور منشرح ... معلوم است انکه کسیکه ... برای ...

۲ یا همت ۲ محتاج است ... چخماق و سنگ و حراق و کبریت و چراغ و فتیله و روغن

هم چنین طالب آن ... انشراح صدر باشد ... محتاج است بسوی این ... چیز

اول جهاد ... حق تعالی فرموده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی کسیکه

مجاهده کنند در ما و جهد و سعی نمایند در راه ما ... خواهیم فرمود ایشان را

وصال ... تضرع ... ادعوا ربکم تضرعا وخفیة

... النفس عن الهوی و کبریت ... و انیبوا الی ربکم ...

کبریت ... الا الله ... صبر واستعینوا بالصبر والصلوة و فتیله ...

... رضا بحکم ...

... حضرت حق ما یفتح الله للناس من رحمة ...

... فلا تسمع ...

انشرح لی صدری ...

مخلوق است از ده قبضه نه قبضه از افلاک و یک قبضه از تراب ارض اول از قبضه محدد
عرشش از او مخلوق است دوم از قبضه از فلک کرسی و صدرش از او مخلوق است سوم از
قبضه از فلک زحل و عقلش از او مخلوق است چهارم از قبضه از فلک مشتری و علمش از او
مخلوق است پنجم از قبضه از فلک زهره و خیالش از او مخلوق است ششم از قبضه از فلک
شمس و وجود ثانیه اش از او مخلوق است هفتم از قبضه از فلک عطارد و فکرش از او مخلوق است
هشتم از قبضه از فلک مریخ و همتش از او مخلوق است نهم قبضه از فلک قمر و حسّش از او
مخلوق است دهم از قبضه از ارض و جسدش از او مخلوق است ذلک تقدیر العزیز
العلیم ای دل آنها همه تقدیر خداوند عزیز علیم است حق تعالی همه را بداند از آنکه دیگر
آنها همه از برای فهم حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه است آنچه از عرض کردیم
مجملی از معرفت نفس است عنقریب ان شاء الله در شرح اجزاء عناصر اربعه مطالب عالیه
در یافت خواهد شد حال الصحبت ناگه عرض دارم رموزاتی هر دری عالم جان است
همه در یک جان عارفان است همه شب در میان روز دارند نداند ره کام مردم که فهم دارند
هر اکه

هر اکه مسیر این ره کرد و گلشن نخست آمد و محبوب از خود گذشتن دیگر خلاص میرسد
با خداوند هر خداوند فرموده وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین که تنفس از زن و فرزند و ل
و فرزند هر حضرت عیسی فرموده من لم یترک دار و هو تبرد امرثه ارجعه و ولده و هیچ لم یلج
ملکوت السموات یعنی کسیکه و آنکه از ده خانه خود را خراب یعنی خواند خود را غریب نگاه
و نگه زن خود را چو در و دل خود را ختم هر آینه مانده هر مطلع و واقف نگاه بید ملکوت سموات
چنانچه در تذکرة الاولیاء تفصیل از شرح احوال جابر مهدی صیغه کامل رتبه
سو ترک خدا شه و هو کن بر ولد ارض و روی و هوی بیمکن چنانچه خداوند فرموده
افرایت من اتخذ الهه هواه یعنی آیا ندیدی آنرا که گرفت خدای خود هوای خود را اشعر
ز قرآن پند جوامرد کامل ده دل در سینه که نه نزل هر خداوند فرموده ما جعل
الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی نگو هنید خداوند برای مردی از دو دل در جوف صدرش
شنو بنید فقیر ار نکته دانی منه دل بر بر آنکو هست فانی تجور و نه در ایام
مده ده سوی تو نجو راه است قاروه نماز و وحش از تنهای با تجز نظر است

چنانچه در دعا ماثور است روشنی من لسان و اسمی یک یا کریم آنچه در حرف نوشته ز احسن این
نشنید زیر لب هادی الشیخ جانان و سطری از کتاب خویش نبوشته پس آنکه رمز دانا یانه

چو از برای فواد از کتاب جاری است — و او نور عیان کرد که ساری است

در آفاق در نفس او است حاکم آیات — پس آیات خداوندی عیان است

و حق فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم یعنی زود باشد بنمایم آیات خود را و علامات
و نشانهای خود را بایشان در آفاق و در انفس ایشان و هر یکی از ایشان در [illegible]
و نفسها و در سینه های خود چه آیات ظاهر دارند و اما شرح اجزا عناصر اربعه [illegible] شرح اول
در طلاقات ما است دوم در طلاقات هوا است سیوم در طلاقات [illegible]
نار است اما اول بدانکه ما در اینجا طلاق است یعنی پنج معنی است و به پنج چیز طلاق
میشود و نام نهاده بشود پنج چیز اول ما معروف یعنی عنصر دوم آنکه عرش برای آن است
و حق فرموده و کان عرشه علی الماء باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب یعنی عرش
خدا مستقر است بر آب یعنی بر روی آب است و باطن او در او رحمت است [illegible] حضرت [illegible]

لعزة

لعزة [illegible] و ظاهره او در پیش روی او عذاب است سوم آنکه طلاق شده بر ماده جسمانیه که
خلق شده است [illegible] از او و درا او گویند حجت قبول نمودن آن ام از مشکلات [illegible]
در او در است طبع اجاج و حق فرموده انا صببنا الماء صبا ای الحکمة یعنی که ریختیم ما علم را
ریختنی آن علم [illegible] سر [illegible] آنکه طلاق بر وجود شده و حق فرموده که و جعلنا من الماء
کل شیء حی یعنی وجود هر شی از [illegible] است [illegible] بیان شده [illegible] در توحید صدوق [illegible]
عظام [illegible] مروی است [illegible] پس حق تعالی خلق فرمود [illegible]
از او [illegible] است و طلاق کرده در [illegible] الله [illegible] خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق
الاشیاء بالمشیة یعنی خلق فرمود خداوند مشیة را بنفس نفس خودش پس خلق فرمود اشیا را
از موجودات و ممکنات بمشیة پس مشیت مقدم [illegible] است بر کل ممکنات حتی بر نور
جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله که [illegible] با تحقیق [illegible] حقیر [illegible] در شرح حدیث
اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور واحد عرض کرده [illegible] شرح ثانی در بیان طلاقات
هوا است [illegible] بر چند چیز طلاق میشود در آیات قرآنیه و در اخبار ائمه علیهم السلام بر چند چیز

نام نهاده شده و سیم بحر ثانی مرتبه که هوا را ابر نیج جلوق است اول عنصر معروف است و کره

هوا است در فوق آب عنصر است دوم نفس رحمانی یعنی مرتبه ثانیه از رشحات سر نفضاء الامکان

چهارم ما فی الدهر است آنچه در روزگار است از بینش و کم پنجم طبایع و متفرع از جلالت

و ثالث در نفس رحمانیه یعنی مرتبه ثانیه از رشحات و نفضاء الامکان اند آن حد مشکه در تقریر ایام

ستة ذکر شده و هر فرمودند ان الرب تبارک و تعالی و تقدس خلق فرمود اولا هوا را

پس از آن عقد را او جاری شد عرش کو بجهة چیز فرمود ما بوه که از پس خلق فرمود ظلمت

و روز و ماه و عقیده عرش و ما بعد الذی هوا خلق نمود خلایق که هم را از این سته مخلوقه از نوع

بحرکه و ثالث ما بکه کمه ریح تهیج سحاب قال الله تعالی هو الذی یرسل الریاح بشرا

بین یدی رحمته یعنی او است که میفرستد بادها را ابر رحمت دهنده میان دو رحمت

رحمتش دوم ریح سوق سحاب قال الله تعالی سقناه الی بلد میت یعنی پس رانده ایم ابر را

بادها بسوی بلد میت یعنی آن شهر مرده تا او را زنده گرداند سوم ریح لاقحه در تخت سحاب چهارم

ریح لاقحه در فوق سحاب و این مصحف زند سحاب را بحجه با رندن قال الله تعالی فی سورة

دارانی

و ارسلنا الریاح لواقح فانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا یعنی و فرو فرستادیم از ابرها آب شیرین ریح

بر سحاب و بادها و نباتات الفافا بیرون آوریم بسبب آن دانها و نباتات را او بستان

در هم پیچیده و این باد اربعه در هوا است متعلق است بسحاب پنجم ریح صرصر ششم ریح عقیم

قال الله تعالی در سوره الحاقه و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة

ایام و در سوره الذاریات و فی عاد اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم یعنی و در آن عاد وقتی که فرستاده

شدند بادی سخت جهنده هلاک کننده و ریح دیگر آن را برایشان فرستاده شب و هشت روز

پایا پی تا رسیدند با نچه باید رسیدند یعنی آیه ثانیه یعنی و در عاد دیانی و فرستادیم برایشان از فرط

غضب باد بی بهره هلاک نما اینده و بی بهره نداده او را و این محقق بر بلادی اند و در جای کار کرده

هفتم ریح طیبه در کشتی با دریا است پنجم مطلوب هر در عرف باد مراد ش که نیند هشتم

ریح عاصفه در بحجه طوفان و کثرت امواج آیه که در سوره یونس هو الذی یسیرکم فی البر

و البحر حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طیبة و فرحوا بها جاءتها ریح عاصف و جاءهم

الموج من کل مکان و ظنوا انهم احیط بهم دعوا الله الآیة و او است اکثر در ابواب شمار را

در نهم شر ورتی تا آنکه چون لجه باشید شما در کشتی بابر وبه بشتابی بیا دخوش مراد و [illegible]
در تهی ندانسته باشید در بعضه الحقوم ما فترل تا که شاد شدند بدان پس سا چه شان [illegible]
از آن آب از هر جا بگیرد و بینه نشنه انکه ایشان کرفته شدند بدیشان خوانده از [illegible]
کنی را بکنید در مراد را است درین هم رنج [illegible] که تا سوره بنی اسرائیل ام امنتم [illegible]
فیه تارة اخری فیرسل علیکم قاصفا من الریح فیغرقکم بما کفرتم یعنی آیا ایمن شده‌اید شما از آنکه
باز برد شما را در آنجا بکه بوده‌اید بار دیگر پس بفرستد بر شما بادی از باد ها تا غرق کند شما را
پس بیابید شما از برای خود در باره آن رفت تا بعد [illegible] و [illegible] [illegible]
در بر نیابید و چهار دیگر غیر ریاح مذکوره در نفس این ب اول ریح [illegible]
ریح معقته در سه ماهسیم ریح موصله در حصه از عصفور [illegible]
معطاره معطاره دار ان الریح [illegible] و در روی است و آنچه در قرآن لفظ ریاح است
و آنچه لفظ ریح است عذاب است [illegible] و در ابع دانچه [illegible] شانزده اطلاق است آن کی
کرده اثیر دوم کوکب بنیم نار آخرة چهارم باز بر رنج پنجم نار حجر ششم [illegible]

مستحيله

مستحیله از آنچه گفتم نار عشق هشتم نار شیعه نهم نار ارادة دهم نار فقر یازدهم نار دوزخ دوازدهم
نار هجران سیزدهم نار تکلیف چهاردهم نار ولایة این چهارده اطلاق است از [illegible]
از آن الهی که عطای حضرت رسیده [illegible] آنچه نار یعنی کلمه نار در آیات و خبر است [illegible]
و تفریع عما الاول قول النبی [illegible] خداوند نازل ساخت [illegible] را ما وفا [illegible]
در ثانی قول الله فی سورة الملك ولقد زينا السماء الدنيا بمصابيح وجعلناها رجوما للشياطين
الآیة یعنی و بدرستی که آراسته گردانیدیم ما آسمان دنیا را بچراغ‌های یعنی ستارگان [illegible]
گردانیدیم در آسمان تیرهای شهاب ثواب را از برای شیاطین و برانند آن ملعونان را
در [illegible] و مهیا کردیم برای آن دیوان را عذاب آتش افروخته و در ثالث ایضا در سوره
و ما ادراك ما الحطمة نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة امان ارفهم [illegible]
مبارکه خداوند [illegible] از [illegible] مخصوص [illegible] حبیب [illegible] دیگر [illegible]
سعید [illegible] لکفر همزة لمزة یعنی [illegible] است [illegible] است
کنند [illegible] در [illegible] زننده [illegible] در پیش رو الذی جمع مالا وعدده یحسب ان ماله اخلده

یعنی آنکه بجهت جمع کردن آن را دشوار دانسته‌اند ادراک آن نمی‌کنند [illegible] و هر کجا که شده‌اند
حادث شده خواه ساخت این بیت کلها تنبیه فی ظلمه و ادراک ما ظلمته هر آینه انداخته شوند
در ظلمه و [illegible] اند چنانچه حطه حطه [illegible] از خداست آن نار که برافروخته شود [illegible] که بر دلها
در دلها که شده [illegible] یعنی فانها علیهم موصده فی عمد ممدده در ستونهای کشیده شده
نار که نادی الیه ارواح المشرکین یعنی نار المشرق و در [illegible] قول الله در سوره یس الذی
جعل لکم من الشجر الاخضر نارا الآیه یعنی که بیرون آورده [illegible] عظام که است [illegible] از برای شما
اشعال شما از درخت سبز آتش یعنی آتش از درخت سبز [illegible] بیرون آرند شما [illegible] من قول [illegible]
العشق نار الله اعنی الموقده تطلع علی الافئدة [illegible] در حق او [illegible]
فرمود حق تعالی چون اراده کرد آدم را [illegible] بر زمین فرمود پس قبض [illegible]
ید آن [illegible] دو فرقه ساخت پس خطاب فرمود ایشان را [illegible] در ایشان حرکت را
برافروخت [illegible] از برای ایشان پس امر فرمود اصحاب شمال را به دخول در آن نار پس ابا نمودند
از دخول پس امر فرمود اصحاب الیمین را به دخول پس داخل شدند پس حق تعالی امر فرمود [illegible] سلام

ثو

ثو بر ایشان چنانچه [illegible] یا نار کونی بردا و سلاما [illegible] پس اصحاب شمال دیدند این حالت را طلب اقاله
و بازگشت نمودند پس امر فرمود ایشان را در دخول آتش شوید چون نزدیک شدند [illegible]
نمودند از دخول پس حق تعالی اعاده فرمود [illegible] را [illegible] طین و خلق نمود آدم را از آن طین پس
اصحاب شمال اصحاب یمین نگردند و اصحاب یمین اصحاب شمال نگردند پس [illegible]
رسول [illegible] در این باب اشاره است قول فی سوره الزخرف قل ان کان للرحمن ولد
فانا اول العابدین یعنی بگو [illegible] اگر بودی از خدا را فرزندی پس من نخستین بنده‌ام [illegible]
لکن او پاک و منزه است [illegible] که زمین و آسمان را خداوند عرش عظیم از آنچه [illegible]
[illegible] صفت میکنید او را و در حدیث دیگر حضرت [illegible] فرموده که حق تعالی خلق فرمود
ماء عذب و ماء ملح اجاج را پس امتزاج داد این دو آب را پس اخذ نمود [illegible] ادیم
ارض یعنی [illegible] زمین را [illegible] حرکت [illegible] و خطاب [illegible]
مانند ذره حرکت میکردند [illegible] یعنی [illegible]
الله [illegible] قالوا بلی شهدنا

ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين يعني پس فرمود اي موجودات ممكنين آيا نيستم من پروردگار شما

آيا نيستم من خداي شما گفتند چرا شهادت داديم ما اينكه نخواهي گفت اين را فردا روز قيامت

اگر چه ما در حقيقت بوديم ما از اين بي خبر باشيم غفلت نموديم پس ميثاق از پيغمبران گرفت و فرمود الست بربكم

وان هذا محمد رسولي وان هذا امير المؤمنين يعني اي پيغمبران بالا در راي [illegible] اصحاب

آيا نيستم من خداي شما واين حبيب من محمد رسول شما واين علي امير مؤمنان است

ودوازده امام گفتند بلي پس ثابت گرديد نبوت براي ايشان پس ميثاق از اولوالعزم گرفت

١٢ امام قائم — وان محمد رسولي وعلي امير المؤمنين واوصياءه صلوات الله عليهم ولاة امري

وخزان علمي وان المهدي انتصر به لديني واظهر به دولتي وانتقم به من اعدائي واعبد به طوعا وكرها يعني

به تحقيق منم خداي شما [illegible] محمد رسول شما است وعلي امير المؤمنين است واوصياء

از بعد او [illegible] هستند آمده [illegible] هستند وخزان علم من هستند وبه مهدي

ايشان است [illegible] شده [illegible] خواهد شد دولت من وانتقام كشيده

از اعداي من [illegible] خواهد [illegible] از اسلام [illegible]

گفتند

گفتند اقرار نموديم اي پروردگار ما وشهادت داديم و آدم اقرار نكرده [illegible] پس چون

اين جمله را پيغمبر نجابت [illegible] نوح وابراهيم وموسي وعيسي باشند اولوالعزم ثابت

آمده [illegible] براي آدم عزمي را اقرار [illegible] است [illegible] ولقد عهدنا الى آدم من قبل

فنسي ولم نجد له عزما يعني در آيه پيش اين به تحقيق عهد بستيم از قبل [illegible]

يعني [illegible] پس حق تعالي [illegible] اصحاب [illegible]

كردند ودول اصحاب اليمين [illegible] شدند [illegible] برد وسلام كرديد پس اصحاب شمال

طلب [illegible] بازگشت كردند [illegible] قالوا [illegible] كردند [illegible]

اين است [illegible] حضرت [illegible] ثبت الطاعة والولاية والمعصية يعني [illegible] ثابت شد

وتحقق آمد طاعت از براي [illegible] ولايت از براي [illegible] ومعصيت از براي

[illegible] حضرت قائم

و[illegible] است قول حق تعالي در سوره مدثر [illegible] وما جعلنا اصحاب النار الا ملئكة

وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذين كفروا ليستيقن الذين اوتوا الكتاب ويزداد الذين آمنوا

اما یا در باب الذین اوتوا الکتاب و المؤمنون یعنی و نگردانیدیم ما اصحاب نار را مگر ملائکه را و نگردانیدیم عدد ایشان را
مگر فتنه [illegible] گردانیده ایم شماره ایشان را مگر امتحان از برای آنانکه کافر شدند تا آنکه یقین دارند
آنانکه داده شده اند ایشان را تورات و انجیل و زیاده گرداند خداوند آنان را که ایمان آورده اند ایمان
و شک نمی آورند آنانکه از اهل کتاب و گروهی که [illegible] و نیز ملائکه مردود [illegible] و ملائکه [illegible]
آن حضرت اند و بعضی روایات دلالت میکند بر حدیث شش برادر که اصحاب آن حضرت اند و
روایتی در این آیه مبارکه که آنحضرت است سلام الله علیه این مجمل بیان و تفسیر و تفصیل آن در باب
و [illegible] در تفسیر آیه مالک یوم الدین در احوال ظهور آن حضرت انشاء الله [illegible] حدیث [illegible]
بیان شد [illegible] ترجمه [illegible]
[illegible] حضرت صادق عرض کردم ایها العالم خبر ده مرا که کدام یک از اعمال افضل است
در نزد حق تعالی فرمود آن عملیکه حق تعالی قبول نمیکند هیچ چیز را مگر به او عرض کردم خبر ده مرا آن چیست
ایمان و عمل است [illegible] ایمان عمل است [illegible]
عمل است [illegible] حق تعالی در کتاب خود بیان فرموده و [illegible] واضح ساخته [illegible]

و کتاب الله

و کتاب الله در این باب [illegible] است و آنچه [illegible] بسوی آن عرض کردم [illegible]
تفهیم فرموده مرا ایمان را حالات و درجات و طبقات و منازل است پس از جمله ایمان تمام [illegible]
او است و از جمله ایمان [illegible] راجح است [illegible] زیادتی دارد عرض کردم مرا ایمان تمام [illegible]
[illegible] قبول نمیکند [illegible] عرض کردم چگونه است [illegible] فرمود حق تعالی فرض فرموده ایمان را
بر جوارح بنی آدم و قسمت بر جوارح فرموده و متفرق ساخته بر جوارح پس هیچ جزو از جوارح
و هیچ جارحه از جوارح نیست مگر اینکه حق تعالی به او جزئی از ایمان موکل ساخته غیر آن جزئی
از ایمان که بر جارحه دیگر موکل است پس از جمله جوارح قلب است که به آن تعقل و تفقه
و تفهم می نماید و قلب امیر بدن است و جوارح اراده و صدور [illegible] نمی نماید مگر از رای و امر آن
جوارح چشمهای آدمی است که به او می بیند و گوشها است که به او می شنوند و دستها است [illegible]
و پاها است که به او راه میروند و فرج است که به او ادراک حظوظ شهوات [illegible] می نماید
[illegible] زبان است که به او سخن میگوید و سر است [illegible] و در آن است پس هیچ یک از این جوارح نیست مگر
اینکه بر جزوی موکل است جزئی از ایمان غیر از آن جزئی از ایمان که موکل بر جزو دیگر است

بقرمن حق تعالی در کتاب الهی بر آن ناطق است و شهادت میدهد و فریضه هر یک از این جوارح
کردم غیر از فریضه جوارح آن دیگر است پس آن چیزی که حق تعالی بر قلب واجب ساخته است
و اقرار و معرفت و عقد و رضا و تسلیم است باینکه لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا لم یتخذ
صاحبة ولا ولدا و ان محمدا عبده و رسوله و اقرار باینچه جاء به من عند الله من نبی او کتاب یعنی
شهادت دهید بسوی ذات خداوند که خداوند یکتا و فرد است شریک و نظیری از برای او
واحد است و شبیه دیگر نیست صاحب و فرزندی و اینکه محمد بنده او است و رسول او
حق او فرستاده خدا است و آنچه نزد او است از کتاب [illegible] همه از خدا است پس این است
فریضه حق تعالی بر قلب از اقرار و معرفت و این عمل قلب است و بر این شاهد است قول
[illegible] الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا و فرموده است الا بذکر الله
تطمئن القلوب و فرموده است الذین آمنوا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم و فرموده است ان تبدوا
ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء ترجمه آیات و فی [illegible]
و سایر [illegible] بیان [illegible] آیه [illegible] ترجمه [illegible] تا بر [illegible]

ثانیه

ثابت از لحمه [illegible] و منافقین [illegible] که ایمان آورده اند بافواه و زبان
و حال آنکه ایمان نیاورده است دلهای ایشان عجب [illegible] ایمان [illegible]
این احوال [illegible] آنچه در نفس شما است [illegible] خواه [illegible] خداوند
با شما [illegible] هر که را [illegible] پس این است فریضه قلب از اقرار و معرفت و این عمل
[illegible] ایمان است [illegible] و فریضه لسان قول است [illegible] بآنچه عقد قلب
و اقرار [illegible] لسان است [illegible] حق تعالی [illegible] و قولوا للناس حسنا و قولوا آمنا بالله و ما
انزل الینا و ما انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد [illegible] یعنی [illegible] بگوئید [illegible]
[illegible] بگوئید [illegible] ایمان آوردیم [illegible] آنچه نازل شد [illegible]
[illegible] این است فریضه لسان و این است عمل او [illegible] ایمان است
و فریضه سمع این است [illegible] باشد از استماع آنچه حق تعالی حرام فرموده است
[illegible] آن چیزی که حلال است یعنی آن چیزی که حق تعالی حرام فرموده است و [illegible]
حلال است یعنی [illegible] حق تعالی [illegible] فرموده است [illegible] گوش [illegible]

شنیده اند که حق تعالی میفرماید و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزء
بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره ترجمه ظاهر تمام آیه محتاج تحقیق و موجب تعریض از
عوام است شرح عرض نکنیم مگر مختصری از آن بلفظ فریضه سمع است حق تعالی در جای دیگر
فرموده مسلمین نازل کردم بر شما کتاب خود را تا بشنوید آیات الله را آنکه کافر شوید بآن آیات
و استهزاء شوید بآنها پس ای مؤمنین شما منشینید با آنها تا آنکه فرو روند در حدیثی غیر از قرآن
بلکه هرچه می شنوید با اهل کتاب بنشینید این شرح تا این مقام ترجمه الآیة و در این باب
هست فرموده موضع نسیان را و فرموده و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع
القوم الظالمین یعنی و اما شیطان گاهی زمان شما را بغفلت و ذلت و فراموشی می اندازد لیکن
بعد از آنکه متذکر شدن پس دیگر منشینید با این قوم که ایشان ظالمین اند فرموده ظالمین
بر جوز و غیر خود را بر بطالت و دیگران را بغفلات و فرموده است فبشر عبادی الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب و فرموده
مؤمنین قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون و الذین هم عن اللغو معرضون و الذین هم
للزکوة

للزکوة فاعلون و فرموده است اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم و اذا
مروا باللغو مروا کراما ترجمه ظاهر آیه اول آنکه بشارت ده بندگان مرا آنکه گوش میکنند
قول را و حکم دادم مرا ایشان تابع میشوند بعضی از تفاسیر احسن اتباع و بعضی از تفاسیر با حسن قول
و عمل حلال اتباع احسن میشوند آنچنان کسانیکه هدایت کرده است ایشان را
خداوند و ایشان اند ایشان صاحبان لب و الباب عقل و ترجمه ظاهر آیه ثانی و ثالث آنکه
بدرستیکه رستگار شدند گروهی که آنانکه ایشان در نماز ایشان خشوع دارند و آنانکه ایشان
مر زکوة بدن و زکوة جسم و زکوة روح همه را میدهند و آنانکه ایشان
مؤمنین هرگاه بشنوند لغو را رو گردانند از او و از فاعلین او و گویند از اینکه از برای
ما است اعمال ما و از برای شما است اعمال شما و هرگاه بگذرند بلغوی بگذرند حالکونکه
کرام باشند و به آیند و از آن لغو پس این است آنچیزیکه حق تعالی فریضه سمع کرده است
از ایمان بر گوش نه به چیزیکه حلال نیست گوش دادن آن و این عمل گوش است از ایمان
و از اجزاء ایمان است بچیزها و فریضه بصر این است بر نظر نکنند بچیزها یکه حق تعالی حرام

نظر کردن بر آنچه خدا حرام کرده و آنچه اعراض نماید از چیزی که حلال نیست از برای او و آن است عمل چشم و این

ایمان چشم است حق تعالی فرموده قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم پس نهی

فرمود مؤمنان را از نظر کردن بعورتهای یکدیگر و از آنکه حفظ نماید هر مردی فرج خود را

از آنکه غیر بر او نظر کند و فرموده است قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن

فروجهن از آنکه نظر نماید احدی از ایشان بسوی فرج خواهر خود و فرج خود را حفظ نماید

از آنکه غیر بسوی آن نظر نماید و فرمود آنچه در قرآن است از حفظ فرج از زنا است مگر این

آیه از برای نظر است و حق تعالی آنچه فریضه قلب و دل و گوش و چشم است در آیه دیگر

فرموده و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم و مراد از جلود فرجها است

و در موضع دیگر و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا

معنی ظاهر آیه یعنی متابعت و پیروی مکن چیزی را که نباشد از برای تو در آن علمی بدرستیکه

گوش و چشم و قلب همه خواهند بود مسئول و از همه ایشان در روز جزا در معرض سؤال کرده

خواهند شد که چه کرده اند در دار دنیا پس خدا فریضه گردانیده است بر چشم پس این است فریضه چشمان

از غض بصر و پوشیدن چشم از آنچه که حق تعالی حرام فرموده است و آن عمل چشمان است و این جزوی

از اجزاء ایمان است مجملا و فریضه دستان آن است که دراز ننمائی بسوی حرام و انفاق حرام از آنها ننمائی

و آنکه دراز نمائی بسوی آنچه که حق تعالی امر فرموده است و واجب گردانیده است از صدقه و صله

رحم و جهاد در راه خدا و طهور و وضو برای نماز پس فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا

وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین یعنی از برای پنج است این فریضه

یعنی شایسته است از صلوة قول خداوند ... برای آنکه ایمان آورده اید و گرویده اید شما

هرگاه بایستید از برای نماز پس بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را تا مرفق و مسح نمائید

در اعضائی که در مسح و بکشید برای سرهای خود و پاهای خود تا دو کعب و آن عضوها از سرها است

را از برای فرض است و وجوب است و فرموده در فریضه دستان بیدین و فرمود فاذا

لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء

حتی تضع الحرب اوزارها و ترجمه ظاهر این آیه آنکه ای مؤمنان هرگاه ملاقات اتفاق

افتد شما را با کفار پس بزنید گردنهای ایشان را و شدید کنید بر ایشان وثاق را تا اتفاق کنند

فریضهٔ رجلین

در مشی و روش پاها بر کنند از پیش هر اول [illegible] است و [illegible] خدا و تا کبر [illegible] غرور [illegible]

او از زمین و [illegible] پاهای ایشان را و این است فریضهٔ حق تعالی بر بدین [illegible] و فریضهٔ رجلین این است

پرستش نماید با پاهای ایشان بسوی معصیتی از نواهی حق تعالی و واجب ساخته است بر رجلین مشی بسوی آن چیزی که

رضای حق تعالی بسوی اوست قوله تعالی ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن

تبلغ الجبال طولا واقصد فی مشیک واغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر یعنی [illegible]

زمین [illegible] و بخت [illegible] تو پاره پاره [illegible] زمین را [illegible] هرچنین [illegible]

در عرض [illegible] راه [illegible] در راه رفتن خود و کوتاه [illegible]

[illegible] بدترین صداها صدای حمیر [illegible] فرموده [illegible]

خود و بر ارباب خود [illegible] تضییع با آنچه [illegible] حق تعالی ایشان را [illegible] حق تعالی [illegible]

پس الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی در روز [illegible]

بر دهنهای ایشان [illegible] دستهای ایشان [illegible] پاهای ایشان [illegible]

به آنچه بوده اند در دار دنیا که کار کنند [illegible] این است فریضهٔ حق تعالی بر بدین در رجلین و عمل ایشان

این است

فریضهٔ [illegible]

و این است فریضهٔ حق تعالی بر بدین در رجلین و عمل ایشان و این است جزئی از ایمان [illegible] فرض

و جه [illegible] سجود [illegible] حق تعالی [illegible] یا ایها الذین

آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای گروه [illegible]

مؤمنان را رکوع و سجود کنید و عبادت کنید پروردگار خود را و فعل [illegible]

[illegible] یعنی حقیقت ایمان این است [illegible] شرط

شد [illegible] ایمان را [illegible] شروط [illegible]

[illegible] شد [illegible] پس [illegible]

شد [illegible] رکوع و سجود و وضو است [illegible]

اجزاء عبادت [illegible] عبادات نماز است پس هر که این فرضها را [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] این است فریضهٔ [illegible]

و دین [illegible] ایمان [illegible] حق تعالی [illegible]

حفظ [illegible]

برادر فرموده است هر آینه ملاقات حق تعالی نماید در حالتیکه مستکمل الایمان بوده باشد
جنة است و در عکس هر ملاقات خواهد کرد حق تعالی را در حالتیکه ناقص الایمان بوده باشد
با کلام در این مسئله میماند هر ملاقات حق تعالی بچه نحو است یعنی آنکه ملاقات
و فرموده اند ارباب دانش هر مرتبه هم از طرف طرف دیگر خلاف حالتی است و خلاف در علم
هر یک طریق و احسن طریق ملاقات عباد فرموده و بغیره باید آید سبنده هم چنان که ذاتش آنست تفصیل
دور او در آخر کتاب در مستطرفات عرضه خواهم داشت انشاء الله و جمله معترضه هر عرض کردم
ماند کلام در مقالات دیگر هر از ذکر آنها هم ناچارم مجملا عرضه میدارم هر باز قبل از شروع
چهار مطلب ذکر چند مقدمه ضرورت دارد اول باید هر مسئله از مسائل را اثبات
در چهار رشته اول عقل سلیم هر حق تعالی فرموده ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون دوم
بتجربه آن مسئله در آفاق و انفس هر فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی الانفس سوم کتاب الله
هر فرموده و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین چهارم خبر از آل محمد و رسول خدا فرموده
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض

ناچار است

ناچار است بعد از شناخته شدن ادله ثلثه هر حق تعالی فرموده ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن اول از آنها حکمت نماید هر کاه چنین شد مجملا پس باید هر کلام اول
در ملاقات وجه است هر چند چیز اطلاق میشود اول هم باید هر وجه اطلاق میشود بر حق
تعالی و بر او اشاره است قول الله فاینما تولوا فثم وجه الله و حضرت امیر را نیز از وجه الله
هر اراده دارند وجه بعضی گفته اند که خود وجهی داشته باشند هر آنها میان خالق و خلق
حیا شده و بر فرمودند هر مراد بقیة الله است هر الحق … دوم اطلاق میشود بر جهت عالی
هر موجودی یعنی وجه اعلای آن چنانچه فرموده کل شیء هالک الا وجهه یعنی از برای هر ذره
از ذرات موجودات هلاکت و فنا و انعدام و نابودی است مگر وجه الله هر همیشه باقی
و هست و خواهد بود سخن در بیان کیفیت این فنا و هلاکت است که چه گونه است شاید
تفصیل ذکر خواهد شد این قدر هست که در نفخه و نفخه باید آگاه بود مجملا از علمای
المضیئة ذکر کرده ام کلام در تحقیق جهت بقای هر موجودی است هر جهت فنای آن
و آن وجه باقی و وجه الله است و آن موجود است … و این است که فرموده کل من علیها فان

و یعنی وجه ربک ذو الجلال والاکرام یعنی یا محمد همه فانی هستید و باقی خداوند تو است صاحب اکرام
و اجلال است و بر این وجه اشاره است قول حضرت باقر در حدیث معروف آن
تا آنکه فرموده از لسان حق تعالی که فرموده و انتم خیار خلقی فیا بنی و یا خلقی صفوتی من خلقی
و احتجب بکم عن سواکم من خلقی و جعلتکم استقبل بکم و اسئل بکم فکل شیء هالک الا وجهی و انتم
وجهی لا تبدون و لا تهلکون ولا تبیدون ولا یهلک من تولاکم ومن استقبل بغیرکم فقد ضل
یعنی ای شما بتوانید مقربون شما هستید بهتر خلق من میان زمین مخلوق من خلق کرده ام شما را از نور
عظمت و در پرده کبریای خود محجوب کرده ام شما را از ما سوای شما از مخلوق خود استقبال میکنم
بشما و سؤال میکنم بسبب شما هر چیزی هالک است مگر وجه من و وجه من شما هستید نه خود شما
هلاک خواهید شد و نه موالیان شما هر که دست تولی بغیر شما دهد ابد الدهر رو بضلالت خواهد
من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور وجه الله یعنی بپرهیزید از فراست مؤمن مراد از نظر کردن بنور وجه
و علم فراسة را در رساله علیحده بجهة محمد و میرزا ملا محمد که از آن قریه یکی از قرای
اصفهان است نوشته ام کمال انزوای ایشان است مجملا آنکه فراسة حدث را گویند یعنی از حدث

و ظرف

و ظرف و فکر مؤمن در هر مرحله میکند بر پرهیزید که است و از نور وجه خدا میگوید بر تفریب
عرفانی عرصه مسدد ... بداند مراتب را چهار مقام است اول مقام قلب در مقام مذکور او باشد
خداوند فرموده و لذکر الله اکبر و لو الالباب دوم مقام فؤاد در مقام یقین باشد در اینجا فرموده
شرح الله صدره للاسلام دوم مقام متقین در از برای همه ایشان مقام ظهور او است
فرموده الذی یوسوس فی صدور الناس یعنی از برای ایشان است در فرقه متقین ظهور
چیزی که دیو اسکینه در منهاج ایشان در تحت تحقیق هیچ مطلب حقیقی نزنند پس بر قول
تحقیق یعنی ربوبیت پروردگار و نبوت رسول الله و امامت علی ولی الله در جواب حق
کرده باشد و جعلنا من الماء کل شیء حی مراتب زنده کانی باشد مراد از عرفان حقیقیه
ولایت خاصه میرسد و تحقیق حق هم میگویند مراد از آب که آن است زنده کانی بهر چیز ایمان
هم بوده که باین فیض عظمی رسیده فانی شده و این وجود بهر دو او یافته شد با عرض آب پس
مؤمن بحق تعالی را او باشد در اوقات عبادات و زمان رفع حاجات از آنکه جمیع وجود را
در عبادت از رضا [illegible] صدر است [illegible] قاضی الحاجات [illegible] معصوم [illegible]

۲ اینجم

و آنچه است تا به و قلب خود را در مقام ۲ یعنی آل محمد است در اول سما و اول است سوا چه نجوم سما
اول سازد و فؤاد خود را سوا چه بیت المعمور در صورت قلوب آل محمد است و قلب خود را
عرش حضرت رحمن در مقام ظهور رحمن است قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی …
پس از آن ظاهر شده است حدیثی که در عرش در مراتب مخلوقات وارد شده است …
در این رو روح تعالی ولایت ما در عرش گردید … پس سبقت گرفت آسمانها …
خداوند او را در عرش پس سبقت گرفت … آسمان … پس زینت داد او را به بیت المعمور پس
آسمان اول را زینت داد او را به بیت المعمور … ارکان و در این روز عرش …
پس سبقت گرفت پس زینت داد او را … قوله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی
انفسهم یعنی زود باشد که بنمائیم ایشان را آیات و نشانهای خود را … در آفاق …
ایشان است در هر گاه … و نفسهای خود رجوع کنند …
ایشان … صفات … رجوع … اعقاب …
و ترک ارجاع ایشان … و همه … آسمان … و … است …

فتول

و قبول زینت یافت به بیت المعمور یعنی وجه اعلای فؤاد او در بیت المعمور … و آسمان اول …
نیز زینت یافت است … عرش … زینت یافت به نجوم … آل محمد قوله تعالی هو الذی جعل لکم
النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین
یعنی او است حکیم علیم قدیری … حضرت … ارکان …
مشتعله در رتبه تا آنکه هدایت گزین شده شما در ظلمات … دریا …
در بر ایشان … برای ایشان است … تحقیق زینت داد حضرت …
آسمان دنیا را … روشن … رجوم … برای شیاطین …
… روایت … ایشان … صدر است … عرش …
… پس … ولایت … او … چون …
… اول …
…
را به بیت المعمور … برای … است … حضرت …

علم و من ثبت و رب العالمین است مجرد از همه نام شد کلام در عرض اطلاقات ...

در اطلاقات حق است همه به اینکه حق را هم چنین اطلاق است اول در مقام اسما و

میشود لفظ حق و اسمی از اسماء الله قصد میشود دوم بر رسول الله و امیر المؤمنین که ... را الیه ...

ابراهیم در تفسیر ... سورة المؤمنین عن ابی جعفر فی آیه ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات

والارض ... [illegible]

لفسدت السموات والارض ... [illegible] ... فرموده یعنی

رسول الله و امیر المؤمنین لفسدت السموات والارض ... السما ... ۲ و فصل ۱۲ امها شهرم

الارض ... یعنی هرگاه تابع شد ... حضرت حق ...

مستطاب رسول الله باشد ... جناب امیر المؤمنین ...

... منافقین ... [illegible]

... [illegible]

سوم بر امیر المؤمنین ... قول الصادق ... علی بن ابراهیم در سورة الکهف ...

وقل

وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر یعنی ... کلام ... است قول الصادق

... علی بن ابراهیم در تفسیر خود در سورة کهف در این آیه ...

ولایت علی حق است از جانب خدای ... که ... ایمان ...

... عرض ... ایشان ... المؤمنین ...

... حضرت صادق فرموده ... آیه چنین نازل شده وقل الحق من ربکم یعنی ولایت علی

فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا احاط بهم سرادقها

و در سورة المؤمنین ... الحق و اکثرهم للحق کارهون ... جاءکم الرسول بالحق من ربکم

یعنی ولایت امیر المؤمنین ... یعنی ... شرح احوال ... بجوهر ... ایشان ...

... عرض ... شده ... چنین ... [illegible]

یعنی در آن ... چنین ... عالم دنیا چنین شده ... امام ... والذی

... انه الحق ... علی بن ابراهیم ... فرموده

... محمد ... الحق ... الامام ... انه لحق ... یعنی ...

ازتو هیچ کمتر باید حق داده است باین آنجناب فرمودند آری بحق صدق است حق است یعنی امام است
پس چون تغییر شده در بین آیه حق امام است پس همه میدانند اطلاق این اسم بر کل ائمه علیهم السلام که ان
تضلوا عن احد منهم و شاهد بر این دلیل است قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
بالبینات والزبر پس چون قول [illegible] لازم آمد و تبیینات حق امام است [illegible] حق
الافات وعد داین [illegible] است وعد داما [illegible] است چنانچه در آن ان اکثر خلق [illegible]
جلد [illegible] السکینه [illegible] ثابت [illegible] قول الصادق با یونس بن
حسن حق الرحمن [illegible] الله [illegible] القیمة [illegible] تسلیم [illegible] کنند او دیده [illegible]
حق مرتضی را [illegible] داشت [illegible] رضی [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
آن [illegible] حق [illegible]
[illegible] مراد حق تعالی [illegible] قوله تعالی فی سورة الرعد المر تلک آیات الکتاب والذی انزل
الیک من ربک الحق ولکن اکثر الناس لا یؤمنون پس [illegible] کتاب الله حق تعالی است یعنی الحجة
اینهاست

اینهاست آیات کتاب آنچه بکه نازل شده است بسوی تو نیز در پروردگار تو حق است ولکن اکثر
الناس [illegible] جمیع امور دنیا و آخرت [illegible] علی [illegible]
[illegible] فان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] است [illegible]
و [illegible] قوله تعالی فی سورة النحل ینزل الملائکة بالروح یعنی فرستاده [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] روح القدس
جمیع وحی و الهامات را حق تعالی [illegible] در سورة النحل قل نزله روح القدس من ربک
بالحق و در سورة [illegible] خلق السموات والارض بالحق تعالی عما یشرکون [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] الارض [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] فتح الله [illegible]

کرایش فرمود در نتیجه نور مقدس شما هم خواهد فرمود حضرت صادق در زیارت حسین فرمود

اراده الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم الصادر عما فصل من احکام العباد

یعنی اراده پروردگار در مقدرات امور خود ابتدا بسوی شما است و صادر میشود از بیوت شما از

مصدر که تفصیل داده شده از احکام عباد و معنی آنکه قول رسول الله [illegible] ای آنکه حق یعنی

بحکم هر اطلاق حق باشد بر شئی [illegible] طلب [illegible] فرمود رسول الله هر فرموده [illegible]

معانیه حق را دیده [illegible] در اصطلاح الفقها [illegible] ناخذه عنه [illegible] زیاده [illegible]

نتیج دال [illegible] لفظ دین بکبر دال است [illegible] معنی [illegible] است [illegible]

[illegible] بعضی از علما [illegible] قول ایشان در عهد [illegible] ایشان پس حق [illegible]

[illegible] ثابت [illegible] شده است از آن [illegible] عارف [illegible]

حق کرده مراد از این [illegible] خاصه [illegible] است [illegible] شخص [illegible] آمده [illegible]

بکبر دال و بفتح آن یعنی [illegible] کرده و این [illegible] عهد [illegible]

وزین عهد [illegible] العهد [illegible] [illegible] عهد [illegible]

و هر وسیله

و هر وسیله از [illegible] عهد سوال [illegible] شده [illegible] است [illegible] عهد هر حق [illegible]

او فوا بعهدی اوف بعهدکم یعنی وفا کنید [illegible] عهد من تا من هم وفا کنم بعهد شما [illegible]

شما وفا کنید [illegible] من وفا خواهم کرد پس حق [illegible] بکبر دال [illegible] لازم الوفا است و از این

بیان [illegible] حکم ظاهری مستنبط شده و لازم آمده وفای بآن [illegible] بفتح دال ثابت [illegible]

و این حق است آنانکه حق تعالی فرموده در سوره [illegible] ان الله یامرکم ان تودوا الامانات

الی اهلها [illegible] خداوند [illegible] بر شما [illegible] امانت هر کسی را [illegible]

صاحبش [illegible] امانت [illegible] وفای بعهد [illegible] امانت [illegible] الله [illegible]

[illegible] پس حق [illegible] بکبر دال ثابت العهد و لازم الوفا است

تمام شد کلام [illegible] حق [illegible] کلام [illegible] در اطلاقات روح [illegible]

[illegible] اطلاق است روح [illegible] الرب [illegible] حق تعالی فرموده در حق [illegible] روح

و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و این روح را [illegible] اطلاق است [illegible]

از ارکان عرش [illegible] [illegible] تقدم [illegible] عقل کل [illegible]

به عقل تعبیر شده باشد و رکن اصفر از ارکان عرش یعنی رکن ایمن اسفل واو است روح که در این شرافت
کلام رسول الله صه فرموده اول خلق الله روحی و باین دو روح است اشاره مولینا علی بن الحسین
در دعای صحیفه فرموده والروح الذی هو من امرک و روح بر حقیقه محمدیه محجب است اشاره باین
اشاره فرموده مولای ما علی بن الحسین در دعای صحیفه که والروح الذی علی ملئکة الحجب این
روح را نیز دو اطلاق است اطلاق اول اطلاق این روح است بر رکن اخضر از ارکان عرش
یعنی رکن ایسر اسفل واو است نفس کلیه یعنی نفس کل که مرتبت لوح محفوظ و دوم اطلاق این
بر رکن احمر از ارکان عرش یعنی رکن ایسر اعلی یعنی طبیعه کلیه و مراد در اینجا که محجب باشد
کرده بیان است در عدد شش صد و بیست و چهار هزار است و روح القدس و روح الایمان
و بعد ایمان از قبیل [illegible] است و روح القوة و روح الشهوة و روح
البدن و علی الاول تفریع قوله تعالی تنزل الملائکة والروح و در موضع آخر یعنی الروح
امره و علی [illegible] یعنی بر اطلاق اول بر اطلاق روح باشد بر رکن اخضر از ارکان عرش
بر نفس کل و لوح محفوظ نام نهاده از [illegible] تفریع میشود قول خداوند عالم در سوره قدر تنزل

میشود

میشود ملئکه و روح تا آخر آیه و در سوره دیگر از قرآن اینکه امر خداوند میشود روح و القا میشود روح خداوند
عالم بر هر که بخواهد از بندگانش قرار گیرد و این روح مختص محمد و آل طاهرین او است و علی [illegible]
قوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل الآیه [illegible] ۱۲۲۴ [illegible] انبیا [illegible] از شیعیان امیرالمؤمنین
از جمله حسنات الابرار سیئات المقربین [illegible] مراد از ابرار انبیا [illegible] حسنه [illegible] ایشان است
یعنی و جمیع مراتب ایشان و این مقام [illegible] محمد است [illegible] مشیة و [illegible] ایشان میگردد
ربع الثالث قول امیرالمؤمنین بروایة [illegible] آن حضرت فرموده در حق [illegible] خلق فرمود
خداوند عالم [illegible] ما نزل [illegible] و باین اشاره است قوله تعالی اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المیمنة
ما اصحاب المشئمة والسابقون [illegible] مراد از سابقین انبیا و مرسلین [illegible] روح
القدس [illegible] روح الایمان [illegible] عبادت حق نموده و شرک [illegible]
[illegible] روح القوة [illegible] روح الشهوة
[illegible] روح البدن [illegible]
[illegible]

وایدناه بروح القدس یعنی و این رسولان را تفضیل دادیم در مراتب بعضی ایشان را بر بعضی و دادیم عیسی
ابن مریم بینات را و مؤید کردیم او را بروح القدس مراد و از اصحاب یمین مؤمنان میباشند
و در ایشان چهار روح است از ارواح مذکوره بغیر از روح القدس در آن مخصوص انبیاست
و مراد از اصحاب مشئمه یهود و نصاری میباشند در حق قوله در شان ایشان فرموده الذین آتیناهم
الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق من ربک الی قوله
الحق من ربک فلا تکونن من الممترین یعنی یا محمد مراد از اصحاب مشئمه این فرقه یهود و نصاری است
آنچنان که شکیده دادیم ایشان کتاب را میشناختند ابناء خود را در منازل خود و در سکه
فرعن ایشان دانستند حق را و کتمان کردند او را پس تو باش از ممترین در آنچه ایشان بر تو
خود خواهی رسانید پس چون انکار حق نمودند و ایمان و اطلاق در عهد خدا است
العهد کان عنه مسئولا بنا بر آنکه حق ایشان را نعمت فرمود و روح ایمان را از ایشان سلب
روح را دادن ایشان را که مکن راحت روح القوة و روح الشهوة و روح البدن پس ایشان
ضایع شدند آنکه فرمود در او که کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی ایشان نیستند مگر از کاه و در گفتند
۲ البسوح
بلکه

بلکه از ایشان هم در راهی پست ترند چرا که انعام را بر ایشان مقتضای ترجیح داده در زیرا که حیوان بر
روح القوة معاینه و علف بروح الشهوة و بروح البدن راه میرود و تمام شد کلام در بیان
اطلاقات روح تجرّ کلام ساتع در اطلاقات رحمن و رحمت است اول اطلاق رحمن است
۲ اطلاقات مشهوره در قرآن و در ادعیه رحمن مسلم
در مقام اسم خداوند است حق تعالی فرماید قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی
یعنی یا محمد بگو به بندگان که خواه بخوانید خدا را و خواه بخوانید رحمن را در حضرت یا شد در هر زمان که
دعا کنید در برای خدای ما اسمهاست اسماء نیکو پسندیده و در بعضی از خطب امیر المؤمنین فرموده
نحن اسماء الله الحسنی و مثاله العلیا دوم اطلاق رحمت است بر امیر المؤمنین در تفسیر عیاشی مذکور است
در تفسیر لولا فضل الله علیکم و رحمته مولای ما حضرت امام فرمودند فضل الله رسول الله است و رحمته امیر
المؤمنین و در حدیث دیگر رحمت را بولایت ائمه تفسیر نموده اند و حضرت آیه قل بفضل الله و برحمته
فبذلک فلیفرحوا فرموده یعنی الشیعة مجملا رحمان و رحیم دو اسمی از اسماء الله میباشند و دو مشتق
میباشند از رحمت مثل ندمان و ندیم و این دو کدام از ابنیه مبالغه هستند و رحمن ابلغ از رحیم است
و در اطلاق تکوان است قوله تعالی و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن

الله تعبدون چون رحمن اسم معبود آمد رحمت با آن کرده و در زیارت آن حضرت است السلام علیک

یا باب الله و امیر المؤمنین فرموده نحن باب الله الذی یؤتی الله منه حق تعالی فرموده و اتوا البیوت من ابوابها

و من دخله کان آمنا و قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین یعنی منم باب الله و قوله تعالی

ازبرای کسی در دخول در این بیت که بدان از این باب بر آید پس باید این بیوت از ابواب آنها

در آید هر کس داخل این بیت معنوی شد ایمن شد از هر چیز و هر کس دور شد هیچ چیز و هیچ [illegible] نبیند

تحریر کلام خامس در بیان اطلاق اله است ازبرای آنکه اطلاق است اول در مقام

تمامی مثل اینکه در دعا وارد است یا الله الا الله و یا الحی و غیر ذلک دوم اطلاق اله است [illegible] رابع

متفرع بر این اطلاق است قول حق تعالی در سوره انبیاء و من یقل منهم انی اله من دونه

فذلک نجزیه جهنم فرموده [illegible] کلام سادس در اطلاقات نفس است

اول اطلاق نفس است بر نامیه نباتیه دوم حسیه حیوانیه سوم ناطقه قدسیه چهارم کلیه

الهیه قوله تعالی [illegible] تحریر

کلام سابع در بیان اطلاقات رب است اول اطلاق رب است بر حق تعالی [illegible] رب الارباب

دوم

صحیح

دوم بر سلطان مثل قول حضرت یوسف در قرآن اذکرنی عند ربک یعنی نزد سلطان خود جا داده

در رب البیت و رب المال سوم بر امام و متفرع بر این ذلک قوله تعالی و اشرقت الارض بنور ربها

حضرت فرموده رب الارض امام الارض تحریر کلام ثامن در بیان اطلاقات مؤمن است

اول اطلاق مؤمن در السنه عوام بر ظاهر العداله دوم بر اصحاب الیمین یعنی بر هر کسیکه قائل باشد به ائمه

اثنی عشر سوم بر رسول الله چهارم بر انبیاء و بر اوصیاء ششم بر مؤمن در مقام شهادت

و یا مؤمن و متفرع بر این ثانی اطلاق مؤمن است بر کسیکه قائل باشد به ائمه اثنی عشر حدیث [illegible]

[illegible] حضرت صادق فرمودند یا یونس من حبس حق المؤمن اقامه الله یوم القیمه

[illegible] حدیث که شرح از سابق ذکر شده [illegible]

بر اطلاق ایمان باشد بر رسول [illegible] قوله تعالی [illegible] عبدی المؤمن [illegible]

[illegible] داده ام [illegible]

رسول الله باشد [illegible]

اطلاق مؤمن باشد [illegible] قوله تعالی آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن

[illegible]

بالله والملائكة وكتبه ورسله لا نفرق بين احد من رسله يعني ايمان آورد رسول بآنچه نازل شده و فرستاده شد

بسوی او از جانب پروردگارش و همچنین ائمه و اولیا کلهم ایشان ایمان آورده اند بخدای خود و فرشتگان

و بر کتب و رسل او که در رسالت ایشان دوری نمی نهند چنانچه ما دوری نمی نهیم [illegible] میان آن رسل

تحقیق کلام جامع در بیان اطلاقات ایمان است بدانکه کلمه ایمان را در کتاب الله و احادیث اطلاقات

چند است اول اطلاق ایمان بمجرد اقرار بلسان که حق تعالی آن را ایمان نامیده و تفریع

علیه قوله تعالی در سوره النساء یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا

و قوله ایضا یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله که حق تعالی ایشان را مؤمنین نامیده بمجرد اقرار لسان

پس ثانی ... آمنوا یعنی تصدیق نمایید [struck] بقول صاحب ایمان بلسان خود بقلب تصدیق

ایمان است بتصدیق قلب و تفریع علیه قوله تعالی در سوره یونس الذین آمنوا و کانوا یتقون

لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی تصدیق نمایند بقلب بقول صاحب شریعت ... ذلک

حتی نری الله جهرة یعنی تصدیق تو نکنیم ... ایمان خفی از تصدیق قلب است و آن بمجرد اقرار

بلسان تمام نشود بلکه بجهة آن شرایط چندی است هر تصدیقی تمام نگردد مگر بتحقیق آن شرایط و آن

شرایط

شرایط مذکور است در قول حق تعالی که فرموده لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر

من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی

والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم

٢ [illegible] اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون

تفسیر ظاهر آیه مبارکه ظاهر و مراد در فقرات بود از هیئت اکثر آنکه هر کلمه که باشد از شرایط مذکوره

پس کسیکه اقامه بر این شرایط نمود پس او است مؤمن مصدق سیم اطلاق ایمان است بر صلوة

و تفریع علیه قول الله و ما کان الله لیضیع ایمانکم بعد تحویل کعبه فرموده اصحاب

در بارهٔ رسول الله پس نمازهای ما بسوی بیت المقدس باطل گردید فرمود حق تعالی و ما کان الله لیضیع

ایمانکم یعنی [illegible] ضایع نمیکند ایمان شما را یعنی صلوة شما را پس نماز را ایمان نامیده

چهارم اطلاق ایمان است بر آنچه حق تعالی در قلوب مؤمنین کرده و نامیده است آنرا

روح الایمان [illegible] و تفریع علیه قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادّون

من حاد الله و رسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم

از ایمان و ایدهم بروح منه تفسیر آیه ظاهرا ظاهر بودن شاید در کلمه یؤمنون و قلوبهم الخالی است برتابید

اطلاق فرموده ایمان را و بقول بعضی از نحویین لفظ تأیید را هم عطف بیان از برای ایمان آورده

و دلیل بر این کلام قول رسول الله صلعم زنا کار در حالت زنا مؤمن نیست و گفت آن وقت

بلکه روح ایمان از ایشان مفارقت می‌نماید مادامیکه مرد زنا کار بطن مرتکب زنا است پس چون رجوعت

نماید و عود میکند روح الایمان نبوی در ادای عرض که چه چیز ازو مفارقت میکند فرمود

آن چیزیکه ادعا میکند و در قلب من است پس فرمود هیچ فرقی نیست که اینکه باد را ورا کش

است ربکه از آن دو گوش ملکی است مرشد و بر دیگری شیطانی است مغفلش بر کار امری عادی تا باید و دیگری ابدا

مبحث رهبر برنا به پنجم اطلاق ایمان است بر خبث و طیب و تفریع علیه و ما کان الله لیذر المؤمنین

علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی نیست خدا اینکه وا گذارد مؤمنین را علی ما انتم علیه

بر چیزیکه شما بر آن هستید تا اینکه جدا کند خبیث را از طیب ششم اطلاق ایمان است بر مؤمنین بظلم و تفریع

علیه قول الله تعالی الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون یعنی آنچنان

کسانیکه گرویدند و ایمان آوردند و نپوشانیدند ایمان خود را بظلم از برای ایشان است امن و ایشان راه یافته‌اند

هدایت یافته‌اند پس کسیکه مؤمن شد و جهل نباشد بر معصیت خدا احیای مخفیه پس این کس ایمان خود را بسبب

ظلم بعضی و ابن ایمان او را نفع نبخشد تا اینکه توبه نماید از آن ظلم هر بر ایمان خود پوشیده ۲ الباس

تا اینکه ایمانش خالص گردد هفتم اطلاق ایمان است بر تسلیم در مقامات در درجه از قلب و فؤاد در قلب مجرد

بر روایت و لیکن آنکه مراد است یقین و ایمان بطابق عددی تا نماید نقصان نماید و تفریع علیه قوله

تعالی فی سورة النجم من یؤمن بربه فلا یخاف بخسا و لا رهقا یعنی کسیکه ایمان آورد بر اوامر

مطلق تعالی الله ... بر آن شاید است ظاهر در مقامات درجه پس نمی‌ترسد بخس را یعنی

نقصان را و رهق را یعنی عذاب را و بر این شاید است قول حق تعالی فی سورة النساء فلا و ربک

لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم یعنی فیما قد بدا و تواقدوا علیه بینهم من خلاف و نحو ذلک

ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت علیهم محمد صلعم ... و یسلموا تسلیما لعلّ تصحیح

کلام عاشر در بیان اطلاقات قرآن است بدانکه قرآن را در بیان مراتب اطلاقات

اول یک نسبت الله یعنی از نزد الله ... منزل از عرش رحمن است بواسطه جبرئیل روح الامین

بر او آخر است از هر ... واو در ... واو در لوح واو در قلم واو در نون ...

ودر نزول این سوره در ... بر جمیع ... و در اول متفرع است حدیث معانی الاخبار از سفیان بن سعید

ثوری از حضرت صادق سؤال کرد از ن آن حضرت فرمود ن نهر فی الجنة قال الله له اجمد

فجمد فصار مدادا ثم قال للقلم اکتب فکتب القلم فی اللوح المحفوظ ما کان وما هو کائن الی یوم القیامة

فالمداد مداد من نور والقلم قلم من نور واللوح لوح من نور قال سفیان یا ابن رسول الله بین لی امر اللوح والقلم

والمداد فضل بیان و علمنی مما علمک الله فرمود ... ن نهری است در بهشت ... و فرمود خداوند ...

... پس گوید ... پس خداوند امر فرمود قلم را که بنویس پس نوشت قلم در لوح

محفوظ آنچه خواهد بود تا روز قیامت پس مداد ... است از نور ... و قلم و لوح قال

سفیان یا ابن رسول الله ... آنچه حق تعالی ... از آن ... زیاده ...

از امر لوح و قلم و مداد حضرت فرمود یا ابن سعید اگر ... جواب ... نور ...

... ن ملکی است ... الی القلم ... الی اللوح ... الی ...

... و ... پس فرمود ... علی ... علمک ... این ...

مقامات ... مذکور است ... التی ... تفصیل ...

آنچه نه

آنچه نه در نسبت تعظیم از برای آن مقامات در هر یک نه در مقام لوح و مقام قلم و مقام

باشد پس نون بعض آنهاست و بعدد ارباب ... از ... و ... نه ... و در سول ...

نیز متفرع است قول حق تعالی در سوره حجر ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم و در تفسیر

عیاشی از مولای ما ابوالحسن مروی است که حق تعالی سبع المثانی را با جدی از ...

محمد ... و آن سبع ائمه است ... و قرآن العظیم محمد است ...

مراد ... باشد ... تغییر ... از حضرت ... سؤال کرد ... از قول

حق تعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم فرمود ... آیه چنین است ولقد

آتیناک سبعا من المثانی نحن هم ولد الولد والقرآن العظیم علی بن ابی طالب ...

... سبع المثانی را ائمه ... باشند ... و قرآن عظیم ...

... است و در این مقام ... آیات ... قوله تعالی

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم

لبعض ظهیرا یعنی ... جمع شوند انس و جن همه ایشان ... مثل این قرآن عظیم ...

مبارک علی ما به هیچ چیزی نگاهبانی آورد و قرین او برای او سپید انگاهبانی کرد و اگر چه پشت به پشت هم دهند

بعضی از ایشان پشت شوند از برای دیگری و آیات ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر

المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا و آیه و اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولّوا

علی ادبارهم نفورا و آیه و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة

حجابا مستورا و آیه و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و همه دلالت بر جلالت و مرتبهٔ قرآن

با نظر و خبر علما رحمة الله علیه کنند و قول حق تعالی در حکایت از کفار یعنی که قرین بود یا لیت

کرنیدان ان القرآن عزیز هذا او به له در حضرت حق فرموده اند که پنده بدل اعلی و در حقیقت

محمد و مراد آن است که متفرع است در آیه عجیب از جناب او در قول حق تعالی و القرآن

سبعا من المثانی و القرآن العظیم قال جماعة الائمة و الف لام در این بیان ظاهر است تا ویر

و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا زیاده قائم خرابات

بر مؤمنان و نعمت و عذاب الهی است بر کافرین و کلمه امر الی امیر المؤمنین و کان رحیما بالمؤمنین

و غلیظ بر الکافرین محقق و مراد و سبع ائمه مراتب ایشان است زیاده قصه با قربت را

بعض

۲ ان اعطیت القرآن عن ... که حضرت ...

للعالمین

بعث محمد بیش نیست اول محمد دوم علی سیم فاطمه چهارم حسن پنجم حسین ششم علی هفتم جعفر و همه

ایشان اکرار ایشان مذکور است چون این سبع منزلت چهار پرده فاش آمده و صد و عشق هر آن مانیه

است رسول خدا فرموده که حق تعالی صفت ذاته خلق فرمود و عشق را از نور محمد و لکن زور بیایید

صمیم شود بر آن مطلع گردید نه ملک مقرب و نه نبی مرسل پس چون داند علم را بعض از ایشان رازی

او در هر صورت اسرار او و حیات راه چشم او حکمت را در دل آن او و روح و قدرت را در جان او و چهره را

در قلب ایشان و اقرب فرموده بی چیز تعلیق و ایمان و صدق و عشق و خلوص و رفق

و عطیه و فرع السیم و دیگر پس چون بود بر ورق و فرموده بر کرده بر گشت و فرمود سخن مگوی

کف الحمد لله الذی لیس له ضد و لا ند و لا شبه و لا کفو و لا عدیل و لا مثال الذی کرسی الجلی و المعطی

خاضع و لم یلد هیچ خداوند که است هر نیست او برای او نه ضد و نه ند و نه شبه و نه مثال

و نه عدیل مثال آن خداوند عظیم و از عظمتش هر چیز خاضع است پس حق سبحانه و تعالی

نه عزت و جلال خود هر عزیز بنده را عزیز از او کسی راه حق نگفته است تو حید حرام

شد و عبادت که حکم هر شده و تبر همیشه از این گونه و تبر از عذاب من نگاهبانی رسید و تو از نهایت

نزتم کرده و بر لطف است و از آن کتاب و عقاب خواهند نمود پس عشق را سجده نفت و در بیرون ازل

در سجود آمد پس حق تعالی فرمود و هر سر را بردار و سوال و عطا که خواهی شد و شفاعت کن تا شفاعت تو

قبول است پس عشق سر خود را برداشت و عرض کرد و بر پروردگار را سوال میکنم از تو برای شفیع گردانم

در کسیکه مرا دوست دارد از خلق گفت پس خطاب الهی جل جلاله آمد که کردم میکنم شفاعت را که عشق را

شفیع گردانیدم در هر کسیکه دوست دارد ترا از خلق فرموده اللهم صل علی محمد حقا حقا الاول والاخر

بار خدایا درود و سلام بفرست بر جناب محمد و آل حضرت محمد و ال و صحبه و بارک

حسن مآب ... کلام ... در پی اطلاقات کفر است ... کفر هم بر چند چیز اطلاق

میشود اول بر کفر جحود و این کفر ربوبیت باشد و گویند خدا نیست و هستی در وجود نسبت ...

در وصف لذت نار رفته است ... نامند و حق تعالی خبر داده است از مقاله ایشان

میگویند و ما یهلکنا الا الدهر یعنی هلاک نمیکند ما را مگر دهر و این دهریست ...

... حق تعالی در حق ایشان میفرماید ان هم الا یظنون ان تلک الا ... ان الذین

کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون یعنی نیستند ایشان مگر آنکه کمان

میکنند

میکنند و همه ایشان چنین است میگویند و در میکده ایشان که فرشته و ... است ازین

ایشان چه برسانند ایشان را چه برسانی ایشان ایمان نخواهند آورد و ... تعالی ... کفر

جحود لیکن بسبب معرفت و مراد ازین کفر آن است که رنا ... آن حق است دوازده

او ثابت است قوله تعالی و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما و علوا و ... تکلیف

ان الذین کفروا ... عرفوا الکفر را ... فلعنة الله علی الکافرین و ... یعرفون

نعمة الله ثم ینکرونها ... آیه ... بر این است ... حقیقت

حضرت ... و ... لعنت حضرت ...

... کفر نعمت و ... قوله تعالی حکایة عن سلیمان ... من فضل ربی لیبلونی

ءاشکر ام اکفر و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم و ... شکر

لازم ... لئن کفرتم ان عذابی لشدید ... فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون

... کفر ... کفر نعمت ... کفر در این آیت کفر

نعمت است ... از ... الله عز و علا ... قوله تعالی ...

میثاقکم لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء

تقتلون انفسکم وتخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان وان

یاتوکم اساری تفادوهم وهو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض

مر بعضی را ذلک منکم پس کفر ایشان بسبب ترک چیزی است که حق تعالی ایشان را امر فرموده

داده است ایشان را لاجرم ایمان ایشان معتبر نشد چه ایمان ببعض نفع نمیکند

پس فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد

العذاب وما الله بغافل عما تعملون یعنی ای اهل کتاب ... بسبب ... کردید

بود جزای اعمال ایشان ... جزای اعمال ایشان آن ... ایشان

نخواهد بود مگر خواری در حیوة دنیا و در روز قیمة برگشت خواهند کرد ایشان بسختی ... عذاب

عذاب جناب ... حق حضرت ... مستقیم ... معمول ... کفر

هشاره است قول حق تعالی ... بعضکم ... کفر ... بعضا

و البغض ... حق ... کفر ... است و حق تعالی

همیں

همین ... و اولیاء ... در روز القیمة ... کفر است ...

که انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیوة الدنیا ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض

و یلعن بعضکم بعضا یعنی ... بعضی از ایشان از بعضی ... کفر ... است قول حق تعالی ...

هر دو ... فمنکم کافر و منکم مؤمن ... فمنکم ... حق ... که ... است

... ایمان ... است که ... شده ... کفر ...

حضرت ... کفر ... است ... رغبة ... نسخه ...

و ... حق تعالی شده است ... است اول ...

... است ...

است اول ... است ... حق تعالی ... کان الناس امة واحدة

... حق تعالی ... ان الناس ...

از ناس ... حق تعالی ... ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا

چهارم ... جمیع ... حق تعالی ... و ان من امة الا خلا فیها نذیر

و من دابة في الارض و لا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم و مراد اجناس جميع حیوانات است [illegible]

محمد حق تعالی [illegible] فی امة قد خلت من قبلها امم و این است [illegible]

محمد است [illegible] قوله تعالی و قال الذین [illegible] و ادکر بعد امة ای بعد وقت [illegible]

و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة [illegible] وقت [illegible] قوله تعالی

و تری کل امة جاثیة کل امة تدعی الی کتابها [illegible] ای

[illegible] خلق و در حدیث است که حضرت [illegible] فرموده اند [illegible]

امر [illegible] قوله تعالی [illegible] فی کلامه [illegible] وجدنا آبائنا علی امة

[illegible] ان الانسان [illegible]

[illegible] بر امر واحدی یا دین واحدی یا دعوة واحدة یا طریقة واحده یا زمان واحدی

[illegible] و کان الناس امة واحدة در بیان [illegible] است [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] قوله

[illegible] تعالی [illegible] هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام [illegible]

ع

[illegible] و حضرت [illegible] فرموده اند [illegible] ابتدای خلق [illegible] تبارک و تعالی خلق [illegible]

[illegible] عرش [illegible] ایام خلق [illegible]

[illegible] و خلق [illegible] عرش [illegible]

و خلق [illegible] پس خلق [illegible] الذی [illegible] شش [illegible] خلق

[illegible] و خلق [illegible] قوله تعالی [illegible] لتکفرون بالذی خلق الارض

[illegible] و قت [illegible] خلق [illegible] و البحار

[illegible] الربع [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] قوله تعالی [illegible] فرموده [illegible]

[illegible] الارض [illegible] خلق [illegible]

[illegible] خلق [illegible] است [illegible]

[illegible] ششم [illegible]

قول [illegible] فرموده [illegible] ایام [illegible] الجمعة [illegible] و یوم الجمعة

شانزدهم روز تولد بعد هر روز الموت هجدهم روز البعث قوله تعالى يوم يدعو [illegible] يوم يبعث

حتی پس آن [illegible] هست یعنی گفتن است مخلوقات نوزدهم روز الاحد [illegible] بیستم [illegible]

دوم العقل [illegible] است در دهر دویم الرجوت در عالم دویم [illegible] بیست و سیم روز الاشیا

روز العلقه است در جنین دویم النفس الکلیه در دهر روز المضغه است در عالم دویم [illegible]

است بیست و دوم روز [illegible] آن روز المضغه است در جنین دویم الطبیعه الکلیه است در دهر دویم

العضد الرابع است در عالم دویم [illegible] است [illegible] روز [illegible]

العظام است در جنین دویم ماده الکلیه در دهر [illegible] است در عالم دویم [illegible] است

بیست و چهارم روز [illegible] خلق آخر است در جنین دویم الجسم است در دهر دویم

در عالم دویم [illegible] نظیر آنچه در شرع شریف آن را ذکر کرده [illegible]

شرایع عرض کرده در بیان ملاقات [illegible] است [illegible] دوم [illegible]

قوله تعالى در سوره حدید اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها یعنی بدانید [illegible]

زمین را [illegible] و شرح مردن زمین را در کتاب درة المضیئة ذکر کرده ام [illegible]

دویم فصل التصنیف در عالم دویم [illegible] الکلیم
بیست و سیوم [illegible] الخمیس [illegible] الخاتم
لحم است در جنین دویم مثال الست [illegible]

[illegible]

خلق

خلق آن از قوله تعالى ونفخت فيه من روحي یعنی در ابتدا خلق [illegible] روح خود [illegible]

حکایت داده [illegible] خود [illegible] روح [illegible] روح [illegible] قوله تعالى [illegible]

و در این [illegible] ساخته شد [illegible] قوله تعالى اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها [illegible]

آن زمین است [illegible] انبتت الارض [illegible]

و من الماء كل شيء حي [illegible] قوله تعالى استجيبوا لله وللرسول اذا دعاكم لما

يحييكم [illegible] بهشت [illegible] بر این کلام قول حق تعالی [illegible] وان الدار الآخرة لهي الحيوان

لو كانوا يعلمون [illegible] قوله تعالى [illegible] استحبوا الحيوة الدنيا على الآخرة

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

الایمان قوله تعالى من عمل صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة ولنجزينهم اجرهم

باحسن ما كانوا يعملون یعنی هر که بعمل آورد عمل صالح را چه زن باشد و چه مرد در حالتی که مؤمن باشد

یعنی صاحب روح ایمانی باشد پس هرآینه زنده میگردانیم او را [illegible] حیوة

طیبه و جزا خواهیم داد او را بهتر چیزی که بود عامل آن و دلیل بر این است [illegible]

واینها هم سه روح است یعنی نزدیک گردیده است از روح الایمان یازدهم روح الشهوة دوازدهم

روح القدس یعنی روح البدن سیزدهم روح القوة چهاردهم درمیان طبقات مراتب

اول کفر دوم جحود سیوم ریب قوله تعالی اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها چهارم

عذاب الیم قوله تعالی ویاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت یعنی میرسد عذاب خدا

سخط خدا از هر مکان و در هر مکان دست آنکه عذاب خدا نشود پنجم درمیان طبقات ارض

است اول ارض نفوس دوم ارض عادات سیوم ارض طبع چهارم ارض شهوة پنجم

ارض طلب ششم ارض الهی هفتم ارض شقاوت و سعت هر یک ازین طبقات درکات

اول جحیم دوم لظی سیوم سقر چهارم حطمة پنجم هاویه ششم سعیر هفتم جهنم پس جحیم ارض دنیا

یعنی ارض نفوس ولظی تحت ارض عادات یعنی ارض الشهوة و هاویه تحت ارض طبع یعنی

ارض طلب وسعیر تحت ارض عادت یعنی ارض الهی و جهنم تحت ارض شقاوت یعنی ارض

شقاوت و در هر یک ازین هفت دریا است اول شرک دوم ... سیوم

الغفلة چهارم الشهوة پنجم الشقاوة ششم الرغبة فی الدنیا هفتم الحسن بغیر الله این است برزخ

ارضی

ارضی معموره را هفت بحر است که این ارضین درمیان شده محیط اند بر ایشان هفت اند اول بحر

در محیط است ارض نفوس و عمق عوق است ... بحر الشهوات در محیط است ارض عادات

سیوم بحر الرغبة در محیط است ارض الطبع چهارم بحر الریاء والسمعة در محیط است ارض الشهوة پنجم بحر

الحرص در محیط است ارض الطلب ششم بحر الهوی در محیط است ارض الهی هفتم بحر الغفلة

در محیط است ارض الشقاوة و عبور ازین بحار ازین بحرها هر کدام مناجاتی است خداوند

کریم جود کرم فرماید هشتم ارض عقیق نهم ارض جان دهم ارض ...

یازدهم ارض رضا دوازدهم ارض حیرت سیزدهم ارض قرآن و این ارضین

جنة است و برابر هفت ارض هم هفت بحر محیط است اول بحر المغفرة ...

و رای یعنی ... صدق است ... هر که ... در محیط است ارض

عقیق دوم بحر المحبة در محیط است ارض جان تا آنکه محبوب ربه سیوم بحر الشوق در محیط است

ارض ... در این ارض ... تا آنکه ... عزیز ربه ...

بالبلا ... نشود ... بحر ... چهارم بحر

در محیط است بزمین بیضا و بر آن جاری گشته تا آنکه رجب رسید دریا [illegible] یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة [illegible] محیط است بارض حمرت و بر او جاری گشته تا آنکه لیغفر لک الله
من الذنب [illegible] گشته [illegible]
او [illegible] الله [illegible]
و محیط [illegible] است تا آنکه [illegible]
[illegible] گفته [illegible]
[illegible] است [illegible] جاری است تا [illegible] و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للمؤمنین [illegible] قوله تعالی انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها قال [illegible]
[illegible]
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء [illegible]
المضیئة ذکر کرده [illegible] کلام [illegible] در بیان اطلاقات [illegible] اول [illegible] الدنیا [illegible]
دوم [illegible] سوم [illegible] ثالثة [illegible] چهارم [illegible] رابعه [illegible]

و بدانکه هر یک [illegible] چند چیز اطلاق میشود

پنجم

پنجم [illegible] خامسه یعنی [illegible] ششم [illegible] سادسه یعنی [illegible] هفتم [illegible] سابعه یعنی [illegible] عقل [illegible]
[illegible] است و [illegible] است دوم
[illegible]
پنجم [illegible]
در بیان اطلاقات کرسی [illegible] قال الله تعالی وسع کرسیه السموات
والارض [illegible]
ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه [illegible]
[illegible]
[illegible] قال الله تعالی افمن شرح الله صدره [illegible]
و قوله تعالی رب اشرح لی صدری [illegible]
[illegible]
عرش است اول [illegible] دوم [illegible]

و اشیا [illegible]

سیم زرد [illegible] و بر عالم جان و پنجم خزانه وجود ششم [illegible] انوار [illegible]

هفتم [illegible] هشتم [illegible] جمله خلق از مراتب ثمانیه از قصبه [illegible] و ذکر [illegible] و شهید و ملائکه [illegible]

حیوانی و نبات و جماد و نهم [illegible] چون شیئیه و چون فایض از شیئیه و نهم [illegible]

و متفرع است [illegible] اطلاق [illegible] حضرت [illegible] که عالم [illegible]

جمیع عوالم [illegible] و این است [illegible] و آن [illegible] [2] [illegible]

از چیزی که [illegible] خزائن [illegible] و متفرع [illegible] اطلاق [illegible]

چون اطلاق [illegible] روایت [illegible] سؤال کرد که [illegible] از عرش و کرسی

آنحضرت فرمود [illegible] عرش صفات [illegible] مختلف اند [illegible]

شده است [illegible] رب العرش العظیم [illegible] الملک [illegible] العرش العظیم [illegible] الرحمن علی العرش استوی

[illegible] الملک [illegible] و این [illegible]

من فوق الارض [illegible]

[illegible]

مثل

[2] و حضرت صادق ع از پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمودند در عرش تمثال جمیع ما خلق الله هست م

مثل [illegible] و [illegible] الثری

و این [illegible] و تفصیل ذکرش [illegible]

روح [illegible] نفس [illegible] الثری [illegible]

شش جهت [illegible] هفت [illegible] دوازده [illegible]

[illegible]

[illegible] نفس [illegible] نفس [illegible] نفس [illegible]

و نفس الهادات و نفس [illegible] این است [illegible] خزانه [illegible]

حق است [illegible] روح [illegible] نفس [illegible]

[illegible] فلک البروج [illegible]

[illegible] خزانه [illegible]

[illegible]

و هر یک از خزائن [illegible]

[illegible]

هر کاری است میز بجوب ... حق ندارند و الا حق می بود بلکه هر چه قبل حق تعالی است واحد است توحید

نسجد دون الشمس من دون الله لینی ... او قوم او را سجده میکردند ترس را از ... تو

سجده و خزینه و الله علیم جاهل است کلام عادی است میز بکار و کذب است حقیقت از برای است که

است زیرا که حقایق از برای حق است و اگر بجهة جاهل حقیقت مسجود بر آینه جاهل بود لکن شبیه حق است زیرا

که در عمل حق میکند و از این جهة مشابه بر حق است حق تعالی هر دو را باسم واحد ذکر فرموده است

لا اله الا الله است و فرموده است ازل من السماء ماء و فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا

رابیا و مما توقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق و الباطل پس

پس باطل را زبد نامیده و حق را نیز زبد نامیده و فرموده است مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت

و فرعها فی السماء و فرموده است مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار

جاهل در ذهن مشبه اتفاق حق است در اداء الا آنکه حق تعالی چون اصل او ثابت است او نیز ثابت

در ذهن ... چنانچه ثابت در خارج است و اما جاهل پس او در ذهن متزلزل و مضطرب است

و مترود از این است ... تکوین و تکمیل حق تعالی فطرت است و فطرت تکلیفی فطرت است

علیهما پس مستقر در عقل معاف بر خود است بخلاف جاهل زیرا که جاهل مخالف است مر فطرة اصلیه را

بجهة آنکه حق تعالی مفطور ساخته مکلفین را بر حق پس اگر مکلف عمل بر ما انزله نماید ...

را میزان را در او حفظ شده است هر چنانچه در حق تعالی مستقر است ... همه ... و ذکر

مر ... ایشان را آورده و بر ایشان ... ایشان خود ... از ذکر خود ...

... که نظر کرده اند خود و مستدل ساخته است از ... شیطانیه

پس عالم را از ... است ... بمقتضای ... است ... عالم ...

و ... است ... بر آن ... است تا آنکه فطرت ... تغییر داده ... فطرت ...

... نمود ... بمقتضای ... نشسته ...

در ... بمقتضای عارضیه روی ... بجهة ...

در ... مضطرب نماید پس ... را زایل مضطرب است چنانچه حق تعالی ...

در ... که صدر ... تا ... در ... کس ...

را ... از آنکه خود ... عارضیه ... و گمراهی ... اعوان ...

چنان نیست که گمان کرده میشود که گویا به ورود لشکر [illegible] و این جمله آن چیزی است مراد وارد از نقص دینی

مر انقیاد و مقتضای مخالفت بخلاف مطیع و محقق تا آنکه حاجت او فرموده که شرح صدره

للاسلام یعنی گشاده میکردد سینه او از برای اسلام را که فطرة صحیحه از عطای الهی است که تجدید

هر آینه هیچ چیز از حق را ادراک نکند پس حجت را ادراک نکرده شد هر که راست [illegible]

[illegible] حق بر ایشان ظاهر شده است [illegible] حق بر ایشان ظاهر [illegible]

نفوس ایشان [illegible] حق تعالی کرد و این [illegible] در ایشان [illegible] کرده

لکن [illegible] از ایشان [illegible] و [illegible] عدم امداد فطرة صحیحه

بشری [illegible] کرده است در ایشان [illegible]

در او [illegible] و این از [illegible]

مگر [illegible] حق تعالی [illegible]

و [illegible] خداوند از [illegible] صفات [illegible]

و [illegible] ایشان را [illegible] از برای ایشان [illegible]

بعرانه

بر این متفرع است بر اطلاق ثانی و مراد [illegible] مراد از عرش اطلاق اول بر باطن و مراد [illegible]

[illegible] باشد و مجموع الانواع [illegible] و در روایت [illegible]

فارسی [illegible] گفت جاثلیق [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] و مراد از [illegible]

[illegible] حاصل است [illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] سموات است [illegible] عرش [illegible]

در [illegible] است [illegible] عرش [illegible] حضرت فرمود [illegible]

و لکن عرش [illegible] گمان [illegible] بلکه شیئی است [illegible]

[illegible] است [illegible] حق تعالی بر عرش [illegible] شیئ [illegible]

[illegible] عرش [illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] عرش است [illegible] حضرت فرمود [illegible] عرش [illegible]

[illegible] و آنچه در ایشان [illegible] است [illegible] قول حق تعالی [illegible]

السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا

الا ان قال به رسته عرش را خدای تعالی خلق نمود از چهار نور نورا حمر منه احمرت الحمرة و نور

اخضر منه اخضرت الخضرة و نور اصفر منه اصفرت الصفرة و نور ابیض منه ابیض البیاض و او است

علمی که حق تعالی حمله فرموده است و این نور از نور عظمت او است پس بعظمت و نور او دلهای مؤمنین بینا شد و دشمن داشتند

او را جاهلان و بعظمت و نور او جمیع من فی الارض در مطالبه خود سعی او را وسیله جستند و

مشتبهه و اعمال مختلفه پس هر شیئی محمول خدای تعالی است و او است نور و عظمت و قدرت خود که هیچ

استطاعت ندارد از برای نفس خود ضرر و نفع را و نه موت و نه حیوة و نشور را پس هر شیئی محمول

حق تعالی و او ممسک او است و محیط بر او است و او است حیوة کل شیئی و نور کل شیئی سبحانه و تعالی

عما یقولون علوا کبیرا عرض کرد که خبر ده مرا که خدا در کجا است حضرت فرمود در اینجا و در آنجا

و محیط است بما و با ما است و این است قول او در کتاب خود ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة

الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا پس کرسی محیط است

و ما بینهما و ما تحت الثری و ان تجهر بالقول فانه یعلم السر و اخفی و این است قول حق تعالی

وسع

وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم پس آنکه حامل عرشند

علما اند که حق تعالی علم خود را بایشان حمل فرموده است و از این جهت بهیچ چیزی بیرون نیست

از این چهار نوری که در ملکوت است و ایشان آن ملکوتی اند که بر اصفیاء خود نموده و خلیل خود را

نموده است و فرموده است و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین

و چگونه حمله عرش حمل خدا نمایند و حال آنکه بحیوة دلهای ایشان حمله زنده اند و بنور او هدایت

یافته اند بسوی معرفت او و حضرت باقر فرموده در معنای آیه الذین یحملون العرش و من حوله که حمله

عرش محمد است و علی و فاطمه و حسن و حسین و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و حضرت

فرموده که حمله عرش یکی به صورت بنی آدم است و از خدای تعالی طلب روزی از برای اولاد بنی

آدم نماید و یکی به صورت اسد است و طلب رزق از برای سباع می نماید و یکی به صورت ثور است و طلب

رزق از برای بهایم می نماید و از سر خود بزیر افکنده اند و در یکی نیز ... عقل خود بر پیچیده اند تا به

روز قیامت و در کلام دیگر در بیان اطلاقات قیام است اطلاق اول اطلاق قیام است

بر قیام محمد در سلسله قیام ... ثانی اطلاق قیام است بعد قیام ظهور قائم

و دیگری است و طلب رزق از برای طیور می نماید

و موجود با ماهیته و فنا کلم یکن را اطلاق سیوم اطلاق قیام است بقیام تحقق مثل قیام ماهیت بوجود و قیام
ایک دیگر را اطلاق چهارم اطلاق قیام است بقیام عروض مثل قیام صورت بماده و معنی بلفظ
قیام جوهره بهیئت و قیام صور خیالیه بخیال [illegible] در بیان اطلاق غیب است اطلاق اول اطلاق
غیب است بر غیب مؤثر مثل غیبت [illegible] در بنا اطلاق دوم اطلاق غیب است بر غیب
مثل غیبة [illegible] در [illegible] اطلاق سیوم اطلاق غیب است بر غیب امکانی و استجمال مثل غیبت
شجره در نواة و غیبة [illegible] در [illegible] [illegible] در اطلاقات بحر است به [illegible] بحر در
اهل عرفان اطلاق میشود بر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] بحر
و [illegible] بحر است و [illegible] بحر است و [illegible] بحر است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غرق [illegible] [illegible] [illegible] خطاهای خود
و مصدوق [illegible] است [illegible] خطاهای خود غرق کرده [illegible] از بحار [illegible] کرده
کرده [illegible] اطلاق میشود بر بحر [illegible] بحر [illegible] و بحر [illegible] و بحر [illegible] و بحر
الفقر و بحر [illegible] و بحر التضرع و بحر التخوع و در حدیث [illegible] رسول الله ذکر است که [illegible]

حضرت

سیمرغ [illegible]

و در اطلاق [illegible]

حضرت در آن بحار غوطه خورده اول بحر الفقر دوم بحر الصبر سیوم بحر التخوع چهارم بحر التضرع پنجم بحر
الرضا ششم بحر الوفا هفتم بحر التسلیم هشتم بحر التقی نهم بحر الخشیة دهم بحر الانابة یازدهم بحر [illegible]
دوازدهم بحر المذلة سیزدهم بحر الهدی چهاردهم بحر العبادة پانزدهم بحر الحیا شانزدهم
بحر الرجا هفدهم بحر الخوف هجدهم بحر الحب نوزدهم بحر القرب بیستم بحر الهیبة [illegible]
در بیان اطلاقات واحد اطلاق اول اطلاق واحد است بر ذات ازل و متفرع [illegible]
قول امیر المؤمنین [illegible] وحده [illegible] است اول وحده [illegible] دوم وحده
[illegible] سیوم وحده [illegible] [illegible] چهارم [illegible] [illegible] اول [illegible]
میشود [illegible] ذات ازل [illegible] کفر است [illegible] ذات ازل اطلاق
اطلاق واحد است بر وحده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اطلاق سیوم اطلاق واحد است بر وحده حقیقی
[illegible] [illegible] [illegible] الرحمن [illegible] وحده حقیقی [illegible]
[illegible] حضرت رحمن [illegible] اطلاق چهارم اطلاق واحد است بر وحده عددی

ثانی پنجم اطلاق واحد است بر وحدة شخص اطلاق ششم اطلاق واحد است بر وحدة غیر حقیقی

هفتم اطلاق واحد است بر وحدة جنسی [illegible] در بیان اطلاقات بسیط است بدانکه بسیط اطلاق میشود

بشیء که مرکب نباشد از اجزای مختلفه از طبایع مثل ارض و هوا و ماء و نار و بر شیء که مرکب نباشد از اجزای

حسیه نباشد مثل نقطه در حکما [illegible] از خط در اصطلاح [illegible] و در [illegible]

در بیان اطلاقات سواد است اطلاق اول اطلاق سواد است بر لون معروف اطلاق دوم

[illegible] است بر [illegible] و من ذلک قولهم السواد الاعظم [illegible] اطلاق سیوم اطلاق سواد

بر [illegible] قال علیه السلام [illegible] السواد الاعظم والمراد به [illegible] الآیة ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا

من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها

کالانعام بل هم اضل [illegible] در بیان اطلاقات

اطلاق اول اطلاق قضاء است بر علم کقوله تعالی الا حاجة فی نفس یعقوب قضاها یعنی علمها اطلاق دوم

اطلاق قضاء است بر اعلام [illegible] قوله تعالی وقضینا الیه ذلک الامر ای اعلمنا اطلاق سیوم

قضاء است بر حکم کقوله تعالی یقضی بالحق ای یحکم اطلاق چهارم اطلاق قضاء است بر [illegible] کقوله تعالی

یقضی بالحق ای یقول الحق اطلاق پنجم اطلاق قضاء است بر حتم کقوله تعالی فلما قضینا علیه الموت

یعنی حتمنا و این حتم است اطلاق ششم اطلاق قضاء است بر امر کقوله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه ای امر اطلاق هفتم اطلاق قضاء است بر خلق کقوله تعالی فقضاهن سبع سموات

فی یومین ای خلقهن اطلاق هشتم اطلاق قضاء است بر فعل کقوله تعالی فاقض ما انت قاض

ای فافعل [illegible] اطلاق قضاء است بر اتمام کقوله تعالی فلما قضی موسی الاجل ای اتمه اطلاق دهم

اطلاق قضاء است بر فراغ از شیء کقوله تعالی قضی الامر الذی فیه تستفتیان یعنی فارغ شد از ان

سخن [illegible] چنین است [illegible] یعنی فارغ شدم از برای [illegible]

[illegible] در بیان فتنه است اطلاق اول اطلاق فتنه است بر ضلال کقوله تعالی انما

اموالکم واولادکم فتنة ای ضلال اطلاق دوم اطلاق فتنه است بر [illegible] کقوله تعالی

فتونا یعنی [illegible] و قوله [illegible] یعنی [illegible] اطلاق سیوم اطلاق فتنه است

بر [illegible] کقوله تعالی ثم لم تکن فتنتهم ای [illegible] اطلاق چهارم اطلاق فتنه است بر شرک کقوله تعالی

والفتنة اشد من القتل ای الشرک اطلاق پنجم اطلاق فتنه است بر کفر کقوله تعالی [illegible]

المؤمنین

سعطوا ای فی الکفر اطلاق ششم اطلاق فتنه است بر احراق بنار کقوله ان الذین فتنوا المؤمنین
والمؤمنات ای احرقوا اطلاق هفتم اطلاق فتنه است بر عذاب کقوله یوم هم علی النار یفتنون
ای یعذبون اطلاق هشتم اطلاق فتنه است بر قتل کقوله تعالی [illegible] ان خفتم ان
یفتنکم الذین کفروا ای ان یقتلکم نهم اطلاق فتنه است بر صد و اعراض وارجاع کقوله تعالی
وان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک ای لیصدونک دهم اطلاق فتنه است بر
محنت کقوله تعالی ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ای محنة فیفتنوا بنا لکن فتنوا انفسهم
عقیبهم الا وذهبت الجبر در دنیا تحق ذلک و عیاذا بالله النار ای عذاب من الکفر
والظلم بحجه در بیان اطلاقات حکمت است اطلاق اول اطلاق حکمت است بر نبوة و اطلاق
پنجم اطلاق حکمت است بر کتب سماویه اطلاق ششم اطلاق حکمت است بر دو بیت بر این
متفرع است قول حق تعالی فمن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا بحجه در بیان اطلاقات هدایت
اطلاق اول اطلاق هدایت است بر بیان طریق الی المطلوب کقوله تعالی واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی
علی الهدی دوم اطلاق هدایت است بر ایصال المطلوب کقوله تعالی انک لا تهدی من احببت اطلاق سیوم

اطلاق

دوم عدل اطلاق دوم اطلاق حکمت است بر حکم
اطلاق سیوم اطلاق حکمت است بر علم اطلاق چهارم
اطلاق حکمت است

آن [illegible] کم

اطلاق هدایت است بر هدایت قرآن کقوله تعالی ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم اطلاق چهارم
اطلاق هدایت است بر هدایت محمد کقوله تعالی وانک لتهدی الی صراط مستقیم اطلاق پنجم اطلاق هدایت است
بر هدایت ائمه کقوله تعالی وان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم اطلاق ششم اطلاق هدایت است بر
هدایت امیر المؤمنین کقوله یهدی الله لنوره من یشاء اطلاق هفتم اطلاق هدایت است بر امیر المؤمنین
کقوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد اطلاق هشتم اطلاق هدایت است بر ارشاد و دلالت
بطریقیکه منزوی باشد بسوی محبت حق تعالی و رضای او باشد از اخذ حظوظ ربوبیه که موجب بر هدایت
که این بیان حضرت صادق اشاره فرموده اطلاق نهم اطلاق هدایت است بر کتاب تورات
کقوله تعالی فمن تبع هدای اطلاق دهم اطلاق هدایت است بر تعریف بطریق خیر و شر اطلاق
یازدهم اطلاق هدایت است بر هدایت پیغمبران کقوله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده
اطلاق دوازدهم اطلاق هدایت است بر تقوی کقوله تعالی هدی للمتقین فیکون هدی ای بعث
تقوی ومحدث آن بود از ایمان اطلاق سیزدهم اطلاق هدایت است بر اصلاح و امضا
کقوله تعالی ان الله لا یهدی کید الخائنین ای لا یصلحه ولا یمضیه اطلاق چهاردهم اطلاق

هدایت است بر طریقه کقوله تعالی فبهدیهم اقتده ای بطریقتهم فی الاصول و بر حسب و عدل از شریعه بعد

در جمله شرایع و حصول آن اطلاق نیز و هم اطلاق هدایت است بر حفظ لما انه منزل از برای کحفظ

کقوله تعالی و لکل قوم هاد تحریر در بیان اطلاقات وحی است اطلاق اول اطلاق وحی است

بر وحی شرعی فنه و آن این است که حق تعالی ملکی بفرستد بسوی پیغمبر پس آن ملک برساند امر خدا را

مشافهه بر او و این اشاره است بقول حق تعالی او یرسل رسولا او یرسل رسولا فیوحی باذنه

ما یشاء انه علی حکیم او در یعنی الیه بشر از رسول الا فیوحی باذنه باشد و غیر رسول از این ...

دیگر باذن خدا کقوله تعالی اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث فقالوا

و این که رسول الله وحی فرستاد و حق بسوی ایشان بواسطه حضرت عیسی پس وحی بسبب ایشان وحی شرعی

بود و در جمله وحی شرعی است تکلم که حق تعالی از وراء حجاب هم چنانکه تکلم نمود حضرت

موسی را در سوی شجره ندا صوتی را و منبعث از شجره کرد پس این نیز از وحی شرعی است و آنچه

از انبیا باشد اطلاق دوم اطلاق وحی است بر وحی الهام و او آنچیزی است که القاء در قلب

از الهی بنوعی که سبب آن نور مراد حق تعالی فهمیده شود و آنچه ظاهر شود از اشاره و نطق

اسمی است

در جمادات و نباتات و حیوانات و احوال و حرکات و هیئات و اوضاع است بر ترتیب تجلیات و غیر

اینها مثل روی آب و جریان آبها و امواج دریا و صفیر و اشجار و نباتات و اشارات

و آنچه ساقط گردد و آنچه نمو نماید و آنچه ظاهر شود و اشارات و ایمادات و تلویحات آنچه ظاهر

گردد در جبال و شجر و ما نمیشود تکرار اینها از وحی الهام است و نیز در حرکات و هیئات است

و اطلاقات این مکررات و حرکات و حیوانات و صفیر طیور و ذباب و مخلوق احوال کلام و نطق

السنه احوال در حقیقت شرک تکرار اینها از وحی نفسی است اطلاق سوم اطلاق وحی است بر تسخیر و اشاره

کقوله تعالی و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و بعضی گفته‌اند در نوشته شده ترجمه ایشان از این اطلاق

چهارم اطلاق وحی است بمعنی زخرف کقوله تعالی یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا

اطلاق پنجم بمعنی وحی الشیطان و بمعنی وسواس کقوله تعالی و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم

نیز اولیاء خود را از انس و جن و شیاطین تحریر در بیان اطلاقات الهام است اطلاق اول الهام

بمعنی است بر شعور و تمکن بشر اطلاق دوم اطلاق الهام است بر تصدیق شیء و قبول آن

اطلاق سوم اطلاق الهام است بر ابتداء شیء شاعر کوید شعر قد تهوی تشرع العراق

۲ بعضی گفته‌اند در این ایه بعضی اولیاء گفته‌اند

ـن عزیز شریف در دو مجلد است اطلاق چهارم اطلاق [illegible] است بر [illegible] شیء [illegible]

پنجم اطلاق [illegible] است بر [illegible] حضرت صادق [illegible] الرحمن علی العرش [illegible] حضرت

[illegible] شیء اقرب الیه من شیء لم یبعد منه بعید و لم یقرب منه قریب [illegible] علی کل شیء

در بیان اطلاقات نور است اطلاق اول نور است بر خدای تعالی کقوله تعالی الله نور السموات والارض

اطلاق دوم اطلاق نور است بر محمد بن عبد الله [illegible] علیک یا نور الله [illegible] اطلاق سوم اطلاق

نور است بر آیة الله امیر المؤمنین کقوله تعالی واتبعوا النور الذی انزل معه اطلاق چهارم اطلاق

نور است بر عقل کقوله تعالی فجعلنا له نورا یمشی به فی الناس اطلاق پنجم اطلاق نور است بر [illegible]

اطلاق ششم اطلاق نور است بر نور اخروی کقوله تعالی یسعی نورهم بین ایدیهم [illegible] اطلاق هفتم اطلاق

نور است بر ائمه کقوله تعالی نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و قال الامام علی [illegible] الامام

اطلاق هشتم اطلاق نور است بر هر چیزی که سبب ظهور اشیا باشد اطلاق نهم اطلاق نور است

بر حسن اطلاق دهم اطلاق نور است بر علم اطلاق یازدهم اطلاق نور است بر [illegible]

اطلاق دوازدهم اطلاق نور است بر رحمة الله سبحانه و تعالی اطلاق سیزدهم اطلاق نور است بر صفات [illegible]

بر تقلب

بر تقلب [illegible] الله [illegible] حقایق [illegible] و دقایق امور را دریابند مجمل در بیان اطلاقات [illegible]

اطلاق اول اطلاق [illegible] است بر [illegible] قال الله تعالی ولیتذکر اولوا الالباب [illegible]

[illegible] اولوا الالباب [illegible] اطلاق دوم اطلاق [illegible] است بر واجب [illegible] کقوله لبیک [illegible]

[illegible] مجمل در بیان اطلاقات ظلمت [illegible] اطلاق اول اطلاق ظلمت است بر [illegible]

[illegible] اطلاق سوم اطلاق ظلمت است بر طبیعت [illegible] ظلمت آن اطلاق [illegible]

ظلمت است [illegible] چنانکه گفته شد [illegible] اطلاق چهارم اطلاق ظلمت است بر شیء [illegible]

[illegible] چنانکه گفته شد [illegible] اطلاق پنجم اطلاق ظلمت است بر [illegible]

[illegible] در عالم [illegible] داده است [illegible] را کون ظلمت [illegible]

[illegible] در این مقام [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام

ابن محمد جعفر [illegible] خلق [illegible] خلق [illegible]

خلقه من طینة الجنة و خلق [illegible] من طینة [illegible] ان خلقه من طینة النار [illegible]

فی الضلال [illegible] کرده [illegible] ضلال [illegible]

[illegible] بر صورت جوهریه در عالم [illegible]

بجهل و عدم تعقل و این است قول خدای تعالی
ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله پس
دعوت عقلا ایشان بسوی اقرار است

پس مبعوث ساخت از ایشان پیغمبران را و مبعوث نمودند ایشان را که بسوی اقرار به پیغمبران پس بعضی اقرار نمودند
و بعضی اقرار نکردند پس خواندند ایشان را بولایت اهل بیت علیهم السلام پس اقرار نمودند بولایت بعضی و انکار
نمودند بعضی و این است قول حق تعالی فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل پس حضرت فرمودند
در کان التکذیب ثم فرمودند در عالم اظلال است که عالم ارواح و در ذیل
حضرت صادق فرمودند در تفسیر قول حق تعالی و ما کان لکتاب المطهر
فرمود که نیست مر خدا را نه علم که نیست فرمود در این پیش نه که خلق نماید
هزار سال و در آن کتاب نوشته است یا شیعة آل محمد اعطیتکم قبل ان تسئلونی و حضرت فرمودند
نیعطو فی من ان یکتم بولایة محمد و آل محمد جمیعا و حضرت ... فرمودند
بیرون از برای پیغمبری در ظلمه تا آنکه ... ولایت اهل بیت را براو عرض کرده
کلمی او پس اقرار نموده طاعت کرد ... لفظ انسان ... قرآن
آل محمد و اطلاق انسان ... بنی آدم ...
و بنی آدم حضرت صادق فرموده ... قال الله تعالی ولقد عهدنا

من قبل

من ... نوع بجهه اطلاق دوم اطلاق انسان است بر رسول الله و بیان ... است در قرآن
در ... اولیاء الانسان بوالدیه ... حضرت فرموده انسان رسول الله است و والدیه
آن حضرت ... حسن و حسین ... اطلاق اول ... قول حضرت صادق ... والدین
والدین ... محمد و علی و مراد ... حسن و حسین میباشند اطلاق سوم انسان است
حضرت امام حسین ... است برای قول حق تعالی ... الانسان بوالدیه حسنا حملته امه
کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا و مراد از انسان حسین ابن علی ... و مراد از
امیر المؤمنین اطلاق چهارم اطلاق انسان است بر ابی بکر ابن ابی قحافه ... در قرآن
در قرآن است اول در قول حق تعالی ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی دوم قول تعالی ان الانسان
خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا سوم ان الانسان ... العظیم
چهارم خلق الانسان ضعیفا پنجم یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم الذی خلقک فسویک
ششم والعصر ان الانسان لفی خسر ... انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا ... لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم

اطلاق ...

ثم رددناه اسفل سافلین و هم او از بعضی معنی انسان عرف و ناجی بنده و از جمله اشرکان بوده تا زنم
با محبت ایشان کنند که در حج المر کثیر که محافظه دو در [illegible] فنا ما ایشان از و بقیه [illegible]
دنعمه فیقول ربی اکرمنی [illegible] و هم صاحب ایشان ان [illegible] چون مادم کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر
فلما کفر قال انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین [illegible] و هو الذی جعلکم
[illegible] ثم یحییکم ان الانسان لکفور [illegible] در بیان اطلاقات نفس است [illegible] نفس اماره بالسوء قوله تعالی
ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی اطلاق دوم اطلاق نفس است بر نفس لوامه یعنی نفسی که
خود را ملامت کند [illegible] طاعت [illegible] معصیت [illegible]
از [illegible] عقل [illegible] قال الله تعالی و لا اقسم بالنفس
اللوامه اطلاق سوم اطلاق نفس است بر نفس ملهمه یعنی نفسی که [illegible] حق تعالی [illegible]
بر او [illegible] فالهمها فجورها
و تقویها قد افلح من زکیها اطلاق چهارم اطلاق نفس است بر نفس مطمئنه یعنی نفسی که [illegible]
عقد [illegible] اطلاق پنجم اطلاق نفس است بر نفس راضیه یعنی نفسی که مطمئن کردید [illegible]
کردید

۲ کر ناشی از ماهیت است اطلاق اول اطلاق نفس است

کردید از حق تعالی [illegible] اطلاق ششم اطلاق نفس است بر نفس مرضیه یعنی نفسی که [illegible]
رضای الهی و حق تعالی نیز از او [illegible] مرضیه اطلاق هفتم اطلاق نفس است بر نفس
کامله و این نهایت کمال نفس ناطقه است [illegible] عقل [illegible] ذاتی [illegible] وجود
[illegible] و [illegible] کردید [illegible] است [illegible] در عقل و این [illegible]
[illegible] از [illegible] وقت [illegible] عقل [illegible] نفس [illegible]
[illegible] وجود [illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] وجود [illegible] کردد [illegible] نفس و از [illegible]
و از این جهت [illegible] نفس [illegible] عقل [illegible] وجود [illegible]
[illegible] در قول حق تعالی [illegible] شده است [illegible]
[illegible] الذین [illegible] نفس [illegible]
[illegible] در بیان اطلاقات رحمه است اول [illegible]
رحمه صفت رحمن است دوم رحمه [illegible] صفت رحیم است [illegible]

۲ همچنین نفس مثل عقل است در ظهور آثار عقل در او موجود

رحمه الله اول بمعنا در نفس آلتی است فی حقیقته موزونه مجرده در بیان اطلاقات مشترکه است اول آنکه [illegible]

آلتی که [illegible] و مراد او از این امکان امکان ذاتی است [illegible] و مقدر و سوی [illegible] و محل متعلق آن

وقت آن [illegible] است دوم [illegible] کوینه آنچه که معصوم [illegible] ممکن نیست [illegible] حروف [illegible]

[illegible] است مجرده در بیان اطلاقات میزان است به آنکه میزان آلتی است که آن استعلام نماید [illegible]

[illegible] و این [illegible] میزان [illegible] میزان [illegible] او اطلاقات [illegible]

[illegible] میزان [illegible] سوم اطلاق میزان [illegible]

[illegible] پنجم اطلاق میزان است [illegible]

[illegible] صحیح [illegible]

[illegible] چهارم میزان [illegible] است [illegible]

ششم میزان [illegible] هفتم میزان [illegible]

[illegible] میزان [illegible] آن [illegible] اول است [illegible]

[illegible] میزان [illegible] است [illegible]

در کار

در کار گوینده [illegible] میزان جمیع موازین است زیرا [illegible] صحیح [illegible]

است از [illegible] زیرا [illegible] در هر شیئی [illegible] است [illegible] میزان از فروع [illegible] ۲ و معتقد ایشان اند

[illegible] با مس [illegible] موازین [illegible] موازین [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] واحد [illegible] موازین [illegible] جمیع موازین [illegible]

[illegible] اعمال صور [illegible] رکت [illegible]

[illegible] صورت متفاوت [illegible] تفاوت [illegible] زمین و آسمان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] تفاوت [illegible] صورت [illegible] است [illegible]

[illegible] پنج دینار است و دیگری پنجاه دینار و اگر پنجه دینار [illegible] باشد پنجاه دینار [illegible]

[illegible] تفاوت قیمه منسوب [illegible]

[illegible] صورت آن [illegible] آن [illegible]

[illegible] واحد [illegible] واحد صحیح است [illegible]

[illegible] در اعمال ایشان [illegible]

در عبارت شده عمل مکلّف صورت اجزای دو این باده و ما بالاعمر فراوان وارد شده این باد و منها آن باب
هر دو دلالت کرده در او لفظ الامر و نهی و آنچه که قائم مقام الامر و النهی باشد پس عملی که بر وفق
باشد در این الامر و النهی را انجمله عدم منطبق شد این معنا شد را الجمله را الیس صورت عواقب
این معنا است پس ثواب بر حقیقه حق سعیر داده و در این معنا باشند در از صور که او عمل مکلّف
باشد مخالفت امر و عقاب برحق سعیر داده و در این معنا باشند در از صور که او عمل مکلّف
باشد مخالف امر پس اجزای وزن در بود الفعام احوال چند خواهند بود بر معنی آنکه بود آنان
اول اوّل وزن عقوبت دوّم وزن قیمة است سیّم وزن مرتبه است چهارم وزن جهت
پنجم وزن وقت ششم وزن مدّت بقا و ابتدا و انتها آن هفتم وزن مکان هشتم وزن
نهم وزن کم و امّا وزن عنوان معرفت عمل اعمال حسنه و سیّئه است و امّا وزن قیمة
و آن اعلام مقدار استحقاق الهی ممّا من الحسنات و الدرجات او من السیّئات و الدرکات
وزن مرتبه اعلام حجیة عمل است از نظر مثل آنکه مستحق شد بعضی طاعت حقیقی را از
دیگر که معصیت حقیقی را از مثال امّا وزن وقت وقت آن استعمال اجزاء عمل است که آن
دنیاست

در منطق یونانیان بر صناعت را الهیا پس او صورت است و آنانکه می‌خوانند باشد مراین اوامر و نواهی ع

دنیا است یا برزخ است یا آخرت و امّا وزن مدّت بقا عمل یعنی بقا اجزا آن مقدار است
و آیا یکی بود است یا یک سال یا هزار سال یا دهر است و امّا وزن ابتدا و اجزاء عمل که آیا آن
اوّل تکلیف است یا اوّل برزخ یا اوّل قیامة و غیر اینها و مدّة انتها و آن هر آیا در دنیاست
یا در برزخ یا غیر اینها است و امّا وزن مکان آن اعلام مکان اجزاء عمل است مثل آنکه
یا کلاه و جبه یا در قلب او مثل نور ایمان و نور علم یا ظلمت کفر و ظلمة جهل یا در دار او در ارض
یا در جنّت است در جنة یا در نار و امّا وزن کیفیات اعلام بودن اجزاء او است ظلمة آن
مرتبه از مرتبه اجزاء او بود است یا اجزاء ظلمة امّا وزن کم در مقدار اعلام مقدار عمل است
در کم و جه صوری و مادّی در غیب و در شهادت و امّا وزن کم در مقدار کمی در اینجا اعلام مقدار
عمل است بالنسبة لوی کبیر و مراد او است در عمل در کتب که ثواب و عقاب بر این اعمال
در ازای حصّه معنویه آنچه که وارد شده و بدان اشارت رفع و جزا او الحسنه ده است از برای
و عقاب و آنکه اعمال اشخاص بر روزشان هم محفوظ ایشان از برای صحایف اعمال غیب
اوقات ایشان است محفوظ اعمال بر کرام الکاتبین اعمال عالمین را در این کتب نماید

در این ورق و قرطاس است نقطه از کف علامه و از آن نقش [illegible] اعلاه نماید و [illegible] کتب [illegible]
در روز دخول قریش [illegible] کریمه قوله تعالی [illegible] و علی [illegible] غفلة [illegible] یوم القیمة کتابا
منشورا و در جای دیگر اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا و جای دیگر کلا ان کتاب الابرار
لفی علیین و جای دیگر کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و جای دیگر و وضع الکتاب فتری
المجرمین مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها و وجدوا
ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا و در سوره انبیا نیز و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم
نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین و جمعی [illegible] وارد
شده است که موازین یوم القیمة انبیا و اوصیا باشند [illegible] ایشان [illegible] خدا
پس بعضی اطاعت کنند و بعضی معصیت [illegible] گفته است که مؤمنین در آن [illegible]
و بعضی ایشان گفته است که منافقین در آن [illegible] شوند و بعضی ایشان گفته [illegible]
و [illegible] ایشان گفته [illegible] منافقین [illegible] میزانی [illegible] است پس [illegible]
در کفه عالم شهادت و در زیارت مولای امیر است السلام علیک یا میزان الاعمال [illegible]

در کفه عالم غیب کرده
و [illegible] عالم شهادت [illegible]
[illegible]

ایجاد

سوال [illegible] التسمید [illegible] در تفسیر آیه و السماء رفعها و وضع المیزان وارد شده که مراد از سماء
رسول الله است و مراد از میزان امیر المؤمنین ع و [illegible] چنانکه میزان [illegible] در دنیا عقلا
[illegible] همچنین میزان [illegible] در آخرت امیر المؤمنین ع است و حق تعالی در بیان
در سوره اعراف [illegible] و الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک هم
الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون در حق امیر المؤمنین است چنانکه در قول حق تعالی
[illegible] من ربکم و من [illegible] در حق امیر المؤمنین است [illegible]
[illegible] در بیان [illegible] اول [illegible] دوم [illegible] [illegible]
[illegible] و در جای دیگر [illegible] [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] [illegible]
الناس [illegible] عذاب الله [illegible] در بیان [illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible]
[illegible] و در روایات و این است معنی حدیث مروی در [illegible] آدم [illegible]

صباحا و چون این خصلت عزیزه در علوم الهیه رتبه ای از غیب بشهادت رسید پس اینجا او را که در علم غیب
داشت با مصطلح ما او را ذکر کردیم و اینجا در مرتبه شهادت اطلاع شود او را ذکر کردیم تکمله در بیان
حلاوت صراط است اول صراط مستقیم یعنی طریق هدایت او و طریق عبودیت او دیگر آن در صراط
امام است و حضرت صراط مستقیم اطلاق بر امیرالمؤمنین شده و همچنانکه وارد شده و در تفسیر فقد قال الله
فاتحة الکتاب لدینا لعلی حکیم در حضرت رسالت آل محمد هر روز بود و امام وهم امیرالمؤمنین است که در ام
الکتاب مذکور است و دیگر عرض کرده در بعضی فرموده و از حق تعالی به پیغمبر اهدنا الصراط المستقیم قوم
راه به خاصه نشستم بر روی محمد به هر لطف کم لطف بر غنچه چشم ربانی که لطف بر غنچه شستم ز نور او
سخن از نفس حق که حضرت رسالت وقتی فرموده به صورت انسانی است صراط المستقیم سعی بر بری گذشتم از نور او
این نکته و اشارات اگر ملاحظه اطلاق کما ربود خاطر کجه او از سیف او از تیغ نظر باب ای است
مر آن از نفس خود می باید به صورت نحو برادران و در رکعت نماز که هر دو او ملاحظه قلب بود نظر
باشد و گفته اند کسی که در عالم در اینجا مرور نمود زند کورات و وقتی بر شرع و حرام است اذ آن حرم
مرور می توان نمود و او فلا صرع در هر نماز کسی است که فرق بست تکمله در بیان حلاوت

مطابقه

میلاد

اول

ای که به تو آنچه دو تن بر روی طهور الحقیقة بر آن کل التکلیف می نمایند از آن نامیل زمان طهور محمد و اول آن
در در تکلیف نه تکلیم او بر روی الموت و عزو جل بخر الموت فانهم جهاد بر روی طهور الف نه در کی
بر روی التقیه دیگری بر روی تکلیف و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ارکعوا تکمله در بیان حلاوت جهاد است
قال الله تعالی فاکثر برین فلح وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل علیکم فی الدین
من حرج ملة ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء
علی الناس فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر
آنچه به کار که محتاج است مقام جهاد است این قدر باید دانست که خداوند سبحانه در هر جا که کلمه جهاد گفته
در هدایت حق جهاد را باید دید به جهاد در روی اطلاق شده اول آنکه جهاد با نفس که در جهاد اکبر حضرت رسالت
هم می فرمود که در اول جهاد اصغر بود چون رجوع کرده فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
الاصغر و بعضی عرض نمودند که جهاد اکبر یعنی از اصحاب عرض کردند که جهاد اکبر چیست فرمود جهاد
نفس و اگر به فرموده مصطفی که در خانه نفس التی بین جنبیک جهاد در جهاد تمام شده است
سخن در جمله بر آنچه در نظر بود ذکر شد و الا به هر نوع خلاصه همه صحبت تکلیم از توانایی نظر کرده

در این اوراق چهار رتبه به خط شکسته رقم زده‌ام آنچه نوشته شده نیست مگر مستنبط از آیات قرآنی و احادیث
محمدی فرموده‌اند از انواع سرّ ادوار الله جل شأنه و هرچند حفظ مراتب [illegible] و حدیث آن [illegible]
صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان را این کمترین [illegible]
سید الحسن [illegible] به کتمان [illegible] [illegible] اسرار این [illegible] از اول [illegible] ۲ سرّ اهل بیت که فرموده‌اند کتمان [illegible]
بوده عرض کرده‌ام [illegible] از [illegible] بر عرض [illegible] دارم از آنکه عرض کنم [illegible]
ناچار [illegible] سخن در [illegible] دین در توحید بوده [illegible] خارج شده [illegible]
عرض نکنم [illegible] مطلب [illegible] در دست داشتم عرض نمی‌نمایم [illegible]
این رساله را عرض کرده [illegible] ذکر [illegible] [illegible] معرفت [illegible] دین [illegible]
لا [illegible] و ذکّر فان الذکری تنفع المؤمنین و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون [illegible]
[illegible] حضرت حبیبش محمد ... فرموده [illegible] محمد [illegible] عباد [illegible] آیات [illegible]
آیات [illegible] ذکر [illegible] [illegible] رسیده [illegible]
و [illegible] مؤمنین و ذکر فان الذکری تنفع [illegible] این [illegible]
[illegible]

[illegible] این جهان [illegible] جهان [illegible] ذکر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] رسید [illegible] بود [illegible]
ایشان فرموده‌اند [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] خلق [illegible] جن و انس را [illegible] موجودات [illegible]
و ائمه کرام علیهم السلام و علی [illegible] الله [illegible] عرض کرده‌ام [illegible]
این عبادت [illegible] معرفت [illegible] [illegible] حبیب ای محمد [illegible] عباد [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گفته‌ام [illegible] حضرت [illegible] موجودات [illegible] معرفت [illegible]
حضرت [illegible] معرفت حضرت [illegible] [illegible]
[illegible] عرض کرده‌ام [illegible] [illegible] موجودات و [illegible] مخلوقات [illegible] بوده
[illegible] [illegible] [illegible] خلق [illegible] هزار [illegible] ۳ چهارصد و بیست [illegible]
خلقت آدم [illegible] هزار سال [illegible] هزار [illegible] هزار [illegible]
[illegible] این دنیا [illegible] حضرت [illegible] فرموده [illegible]

من التخمین بالتقلید با وجود همه اینها ازین معرفت که آنرا معرفت ذات باشد هیچ محال بلکه محال است الا از باب [illegible]

المعرفة الطریق فی معرفة ذات الله مسدود والطلب مردود ودلیله آیاته ووجوده اثباته یعنی راه شناختن ذات

و حقیقت او بسته است هر گاه بدو رسید معرفت تمام بتمام بصفاتش بهم رسید رسیدند هر که در فرموده حضرت [illegible]

من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی خداوند را شناختم و راه شناختن خود را بیابی که فرموده حضرت [illegible]

یعنی خداوند را [illegible] معرفت بغیر ازین بسیار بچیزی بسته نگر اینکه خداوند را صفات

باید شناخت و عرض کنم اگر از صفات خداوند آیات خداوندست و ثابت کدام از آیات خداوند

از همه اشیاء و موجودات در هر شیء ظاهر تر و بارزتر است قوله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی

انفسهم افلا یبصرون یعنی زود باشد که بنمائیم و ظاهر فرمائیم آیات خود را در همه آفاق و در انفس ایشان یعنی

از اشیاء و در هر موجودی از موجودات هر موجودی به ذات خود که آیات ظاهره حضرت ما

مشاهده نماید در چون آن اشیاء و عده و بسیار در صفات و حالات ایشان بسیار و منظور عرض [illegible]

دین بود اول باب در توحید بود لهذا اطلاقات این عنوانات را عرض کنیم فقط در این باب

مستقیم عرض ذکرش از این ضعیف مسکین همان که در نفوس علماء و مراتب خود علمای غیب [illegible] و عبادت

خداوند

خداوند از عبد خواسته مطلوب و آیتی [illegible] مقام حیرت است زیرا که امام فرمود

لسعید اول دین معنی آیه یعنی لیعبدون است و ازان است هر که من حیث کلمه یعنی عبادت معرفت

باشد و پس عبادت اعتقاد قلب یا کلام و اداء ادوات تن و اعمال یعنی هر که حضرت احدیت شد این

عبادت معرفة الله معروضه باشد محتاج خواهد شد یعنی او را نجات و معارف حقیقیه بهره یابد

و هر کار مردود شد مگر بلکه خود همین کلمه عبادت و لفظه عبد مشتمل بر کلمات [illegible] فرقه

قالت است الامام علیه السلام للعبد علیه علم الله و العلم بانه تعالی وحدانیته و الولوج عن الخلق

و الانقطاع عن الخلائق و اله الی الله العزیز یعنی کیفیت حقیقت معنی عبد حروف او

در حروف ثلثه کلمه عبد است علم خداوند علم بخدا است و دلیلش این و دوری و انقطاع از خلق فرقت

و دلیلش [illegible] در دنیا بسوی خداوند عزیز است و از جمله کیفیت ذات آن [illegible] عبادت

قوله بلکه با آیات ظاهره آن پس هر که باین نحو عبادت کند و معرفت حق چه بنده [illegible]

و در سلک من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که خود را شناخت خدا را شناخت [illegible]

در ظهور آن آیات حضرت در بعضی از فقرات خطبه یتیمیه رضا و قول آل محمد در بعضی از کتب

رسیده ساجدین در دعای ابو حمزه ثمالی [illegible] فقرات [illegible] در ترجمه فقره اول این است [illegible]

از [illegible] که [illegible] ذات را [illegible] [illegible] [illegible]

فقرات [illegible] دیگر [illegible] تحقیق [illegible] [illegible]

[illegible] هیچ بیانی تمام [illegible] من عرف التوحید [illegible]

ذات حق تعالی [illegible] ذات او است [illegible]

شناخت [illegible] فهو مشرک [illegible] جواب [illegible]

شخص مشرک است چه آنچه را [illegible] تصور کرده [illegible] گفته [illegible]

گفتیم پس [illegible] واجب کرد [illegible] من عرف التوحید [illegible]

واجب تعالی کنه ذات [illegible] پس [illegible] چه آنچه را [illegible] واجب [illegible]

در معرفت و من لم یعرف التوحید [illegible]

[illegible]

گفته در این مسئله [illegible] حضرت [illegible]

ذات

ذات [illegible] ذات [illegible] مع الصانع [illegible]

[illegible]

[illegible] صانع [illegible] معرفت [illegible]

[illegible] ذات [illegible] کلام [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

ضد او است [illegible] دانستی [illegible] حق [illegible]

خود دانستی [illegible] پیغمبران [illegible] نتوانستند

[illegible] حق تعالی [illegible]

مثل آنکه چون [illegible] وجود [illegible]

[illegible]

جمیع [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] کمال الخلوص پس [illegible] کمال [illegible]

صفت هستی را از آن دیده و این کمال را به حجت واجب تعالی ثابت میکنیم که هست هر در پیش خود کمال [illegible]

و فا فهمیدا از آن نقص نمیدانیم نه آنکه در حق ذات تعالی نقص لازم و واجب تعالی را آن کمال است صفت [illegible]

و کاملی که نه بحکمی کنیم بحکم که هیچ چه اورا نمیدانیم و مثال اینها شده است هر چه پیدا نه در حجت حق [illegible]

دو شاخ است هر که در نزد ایشان هر کس شاخ دارد کاملتر است و اگر ندارد ناقص است پس [illegible]

مراتب کمالات بپیش خود بحجت صانع و خالق خود ثابت کرده هر چند در معاش از آنچه [illegible]

آن را وصف میکنند منزه و مبرا باشد چنانکه در نزد ما می شرف ان توصیف حق تعالی به این صفت [illegible]

هر کس بگوید به ضد او شاخ دارد حکم بکفرش میکنیم زیرا که ما دارنده شاخ را نقص [illegible]

صانع را چرا نقص بود این است که در نزد یک به تر از ما نیند در مرتبه در علم و معرفت [illegible]

مبدأ و [illegible] چون حق تعالی تکلیف ما لا یطاق نمیکند و ما را قدرت نیست [illegible]

بدانیم تا بدانیم در حقیقت چه صفت را لایق است پس این وصف را از ما متحد کرده [illegible]

هر لباسش ثابت کرده‌ایم از ما نپذیرفت ما و کیفیت تغییر فطرت مانه هم و طبیعت را [illegible]

او را از طریق قرآن و برهان بریم چه حق تعالی را ظاهر و باطن خلق که هر را کاهیب او را

کنیم

نکنیم و متابعت شیطان ننمائیم چه جمیع اولاد را فطرت الهی حق را بدانیم و توحید شرایع مجرد از آن [illegible]

مستقیمه و خیر خیش میکنیم وصف [illegible] کمال [illegible] فطرت [illegible]

و یمجسانه — کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه و ینصرانه [illegible] فرزند که متولد شود بفطرت حق

مستقیم است اگر تغییرش ندهند معرفت حق را بطوری که باید و واجب است ادا [illegible]

ولیکن پدر و مادرش او را یهودی و نصرانی و مجوسی میکنند چه مصاحبت و معاشرت [illegible]

طبیعت که چون تغییر داد فطرت خود را بطبیعت و نادانی حق [illegible]

مراد او است توصیف حق را آن وصف کند چون بعقل [illegible]

همین [illegible] سبب [illegible] عقل سلیم حکم [illegible]

حق میکنند پس این امر [illegible] پیغمبران ظاهر [illegible]

و معصوم و مطهر از گناه و خطیئات بوده باشند و تغییر فطرت ندهند [illegible]

است [illegible] خلق [illegible] بسبب کثرت طاعت و عبادت [illegible]

را عبث [illegible] ضعف [illegible] حق تعالی [illegible]

منزه است از وصف ایشان الا السنه پس ... در کشف رموز مشرکان عرض ... و خود [illegible] که ازآن همه ایشان
وصف میکنند چنانکه در نعت سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین [illegible]
حق تعالی از آنچه کفار و مشرکان او را وصف میکنند و آن وصف لایق بجناب قدس او نیست بغیر
از وصف بندگان مخلص او در وصف ایشان بطور فطرت و عنایت الهیه [illegible]
و عظم [illegible] تکلیف ما لا یطاق [illegible] یعنی که وصف مشرکان را برای خود
و وصف مخلصان را [illegible] معرفت مشرکان وصف میکنند حق را [illegible]
مخلص وصف میکنند [illegible] و بطریقه حق تعالی بر آن [illegible]
نافی کنند این معنی را [illegible] این توهم را [illegible] این قول را [illegible] چنانکه [illegible]
آن است [illegible] سبحان ربک رب العزة عما یصفون یعنی پاک [illegible]
تو پروردگار عزت [illegible] آنچه وصف میکنند [illegible] جمیع [illegible]
از ملک مقرب و پیغمبر مرسل [illegible] پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
هیچکس نداند [illegible] که جز ... آثار [illegible]
غیر از

نیز با تکلیف [illegible] و تحقیق آن [illegible] که وصف حقیقت او [illegible]
نتوانند وصف حقیقی کرد و آن وصف را [illegible] فهم و تعقل آن [illegible] کرده [illegible]
خلق است و ممکن و آن ذات واجب [illegible] حق تعالی خود را وصف کرده [illegible]
[illegible] حقیقت ذات خود است پس آن وصف [illegible] جواب [illegible]
[illegible] حقیقت ذات خود است [illegible] تکلیف میکند خلق را [illegible] آنچه ایشان می فهمند [illegible]
آن میکنند چگونه [illegible] توانند خلق ادراک کردن [illegible] آنچه ایشان می فهمند خود را برای
ایشان وصف کرد [illegible] آنچه برای [illegible] خود را وصف کرده [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] چنانکه در میان پیغمبران [illegible]
[illegible] در میان [illegible] نیز هست پس آنچه [illegible] وصف میکند خود را [illegible]
وصف [illegible] پیغمبر [illegible] داده و آنچه پیغمبر خبر رسیده [illegible]
[illegible] آن خبر داده و حق تعالی خبر [illegible] آنچه آن است می فهمند چنانکه [illegible]
[illegible] هیچ پیغمبری [illegible] آنچه قوم آن پیغمبر [illegible]

ور حق تعالی را بآن وصف کنیم در مرتبهٔ ذات لاتعین شائبهٔ نقص لازم آید و هر وصف که نه لایق آن مرتبه
چنانچه در هیچ آیه مذکور نه و دال است بر آن و چون حق تعالی در این آیه نفی کرد تحقیق لایق تنزه است
کما انچه میگویند چنین نیز هم معرفت در پس وصف خلق او را از جهت او و اصحاب علم و فضلا ...
جاهل باشد و کفر چه وصف میکنند حق را انچه که لایق جناب قدس او نیست پس چون صفات ... کنند
این همه را جاهل باشند این معنی را پس فرمود و سلام علی المرسلین یعنی رحمت باد از جناب ... بر
مرسلین را و ... ایشان را ... گشته ... بر تابع ایشان باشد ... ایشان را
نداده ... وصف ... ایشان ... وصف کردم ... ایشان
است ... ایشان ... آنچه باید ... پس ثابت شد ...
حق تعالی ثابت میکنیم صفات ... ممکنات ... هر چند ...
است ... نقص باشد ... اثبات ... واجب ...
اما ... نقص است ... این ... بود ...
چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده ... عرفناک ... معرفتک ...
در آن

از آن معرفت ... است آن معرفت ... چنانچه ...
است ... در معرفت نقص است در حق واجب ... نقص شده ... مرتبه ...
چنین ... صفات که ... حق تعالی ...
... ... باشد ... صفت ... آن صفت ... لازم آید
نقص باشد ... صورت ... لازم آید ... ذات باشد ... است ...
صفات ذاتیه ... ذات واجب ... واجب ...
... در رحمت ... و امثال این صفات ... این صفات ...
... حق تعالی در مرتبهٔ ذات ... لازم آید نقص ...
در ... نقص است ... اوصاف ... صفة امکان است ... واجب ...
از صفت ... و عالم ... ذات ...
از کمال ... نقص است پس ... متصف باشد ... اوصاف ...
کنیم برای حق تعالی ... واجب کنیم ... نقص ... کمال است

۲ ولیکن معرفت ... معرفت ممکن است هر چند این توحید ... حق واجب

۳ اگر این ... جاهل است ... چنانکه ...

فصل در تحقیق این صفات چند که هر کدام را اثبات کرده‌اند بر حسب نحو مشهور اراده و حیات و خلق و رزق
و محبت و رحمت و سمیع و بصیر و امثال اینها چه این صفات را که بعضی ذاتی و بعضی ثابت [illegible]
کرده این کار را که گفته‌اند که اگر صفت الحقه این فعلیه است پس بلکه ذاتی نخواهد بود [illegible]
لم یزل و لا یزال علیم و عالم بالقوة و بالفعل است و پاک که در آنها که در هر حال موجود [illegible]
و امثال این از آیات و احادیث دلالت دارد چنانکه گفته شد و اینها مراد بر آنکه خلق کرد
عمرو را و زید را خلق نکرد و رزق داد و فلان را و فلان را نداد و امثال اینها بسیار است [illegible]
و بعضی این صفات در مرتبه ذات نیست چه اگر در آن مرتبه بود جایز نبود سلب و [illegible]
در صورت سلب ذات آن جایز است بالبدیهه پس حاصل کلام این است که صفات بر دو گونه است
صفت ذاتیه آن است که در ذات واجب اتصاف بآن باید و بآن و بضد آن اتصاف نباید [illegible]
علم و قدرت و سمع و بصر و حیات و اراده و کرم و رحم و لطف و امثال اینها و عدم اتصاف [illegible]
و علم و حیات و قدرت و اراده و عظمت و امثال اینها و عدم اتصاف بنقیض آنها است در ذات
صفت و صفت آن که هیچ صورت اتصاف باراده و مشیت و کلام و احیا و اماته و اتصاف بعدم اراده
۱۵۱

تعالی لم یزل و لا یزال عالم عالم و عدم قدرته و مانند آن را که این اثبات کرده‌اند که حق تعالی [illegible]
اما چون این امر محقق است چه در مرتبه ذات صفت نبود و چیزی با او نبود و صفات ذاتیه
و عین ذات [illegible] که صفات فعلیه حادث شده و حق تعالی ذات [illegible]
چنانکه بعضی صفات ذاتیه در مرتبه ذات موجود و ثابت است چنانکه علم است عین ذات و قدرت عین
ذات و همچنین است غیر ذات حاشا و کلا در مرتبه ذات هیچ چیز غیر از ذات نیست چه کثرت در مرتبه
ذات محال است چه اگر گوئی غیر است و ذاتی گوئیم پس این علم جزء ذات است یا خارج از ذات
یا عین او است اگر گوئی جزء او است لازم آید که مرکب باشد و مرکب محتاج و محتاج ممکن است
و اگر گوئی خارج از ذات است گوئیم قدیم است یا حادث است اگر گوئی قدیم است لازم آید
که تعدد قدما و هر دو واجب باشند که در این شبهه اگر گوئی عین ذات است گوئیم
راست گفتی پس چه تکیه هیچ گونه تعدد ملحوظ نباشد و همچنین اگر گوئی که علم در ذات واجب غیر قدرت
و قدرت غیر حیات است و حیات غیر سمع است و سمع غیر بصر است این کثرت چه لازم آید کثرت
در ذات واجب تعالی بلکه هر یکی عین آن دیگر است پس علم عین قدرت است و قدرت عین

و مع عدم تغایر است کلام علی دانسته شد از تکثر و اختلاف پس چون کسی گوید عالم قصد نکند غیر از ذات
تا مدح حسب ببعضی […] و مع تکثر و تغیر و اختلاف در آن نیست و هم چنین قادر و حی و کریم
و دود و امثال اینها پس تو ای که نتوان فهمید ذات که عالم است و قادر است و حی […] و امثال آنها
و اینکه بجز این کلمه عزیز است و این قول بجهت نیز است لیس قصد نکن از علم و قدرت ذات و اراده ذات
علم و قدرت را چون قصد تکثر و اختلاف و تعدد در مرتبه ذات واجب نمیکنی بلکه از این صفات
قصد نمیکنی غیر ذات کامله را پس لغوی نگفت علمی نیست و قدرتی نیست و حیوتی نیست غیر از ذات
نیز ذاتیست واحد و بسیطه حقیقت مطلق […] و کثرت […] پس بعضی […] نقض قول
امیرالمؤمنین را در فرموده کمال التوحید نفی الصفات عنه یعنی توحید کامل آنست که نفی نمائی تمام
صفات را از واجب تا بمعنی […] و ذاتی […] بلکه صفت را […] ذات و ذات […]
دارد […] این عبارات قصد کنی یک شیء بسیطه را و این عبارات […]
و امثال اینها […] کمال […] پس […] همان […]
حیوة و سمیع و بصیر و […] که ذات واجب […] صفات […]

درا

در اراده ذات نیست پس هرگاه ما علم واجب را فهمیدیم و قدرتش را فهمیدیم پس ذاتش را نیز فهمیده ایم […]
ذات و علم غیر از عبارت نیست و اگر ذاتش را نمی توان فهمید پس این اوصاف ذاتیه را نیز هیچ
وجه نمی توان فهمید پس […] واجب شده اثبات کنی صفت کمال […] رسیده […]
نکوهیده از هر چه اگر او را بیابیم که ذات واجب را فهمیده ایم و […] محال است اما […]
در مرتبه ذات این قدر تکرار نمودم در عبارت تا آنکه مطلب خود […] شود […] واقع
مطلب است و در اینجا معنی عبارت […] ایشان […] الا بقیة الله الاعظم […]
صفات فعلیه حادث و […] مخلوق و مشیت و اراده از صفات افعالند هرکس که […] صفت ذاتیه […]
و موجود نیست چنانکه حضرت امام رضا فرموده المشیة و الارادة من صفات الافعال فمن زعم ان الله لم یزل
شائیا مریدا فلیس بموحد […] همان است […] مذکور شد و جمعی از علما […] این […]
دو را صفات ذاتیه اند و استدلال نموده اند […] که حق تعالی […] آفریده جمیع مخلوقات را
بمشیت هرگاه او نیز حادث باشد محتاج است بدلیل […] که بمشیت دیگر […]
حادث […] محتاج بخلق مشیت دیگر است و هم چنین […] الی غیر النهایة و این تسلسل لازم آید

و این علت است که طالب از این سه حال است و در هر حال محتاج شیخی دیگر است که او را
عفو کرده و یک دم در نفس خود هیچگاه امید و صلوات الله علیه و آله در آن وقت فرموده حق الله اشیاء باشیته
الشیء ... ساخته و ... هر چیز را اشیته و شیته را بنفس ذات شیته نه بچیز دیگر و ... از قول
نقرها است و ... همه اعمال را انبیاء باید دانست که علت است و نفس خود است و لوازم آن است
... همه اعمال را انبیاء باید دانست که علت است و نفس خود است و قول الحکمات که ...
همه موجودات و وجود هر چه هست در وجود نفس خود موجود است و از هیچ چیز دیگر نیست بلکه چون ...
غیر از این نیز خطا است به تمامی که تجلی جمیع طالبان را هم چون نظر کنند در عالم ...
و دوم از این سه حال ایشان است که شیئیت است و حقیقت است و صفات از ...
است ... و اجب بالقائم است بنفس خود باقی قائم بغیر خود اگر کوئی هر قائم بذات ...
کو همه خلق از صورت نیست باید دید حادث اگر کوئی هر دو نیست همین مطلوب ...
هر حادث است و از ... بتحقیق ... حادث باشد و این علت است با جامع و اگر کوئی قائم
بنفس خود باشد که همه صفت عرض است و عرض الجوهر است و ... بحکم ... شیخ ...

کله

کله و بیان ... که شعور عبدی و سایر ... که بحقیقت داشته باشد و علم کلی ...
و ... هم ... اشکال ... پس ... حقیقت اصل است ... صفت کسی که ...
حرارت ... صفت ... باشد پس ... شوق ... پس ... واجب الوجود
اشکال است در شیئیه صفة الله است صفة نکاثیه در شیئیه قائم باشد ... عرضی
... ذات مقدس ... در حال ... چون ... سایر ... عبدی
با آن ... است ... حقیقت ... صورت قائم عرضی باشد ... صفة
متکلم است ... قائم است ... عرضی و قائم است متکلم ...
شیئیه و قائم است ... قائم ... صفت ... الله
آفاق و انفس ... شیئیه الله حادث است و حق تعالی در مرتبه ذات منزه ...
و در این صفحه ... حکم ... این مختصر ... مطالب را
در کتب ... و رساله ... اختصار ... چون ... کلام ... این نقیع ...
ذکر شود ... والصلوة علی محمد و آله ... والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

در عدل است

بدانکه از جمله صفات ثبوتیه ذاتیه عدل است و این

اگرچه داخل باب توحید است و بیانش در ضمن بیان توحید و صفات مناسب بود لکن چون در این باب
میان علما در این مطلب اختلاف جاری شده و مرا در این مسئله بحثی است لهذا جداگانه از برای آن بحثی وضع کرده
او از صفات ذاتیه است و سابق دانستی که صفات ذاتیه عین ذات واجب تعالی اند
او و دانستی که ذات او عین ... نیست و دیگری بدین نقص پس هرگز عدل ممتنع خواهد بود
و قول او آن مقتضای ذات ... اقتضائی نسبت ...
... یا مقتضی ذات ...
امور بدانجا خارج متحقق در صورت اول لازم آید احتیاج و در صورت ثانی ...
شود پس ... هیچ وجه من الوجوه ... ذات ...
... ذات ... حقیقه ... کثرت ...
... کثرت ...
و ثابت کردیم ...
کرده

که عبارت حق تعالی ... آنچه نقص است از واجب ... آنچه ...
حکمه ... پس آنچه ... کمال است از واجب ...
... صفت ...
... ذات واجب ...
... حادث است ...
این آیه ...
...
صفات ذاتیه ... ذات واجب ...
... ذات ... صفات ... ذات ...
ذات ...
صحیح ... ثابت شد ...
معلومات است ...

مقدار این نسبت هست و هیچ مرتبه از مراتب نیست که در هیچ مفهوم عقلی و حسی است و هیچ مفهومی
نیست که در آن است و هیچ نسبتی معین نیست و امثال این صفات دیگر که گفته شد همه جمع است با [illegible]
وجود و همه صفات و حیثیات را در یک مرتبه معلوم است و فنا در است در یک مرتبه از مراتب است [illegible]
و قسم اول نیز از ذات بحت مجرد از کل اعتبارات است و اشاره به آن مرتبه است حدیث کان الله
و لم یکن معه شیء یعنی حق تعالی بود و هیچ چیز با او نبود و حرفی که در این حدیث واقع شده گفت کان که
کان لیس معه تر شد آنچه به مرتبه اول است و هیچ چیز با او نیست و این مرتبه حق تعالی
را در مرتبه ذات [illegible] و هیچ [illegible] و وجود نیست پس او آن عالم است [illegible] نیست و فنا در [illegible]
نیست و هم چنین [illegible] صفات ذاتیه چه خوش گفته سید ابو القاسم فندرسکی   در هر مرتبه نیست [illegible]
ثبوت در غیب   زانکه او هیچ همه از هیچکدان با هستی   نیست [illegible]
و زین چنین هم گر گوئی که بود بر بیشتر   این جهان و آن جهان و بی جهان و با جهان   هم توان گفتن مر او را هم از آن
بالاستی   نیست حدی و نشانی کردگار پاک را   نه برون از ما و نه با ما و نه بی ماستی
این سخن را در نیابد هیچ وهم ظاهری   گر ابو نصر استی و گر بو علی سینا استی

این سخن در رموز دانا پیشین گفته ام   پی برد بر رمزهای هر کسی که او دانستی
و قسم دوم اشاره به مرتبه اعلای معرفت است چه آنچه متعلق بخلق است معرفت است و ذات او [illegible]
تخلقش نیست چون این را دانستی پس معنی عدل را نیز چه از عدل هر گاه [illegible]
واجب را از صفات ذاتیه باشد بمعنی [illegible] و نقص آن نتوانیم کرد [illegible] صفات ذاتیه
و الا انفکاک از ذات لازم آید و آنکه محال است پس [illegible] عدالت [illegible] حق تعالی [illegible]
و هر گاه [illegible] عدالت متعلقه بخلق منسوب به [illegible] از صفات فعلیه حادثه باشد
از [illegible] تواند بود چه اول [illegible] صفت [illegible] حق تعالی از آن [illegible]
علامات را در ذات [illegible] ما هیم [illegible] در قرآن [illegible] شده [illegible]
که به [illegible] حادث [illegible] عدالت [illegible] خلاف ظلم و جور است
چنانکه گویند سلطان [illegible] عدل [illegible] است [illegible] سلطنت [illegible]
عدل [illegible] ظلم [illegible] حکمت [illegible]
و [illegible] عطوفت و رافت [illegible] فقه و غیر آن از علوم [illegible] مصطلح

ان خلاف کرده اند و هر یک چیزی گفته اند و آن بجا نه ما تحریر نیست و ما را با و مدان مقام حاجت

نیفته چه مراد در اینجا همین گوئیم پس گوئیم حق سبحانه و تعالی عادل است و حکیم است یعنی فعل ظلمی

نماید و معنی ظلم آن است که هر چیزی را در غیر موضعش بگذارند و هر کس بر هر چه مستحق باشد بدو نرساند

شر از هر چیز بیند و طلب علم اهم کرده است کند و طالب جاهل را علم دهد و سؤال این کار را پس ظلم باشد

و فاعل این فعل را ظالم گویند و مقتضای حکمت است که هر چیز را در موضع آن که لایق است بگذارد

تا هر چیز در جای خود باشد اما در جای نیک کند و بد را در جای بد کند و هر کس را حق

هر چیز بیند کرده است کند پس شب را باید تاریک کند و روز روشن را روشن کند تیره اگر کند و ابر را

سرد خلق کند و آب را رطب نماید و اگر آتش را سرد خلق کند و ابر را اگر چه حکم کرده باشد یا

اینها ظلم کرده است و این مقتضای رحمت واسعه است و آن رحمت عدل است و اشاره به این است که

تا ورحمتی وسعت کل شیء یعنی به هر چیزی بمقتضای عدل و حکمت رفتار کنیم که هر که ازو چیزی بخواهیم

و سرش را در بهشت جای کی بگردانیم و دور او را سکنی نزدیکی را نزدیک می نماید و در خیالی

مؤمنان خلق نکنیم و ظلمت را در دلهای کفار که ایشان خلق نکنیم چه اگر عمر این کنیم ظالم باشیم

من تخلف

در مخالف حکمت باشد و آن برخلاف رواست چون ارحم الراحمین است معنی رحمت مختص ...

و اما رحمت که تو بر آن رحمت مختص است هر خاص بنوعی است در روز قیامت رحمت نیک بجهت

در رحمت خود و با سکینه تو و جای است نزد و جنبه می کردانند در جاهای است نزد و عطا کنند باشان

در کرامت و نعمت خود و انعام نمایند هر چیز نیز بیند و هیچ گوش نشنیده و این همه عدل است

عدل مستحق این نعمتها نبوده بجهت کرمی عدل است اما چون لکان فاعل فیض بود و طالب [illegible]

سبب غلبه شهوت نفسانیه تقصیر کرده پس حق تعالی بخشید ایشان را و توبت ایشان را بجهت ایمان

رحم با سکینه و عطا کند با ایشان آنرا اجر که عین ما رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر

جعلنا منهم بالحسنی و الله الله هر بنا این است معنی رحمت که تو به ... رحیم است پس هر که ...

باشد در رحمت که تو به عادل نیست بجهت چون دانستی حق سبحانه و تعالی منزه است و بری است

نقایص امکانیه و متصف بکل اوصاف کمالیه است باید که خواهی دانست که ...

او کمال شیء من الظاهر و الغیب حکم فاعل بنفس خود قال که آن فعل با نقص ...

چه فاعل قبیح فاعل را چند صورت نیست یا جاهل است به قبح آن و یا محتاج است ...

بر فتح ولکن حاجتی را ابرای آن داشته و از آن منتفع شود از غرض حوایج دنیویه یا عادات
و حاجتی نیز بر آن داعی نشده است ولکن معصیت مرتکب شود این فعل قبیح را در صورت اول که جهل
لازم آید و نقص علمی حق تعالی است از آن و در صورت دوم حاجت و افتقار لازم آید و آن مستحیل است
و در صورت سوم سفاهت و دلالت و دنائت لازم آید چه فعل قبیح بیکند و انگیزاننده بر آن نباشد
با وجود علم و بی حاجتی بر وی عین شود او را بر آن پس قبیح در شان او واجب را بوجود دانست
و فعل نمودن بر خلاف حکمت است چه بر هر تقدیر قبیح است و عطا نمودن طالب خیر را شرور و کسب شرا
خیر و تفذیب مستحق حکمت و تنعیم مستحق آتش و طالب آن قبیح و تفریق است در هر کس برادران
نتیج این برهان نقلی ظاهر است و به تکلیف او از عقل نیست او را از معرفت حقیقت این
ثابت کردیم که حق سبحانه و تعالی عادل است و ظلم و قبیح از او صادر نیست و آیات قرآنیه
شواهد و قرائن بسیار است از آنجمله آیه لا ظلم الیوم و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون
نیز خدا ایشان ظلم کرده بند که نزد او عذاب ایشان نحو ملکیه بمقتضای عدل با ایشان رفتار
خود شان را ظلم کرده اند و مستحق عذاب شده اند از آنجمله آیه ان الله لیس بظلام للعبید یعنی حق
سنت

سنت بنده کان خود را همیشه مبالغه برای آن است و هر یک ظلم کثیر است بسیار پس محبت کننده حق تعالی از خود
بسیار ظلم کنم یعنی اندک ظلم و در این تعوقت کرده غیر فرزند و ده از آنجمله آیه ان الله لا یظلم الناس شیئا
یعنی حق تعالی مردمان را هیچ ظلم نکند و مثال اینها از آیات بسیار است و این مختصر مقتضی آن
نیست مجملا چون دانستی که حق سبحانه و تعالی منزه و مبرا است از آنکه قبیح از او سرزند چنانکه ثابت
راجع است خلق کنند و ایشان را جاهل و آنکه است حکیم عیث از او سرزند و اگر نه حکیم نیست و ثابت
کردیم که حق تعالی افعالش در نهایت احکام و متانت و اتقان میباشد پس آنچه را در حرکات عیث باطل
حکمت و منفعت نیست که حق تعالی در جمیع ت را ظاهر نموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین یعنی نیافریدم
جن را مگر برای آنکه مرا بشناسند و پرستش نمایند و منجمله هم از ایشان روزی نمیخواهم
روزی دهنده ایشان امور و دست ایشان است ... حق سبحانه و تعالی روزی دهنده است
بنده کان خود را و صاحب قوت محکم است و در حدیث قدسی فرموده کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف مخفی بکلی اعرف یعنی من گنجی بودم پنهان

در برابر [illegible] الحکمة [illegible] از معرفت حق [illegible]

[illegible] در [illegible] نقصان [illegible] بسبب این [illegible]

نقصان در [illegible] هرگز [illegible] بر [illegible]

[illegible] خلق [illegible] و محبت [illegible]

[illegible] است [illegible] نفس [illegible]

[illegible] حقیقی [illegible] است [illegible]

هرچه کرده است در هیچ وقت [illegible] است [illegible]

خلق کامل [illegible] کند [illegible] خلق [illegible]

و عقل نیز [illegible] معرفت [illegible] عبادت [illegible]

ادراک کند [illegible] انقطاع خلق [illegible] رحمت [illegible]

انقطاع [illegible] ضعف [illegible] بزرگ است [illegible]

[illegible] خلق [illegible] کند [illegible] کند

تقریر: عرضه دارم [illegible] عبادت قوی است [illegible] آن اجتناب از [illegible]

[illegible] است [illegible]

الا آنکه آنچه در این مقام عرضه میدارم قدری از آن است [illegible] کتب [illegible]

مذکور است [illegible] عند الله [illegible] آن را در [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] هر یک از آنها [illegible] عذاب [illegible] در قرآن [illegible]

آنها را باید [illegible] اول [illegible] است [illegible]

با معاصی مختلفه [illegible] شرعیه صورت شرع دارد [illegible]

و [illegible] است [illegible] آنها را [illegible] کسی [illegible]

[illegible] است [illegible] یا ایها الذین آمنوا

لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم این آیه مبارکه [illegible] ولا تقتلوا

انفسکم ان الله کان بکم رحیما ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف نصلیه [illegible]

[illegible] ایمان آورده اید [illegible] خود را [illegible]

داند الغنی وانتم الفقراء دست داده در میان خود تان بجا خورند ناحق [illegible] ذره ذره از آن [illegible]
گذشت فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره ومن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و هر که ذره از مثقال [illegible]
یا چیزی که خواهد یا آن را به مکر [illegible] شبهه آن خوردن از روی [illegible] است [illegible]
مال [illegible] عوض خود [illegible] خود را [illegible] توقف مکنید [illegible] خدای تعالی [illegible]
مال مردم را ناحق [illegible] نفس خود [illegible] آتش جهنم [illegible]
پس کبیره بودن هر دو از آیه شریفه معلوم میشود [illegible] است [illegible]
معلوم [illegible] ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم [illegible]
پس اگر اجتناب کنید از معاصی کبیره [illegible]
[illegible] پس از ذکر این آیه [illegible]
خوردن مال مردم ناحق [illegible] کبیره [illegible]
از این آیات شریفه ظاهر است [illegible] خوردن مال مردم [illegible]
[illegible] است [illegible] من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها

وظلم

ظلم [illegible] کبیره است بالضروره [illegible] در آخرت [illegible]
الناس [illegible] موقوف است بر رضای [illegible] کبیره است از اولیاء الله [illegible]
[illegible] در خواب دیده باشند [illegible]
از همه حسنات [illegible] عظیم [illegible]
هر گاه کسی [illegible] مطالب [illegible] خود را در اول وقت [illegible]
[illegible] حقیقی [illegible]
[illegible]
[illegible] در صحف [illegible]
[illegible] خوردن مال الغیر بالباطل [illegible] چنانچه عرض کردم [illegible]
[illegible] خوردن رشوه خوردن بلکه رشوه دادن [illegible]
[illegible]
[illegible]

واشال آنها اگر چه بعضی از آنها مخصوص‌اند از اعداد کبایر مجرب است چنانچه تفصیلش در رساله جداگانه اینها حرام

است الله خداوند است از خود نومید شدن از رحمت خدا که از کبایر است خداوند فرماید و نیز نا امید شدن

هر ملک که نمودن شخص نفس خود را از کبایر است با آنکه اشال آن هم نزد قاضی بوده و در دل اینکه خود را

در معرکه و جهاد و لهو و قمار رد نماید با آنکه ظن بتلف شدن داشته باشد لقوله تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه

نیز سبب نمودن خود را بهلاکت میندازد یا آنکه ظن بهلاکت او دارد از بخوره اشتباه یا در جهاد و

دفاع کفار باذن امام علیه السلام بجهة شهادت در آن جهاد و دفاع جهاد دفع از نائب امام رسیده بحکم او جهاد

۲ بیم سلامت کذلک

و سعید الله ~~[illegible]~~ واجب است و فرق است میان عدم قبول بلات و تلف بدن

باشد کور اول چون امر بجهاد است و با امام یا نایب امام است و قطع دارد آنها که بتکلیف بر

ثانی رانده بر فوق قوه نمیکنند پس لا بد باید جماعت کنند از امر چون علم امام و نایب امام

برا امور شرعیه است در دفع چون علمش اجتهاد دارد و غلبه بر بدن میل است و قصد شده و بدان

او است فلهذا الله آتش معصیت است بجهة کبیره چنانچه در رساله جهاد متعارف است و جهاد

جهاد و سعود غنائی و زنا و آنچه در رساله جهاد دلالت بر نافرمانی و در روی معرفت ندارند بر کنند

یمتز

هر شده در آخرت معاقب میباشند یا آنکه از روی غیظ خود را تلف میکنند با تحمل ضرب به از جانب خود را

در معرکه از نفس خود تعمد از سر شدید بودن و غیره و تکرار این امور در کمال کبر و ماینه در اینکه اصل آنکه خش

میشوند مثل بسیاری از عباد او از جهت هلاکت با شد هر گاه و کسی که براید و در آن جهة که بخوبی بیان

نیز ملاده و باطل بودن عبادت مستحق عذاب آخرت شود و ترک سبب آنها شر غیر کوتاهی کردن در فضیلت

در آن باید در ترک نمود بلکه بطلان او باشد در جهت هلاکت میشود بلکه مشکوک او باشد بلکه اگر هم

نشود معتبر شود چنین است بلکه هر گاه عقوق والدین بجهة ضرر یا هلاکت روی میدهد نداد معصیت

گفته است و عمدا و ظاهر است و همچنین است روزه گرفتن بجهة عقوق و هلاکت ما نهم باطل است

بمعصیت کبیره است و در جمیع این امور فرق نیست در آنکه اشتباه با جهت هلاکت یا قطع

ثابت باشد و اگر چنین کنند هر آینه منجر بهلاکت خود شده است سوم مرد جهاد رد و پنجم تکذیب از کمال و بیان

نمودن معنی بر خلاف و غیره از استحلال است و نیز دلالت و عمد و اشال آنها و صرف نمودن مال از جهة

ربا قال الله سبحانه و تعالی و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی الآیة

و امثال کلمات غیر پرستش کنید خدا را و احسان نمایید به والدین و خویشان و یتیمان و مسکینان او کاهر

کنند و در اینها حصر کلام آنکه این گناهی بحضرت و شرک و اعتذار به من الشرک ادکار بذی القربی

والجار الجنب هر یک آیه این بعد از اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی

والصاحب بالجنب احسان بکنید بیاران دور و نزدیک خود و اصحاب بالجنب و همچنین احسان

کنید بر مصاحبان و هم نشینان در رفیقان خود در هر جنب نشیند و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم و همچنین

احسان کنید بر بندگان خود در جهان و امثال آن و غلامان و کنیزان و خدمتگاران خود

و اگر سوء الضعیف لا کان فراموش که حکایت جهان کردن برای الله آن چه پیغمبر آورد

در همان آن حضرت شده و بشر از رفقا رسول در جانب جواب تبرع کوید و در تجنب حجت و صاحب

بیت گوشت و مولوی رومی در شعر منظم القصه مردی است همچنین بیت از و نصیحت

کردن بخش الستیه حوارا بر آن مصوره خدا و مصطفی بیاید بنده کار نکو بر آن

ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا این بیان که من در خدا و نده

حوزیان خود السید را در اصلا صفت عزیز خوش نشوند از صاحبان حقوق که ذکر شده

در هجر در جهان در رسانیدن بعض ایشان بعد باشند که بغا قرض کنند بر ایشان الذین

یبخلون

یبخلون و یأمرون الناس بالبخل تتمه آیه ما قبل است و جمهور بیان در صفت کبر و بسیار و فخر

جماعت آنان هستند که بخل میکنند و امر میکنند مردمان را بخل یعنی بخیل کیسه مردمان ان و یکتمون

ما آتاهم الله من فضله و همچنین می پوشند نعمتهای را که خدا ایشان داده از فضل خود و اظهار

بخود از هر چه ایشان داده شده هر اینها خوب بر دوستی نعمت کفران کنند و هستند شدند کفار

و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا و در فرستاده ایم و مهیا کرده ایم از برای کافران عذاب درد ناک را

والذین ینفقون اموالهم رئاء الناس نیز و همچنین آنکه صرف میکنند اموال خود را

فتنه بر ایشان رحمت فرموده ایم از ... ریا و خلق بجای اعراض ...

برای خود بر سند و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و ایمان نیست در زمان کسی این نجات

و نه بروز جزا و گمان کنند که ایمان آورده اند و کرده اند نه چنین نیست بنیاد کار

بزرگ من شیطان لعین هم رسانیده اند و طاعت و فرمان برداری او را بجود

و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا و حال آنکه آن کسی که شیطان را بر رفیق خود گرفته

رفیق او است بس بد رفیق خداوندی حضرت حق تعالی من جمیع بر آن برای خود پسندیده

خیانت کاری از برای خود پیدا نمی‌شود تا هیچ یک از آیات داله بر عصیان کبیره و دور از ادراک [illegible]

امور مذکوره از جمیع آیات شریفه ظاهر میشود زیرا امر فرموده اند اجتناب از رفاقت شیطان [illegible]

و عموم رفاقت شیطان مستلزم عذاب است چنانچه ذکر عذاب کفار در این آیات شریفه

نیز مشعر بر آن میباشد علاوه اکثر احادیث بسیار از اهل بیت اطهار در مذمت بخل [illegible]

از آن جمله در کتاب کافی از حضرت کشاف حقایق امام جعفر صادق مروی است [illegible]

آنکسیکه محروم کند با قدرت مؤمنی را از چیزی که محتاج آن مؤمن است در حالتیکه [illegible]

او را یا در نزد خود یا از غیر خود بواسطه دیگر که در آن باب مجبور شود در روز قیامت [illegible]

و ازرق چشم و دستهای او بگردن بسته و در حق او گویند این خیانت کاری است

با خدا و رسول پس فرمان حق تعالی در رسد او را بجهنم اندازند اعاذنا الله و اخواننا [illegible]

و جز اینها از این قبیل اخبار در مذمت و در محرمات دنیا و نه چیزی نیست و این است [illegible]

در مقصد هم فرموده بای معنی بسیر و غیرهم من کثیر یعنی ای آنکسیکه قبول [illegible]

از بسیار زیرا هر که در آن ولایت نه عدالت حیث عظمت [illegible] نگاه ایشان آن کس [illegible]

[illegible]

و در عرصه

و در عرصه عرصات از اهل نجات خواهد بود خداوند عزیز ما را برحمت خود فرماید حسب کتاب کریم

از نموده هر اندازه و عمل است [illegible] اقوال علما و نقل ده اهوال [illegible] فرموده صد فقره

و کثری از اشیا و ارادهٔ اعمال [illegible] و حرکات و کفت [illegible] که از آنها باعث چیزهای

چند میشود هر یک از آنچه را ریش [illegible] بی شمار است پس این است که اگر خداوند

خلق فرموده در عالم را هم خلق فرموده بلکه برای این چند در عالم [illegible] پیش از خلق

خدا [illegible] که در تاخیرش [illegible] آفاق بسیار است و صحیح نیست آنچه بعضی [illegible] با فته

[illegible] بعضی [illegible] آن شخص [illegible] در مناجات گفته خدایا عرض [illegible]

تا [illegible] بر دل [illegible] آفریدی تا مقام [illegible] که [illegible] بدون [illegible] رازت را

[illegible] مردم در دنیا تا [illegible] خدایا [illegible] کریم [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] این است [illegible] مراد [illegible]

[illegible] داشته [illegible] الله [illegible] است [illegible] کفر است [illegible]

[illegible] که [illegible] خداوند [illegible] شهوانیه [illegible]

اما تخصیص بعضی [illegible] باشد از کتابی است و در جواب ارشاد چنانچه عرض شد و هر ذکر آنها مناسب

هفتم [illegible] مجملا اعتبار آن است [illegible] از آن فقرات [illegible] عرض کردم [illegible] کمتر از [illegible] ذکر [illegible] عرضه

دارم با قدری باعث [illegible] ارشاد شود [illegible] احادیث [illegible] ضبط شد و [illegible] آیه اول در باب [illegible]

باعث زیادتی ذهن و حفظ [illegible] آن است [illegible] در ضبط [illegible] آنها ده چیز است [illegible] خوردن

و گوشت خوردن [illegible] نان [illegible] خوردن [illegible]

نشستن [illegible] و [illegible] علما [illegible] شنیدن آداب [illegible]

بودن [illegible] جماعت [illegible] چهارم

شیر [illegible] عسل [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] گوشت [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] اسباب [illegible] حقیقیه [illegible]

[illegible]

[illegible] باعث [illegible] آب چشم [illegible] خواب [illegible]

رشد

سرشته [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] عرش اعظم و کرسی [illegible]

پس [illegible] خواندن [illegible]

[illegible] ششم [illegible] بعضی از [illegible]

[illegible]

در حفظ [illegible] هفتم [illegible]

[illegible] خداوند [illegible]

هشتم فرموده اطاعة الوالدین طاعة رب الثقلین و ترک [illegible] رضا

رضاهما و غضب الله فی غضبهما [illegible]

فاقرا انه قال [illegible] التخصیص [illegible]

خداوند [illegible] رحمه الله [illegible]

[illegible] نان [illegible] خوردن [illegible]
[illegible]
[illegible] لطافت [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] دعا [illegible]
[illegible]

و استماع کلام هم ترک نماید اقتدا رضی الله عنه از احد الاوزان به تقیه بالتوفیقات والتوفیق

احسن من الذهن و از باب دوم فرمود عطا قد الله فی اقباله و الصلوة با مجاهده زیادة البرکات [illegible]

من البرکات دوم در باب آنچه باعث ورود نشاط و زیادت آن و رفع سبب فرح و عجب شود و چون

رفع شد آیه از آدمی مشوش شد خاطر هم برساند و هیچکه خاطر [illegible] شد در باب متفرق گشته و چون

از او متفرق و فانی شد شخص [illegible] فانی شد [illegible] مشوش گردد [illegible] خلل [illegible]

پس آن وقت عالم خصوص [illegible] و مجلس رسید [illegible] فیض هم برساند و هیچکه [illegible]

فرمودات خداوند پی در پی به بخشش حاضر شود [illegible] قال تبارک و تعالی [illegible]

یعنی و از این جهت است هر خداوند فرمود ای بنده [illegible] هر کجا و هر جا و هر وقت [illegible]

طریق حاضر بودن [illegible] نشسته تکیه کرده [illegible] سید [illegible] به جانب [illegible]

پس کن حاضر با عالم [illegible] غنی و فقیر مرد و زن کور و بینا و صغیر [illegible]

هر [illegible] در [illegible] به جهت [illegible]

منیض [illegible] عالم [illegible] باشید [illegible] و جه الله است [illegible]

امام

از امام رسیده و جمعی از علما [illegible] با آن فرموده اند [illegible] است [illegible]

هر یک [illegible] کنند [illegible] سبب فرح و عجب [illegible] اول [illegible]

بودن [illegible] کردن [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible] نماز کردن [illegible]

شخص [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

بقول خداوند عالم [illegible] قال الامام [illegible]

[illegible] فانه من عباد الله المکرمین [illegible] من رب العالمین [illegible]

مروی است [illegible] از قرآن [illegible] مبارکه یس [illegible]

آن [illegible] کنید [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط

مستقیم [illegible] عهد [illegible] خداوند

عهد [illegible] است [illegible]

خاصیتهای این سوره مبارکه این است که اگر با غسل این سوره را نوشته شود و با آب حل کند و بخورد [illegible]

بقدرة الله تعالی [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] الله الذی [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] فسیکفیکهم الله [illegible]

الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] تا چون [illegible]

و در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

هر شخص [illegible]

از شر [illegible] خداوندی [illegible]

در عرض [illegible] حاجات [illegible]

وقت [illegible] پادشاه [illegible] خداوند [illegible]

و روشنی چشم [illegible]

و درست است [illegible] چون [illegible] نماز کند اول مسواک [illegible]

[illegible] اعمال او [illegible]

[illegible] آن ملک [illegible]

چنین کند [illegible]

و در باب [illegible] فرموده [illegible] خداوندی است [illegible]

[illegible] خداوندی [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] رحمت [illegible]

[illegible] رحمت خداوندی [illegible]

[illegible]

[illegible] خداوند [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] توبه [illegible] قبول [illegible]

نفرینش مسکینه و هر باکاه الله ذلّه مسکینه بر خداوند او در ذوتر این بنده و محبت را هلاک کن که از اورش

سو صنیعه و ثم الیه ذنابه اگر تو باه محسنه یا ملاحظه باشد تا مادامیکه بعقوبت مستحقه خود رسد خداوند

لدا او نخواهد بر هر نقطه رسانی و برا امر دو ملائکه موکله با آن نقطه با ملائکه امر رسانی تا عقوبت [illegible] نقصان

نقطه از ایشان بر هر با دو سزاوار است با ملائکه ایشان را صفات آن از شرار او بمالند و [illegible] نفرین

سر با بنده و قال رسول الله الحاذر بالله من غضب الجبار و سخط المنتقم القهار [illegible]

است باشد فرموده هر اهل الایمان مرکب العزة تطوی لهم با وجهه المعجز من الله فتح العز [illegible]

و لا کل العصیان و الغفلة [illegible] شدة فاولئک لهم من تلک الشدة الا القنوان [illegible]

ظهور قاتش و الغفلة علیه [illegible] از برای اهل ایمان مرکب عزة است پس [illegible]

است از این جماعت رسید [illegible] خداوندی و [illegible]

تا [illegible] است از شدتهای خداوندی پس [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

عن ذات

عن ذات الظهور رکوب العروج یعنی لعروج [illegible] در سه الواح الارواح

ذکر کرده [illegible] نفاق [illegible] منافق [illegible] است بیان او در این مقام

اول ذکر آیات الله و ارده [illegible] تحقیق [illegible] آن [illegible]

بر [illegible] اول [illegible] نفاق [illegible] است [illegible] چنانچه خداوند در قرآن [illegible]

از [illegible] آیه [illegible] منافقین را فرموده [illegible] سوره [illegible] منافقین

اذا جاءک المنافقون [illegible] فرموده و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون [illegible] انهم

[illegible] یعملون [illegible] لن یغفر الله لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین [illegible] لکن

المنافقین لا یفقهون [illegible] منافق [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] ولن یغفر الله [illegible]

[illegible] صفات [illegible] نفاق [illegible] آیات الله

ثابت شد [illegible] صاحب نفاق صاحب پنج صفت است [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] منافقین که گذشت [illegible]

تا دان است و ثابت شده و سبب کلی از برای خلق عالم علوی و سفلی و بهترین چیزی که تقرب بجناب
سبب او بشخص بسوی خدای خود علم است قوله تعالی الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن
یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء [illegible] و ان الله قد احاط بکل شیء
علما و شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم و انما یخشی الله من عباده العلماء و هل یستوی
الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون الی غیر ذلک
از آیات و اما از خبر و احادیث نه که حدیث النبی العلماء ورثة الانبیاء و فی الحدیث النبوی
ان الملائکة الذین طلب العلم و عن النبی لو علم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المهج
و خوض اللجج و عن ابی ذر [illegible] لم ینتفع لطلبه افضل من سبعین الف [illegible] و عن الرضا عن آبائه
عن النبی طلب العلم فریضة علی کل مسلم فاطلبوا العلم من مظانه و اقتبسوه من اهله فان تعلمه
حسنة و طلبه عبادة و المذاکرة به تسبیح و العمل به جهاد و تعلیمه من لا یعلمه صدقة و بذله لاهله قربة
الی الله تعالی لانه معالم الحلال و الحرام و منار سبیل الجنة و المونس فی الوحشة و الصاحب فی الغربة
و الوحدة و المحدث فی الخلوة و الدلیل علی السراء و الضراء و السلاح علی الاعداء و الزین

عنه

عند الاخلاء یستغفر له کل رطب و یابس حتی حیتان البحر و هوامه و سباع البر و انعامه و [illegible]
[illegible] الابصار من الظلمة و قوة الابدان من الضعف [illegible] و همچنین حدیث دیگر از حضرت صادق
[illegible] از جناب علی [illegible]
[illegible] از معراج [illegible] اکرم الخلق [illegible]
عندی [illegible] از شخص عالم [illegible]
[illegible] پس [illegible]
پس [illegible] الله اکبر بگوی [illegible]
[illegible] الله اکبر بگوی [illegible] الله اکبر بگوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
الحساب است [illegible]
[illegible]

کس رجحان شیع عن بصیرة لیس و انچه این مولف ... بر مذهب ... که از ذکر ... شایش

نازل شده ... باطل ... که اکثر ... ایشان ...

که ... بسیار دارد ... حریت ... انکه انسان ... نفس دارد ... نفس ... ثانی ... نفس ...

و نفس ... بر یک ... میان ... را دارد ... چنانچه نفس ... عبارت از ... اغرا ...

کند ... که ... کند ... مقام ...

الکلام ... معرفة العدالة

فلا یجوز الائتمام بالفاسق اجماعا محصلا ومنقولا مستفیضا او متواترا کالنصوص ... ربما حکی عن بعض

المخالفین من نقل فی ذلک فمحجوج بالاجماع ... فی صحیح عمر بن یزید سأل ابا عبد الله

عن امام لا بأس به فی جمیع اموره عنده انه یسمع ابویه الکلام الغلیظ الذی یغیظهما اقرأ خلفه قال

لا تقرأ خلفه ما لم یکن عاقا قاطعا محمول علی ... او علی التوبة منه او ...

عنه او لم یصر علیه او غیر ذلک بل و المجهول ... علی عدم ... وفی الحدائق

... الفسق کما ستعرف ... جواز ... تحکم بصحة المشروط ...

الاجماع ... مقصد ... شرط لا علی ان الفسق مانع کما ... عن الصلوة

عن الصلوة خلف الفاجر الفاسق ... وان کان ورد فی جملة من النصوص الا

ان ... بعضهم ... خلف من ... التقیة ... ان ترکوا

... ثم ... المرتضی عن ... من کتاب ابی عبد الله

السیاری صاحب موسی والرضا قلت لابی جعفر الثانی ان قوما من موالیک یجتمعون

الصلوة فیتقدم بعضهم فیصلی بهم جماعة فقال ان کان الذی ... واحدة فلا بأس ...

ومن لهم لمعرفته ذلك قال قد عدوا الامامة لانها منصب فاذا اجتمعت الجماعات لها بقدر ما دل

على النهي عن الصلوة خلف المجهول كما تقدم وغيره لاندراج المجهول عدالته فيه [illegible] بقدر

بل لانه ملك النصوص المتضمنة للنهي عن الصلوة مع الفاجر والفاسق على المطلوب

ايضا بتقريب توقف امتثال هذا التكليف على اجتناب الواقع منه كما هو مقتضى عدم [illegible]

العدد في مقاصد الالفاظ فيتضح وجه الحكم بالاطلاقات لتناولها باعمال كون التخصيص

والتقييد مقتضيا للعام والمطلق فانه خبر عبد الرحيم القصير سمعت ابا جعفر يقول اذا كان الرجل

لا تعرفه يؤم الناس فيقرأ القرآن فلا تقرأ خلفه [illegible] على التقية بقرينة لفظ ان

فيه او على عدم معرفته بالخصوص وان امكن تحصيل عدالته بالصلوة لعدل خلفه مع عدم

احتمال التقية وغيرها من صلوة العيد [illegible] الجنازة والآيات ونحوها اذ في شرعيتها

[illegible] منصبية الامامة كما هو الاصح نعم الظاهر عدم اعتبار عدالته فيما بينه [illegible]

وبين ربه في صحة نية امامته اذا كان موثوقا به عند من ائتم به [illegible] وعموم الادلة

واطلاقها بعد عدم الملازمة بين شرط الامام في الاقتداء به ونيته في الامامة وعليه [illegible] ان

[illegible] في [illegible] الفتاوى في اعتبار العدالة [illegible] من اشتراط [illegible] الامام [illegible]

اطلاق الفتاوى اعتبار العدالة في الامام فمن قرب من قول الائمة يجوز الائتمام بالفاسق ولذا [illegible]

عليه فيكون المراد بعدل عند المأموم [illegible] لا اعتبار الاختلاف من [illegible] به ولذا [illegible] الصلوة

ولو انكشف الفسق بعد [illegible] الامر كذلك في [illegible] الواجبة كالجمعة وخبر [illegible]

خبر صالح لاثبات ذلك لان راويه ضعيف فاسد المذهب مجهول الرواية كثير المراسيل في

[illegible] مع احتمال ارادة عدم معرفة من ائتم به ذلك منه او الفرد [illegible]

كما يومي اليه جواب السؤال الثاني او غير ذلك كذا الامر من طرق الائمة لا يؤمن

امرأة رجلا ولا فاجر مؤمنا المحمد لارادة المعلوم فجوزه عند المأموم كمعلومية ارادة نحو

ذلك من نحو قوله قدموا افضلكم [illegible] عدالته من الافراد [illegible]

[illegible] الاطلاق ودعوى عدم اهلية الفاسق لهذا المنصب [illegible]

كون الغرض من المنصب وانما هو من الاحكام الشرعية ضرورة استحباب صلوة [illegible]

للشخصين مثلا مع وثوق احدهما بالآخر وارادة الاقتداء من [illegible] الولد ونحوها

فلا تجوز الامامة مع علمه بفسقه بعد [illegible] لو سلمت لا تستلزم ارادة [illegible] في الاقتداء

في النهي عن غيره في نحو خبر ابي بصير المشعر بعدم كونه مستحقاً من قبل الامر بكمه في المنتهى ايضاً فيصح الاقتداء

بالمجاب مع الشرائط مع علمه بفسق نفسه اذ لا دليل على اشتراط حجية ظنه بالعدالة عند الامام

من مقتضى اطلاق الآية لا تذر ونحوها خلافه فاطلاقهم اعتبار العدالة فيه يراد منه بالنسبة

للمستفتي باعتبار عدم وثوقه بالخبر بدون ظنه بها مع الشرائط والا فلو فرض اطلاعه

عليه جاز له الاخذ به وان كان فاسقاً وكذلك في الصلاة فان الظاهر عدم جواز الائتمام بمن

علم منه الاتيان بها جامعة للشرائط لظهور الادلة في اعتبارها حتى بالنسبة للائتمام به

جهة عدم الوثوق بما يراد منه مضافاً الى النصوص عند حذو اخياركم وفضلكم والامام القوم وافدهم

الى الله فلا وغير ذلك كما انه ليس كذلك غير المسلم وغيره الى الاثني عشري وان جميع الشرائط

لظهور النصوص في الاعم من عدمه وعدم الركون الى الظلمة والعطية والوثيقة ونحوهم وان كان منهم

من هو من اصحاب الجوارح ومن اوكله بالعفة ولكن ذلك ونحوه بقول رد الشهيد لا دائهم

لم يعتبر الاصحاب من ابن بكير من الراوي في عدم الحاجة الى المطلق لو تزوجها بعد العدة ممن ذكر

الشيخ في حقه ما يقدح فيه عدم قبول شيء مما رواه فضلاً عما رواه وان كان المعروف بين الرواة

بقول

قبول المروءة ومن رواه من مرتبة آخر كلمة كيف كان فالاقوى ما عرفت نعم الظاهر اعتبارها

في نحو منصب الحكومة للمعلومية عدم جواز تولي الفاسق لها ولو مع الاشتراط في الامر فالظاهر

عدم بطلان الصلاة لو علم لكونه شرطاً في ادراج المسجدية وان لم يتحقق شبهه في الموضوع

العرفي جهلها كما حكي وفي المختلف ان العدالة في شهود الطلاق بالنسبة الى الزوج والاشهاد على

نية الاعتبار الواقعية فيحتاج الى كون الثابت بالبينات الواقعية ودعوى ان الظاهر في العدالة الحكم

وطريق له الامر عن ان الحكم فيها الا ان مع الا دليل عليها فتقدير حكم ليس لما مع العلم

بفسق احد الشاهدين ولو كان هو عند الغير محفوظ العدالة كما لا يجوز للزوج نكاح اختها

وامكانه مع علمه بفسقهما ولا اخيه مع زوجها كما لا ينبغي ولا بأس باختلاف الاحكام

باختلاف الناس في الموضوع بعد الا بأس نكاح الاجنبي مع الجهل بحالهما كما هي

الصحابة ان كان ذلك كله لظهور ذلك ما ذهب فيه في حدائق وذكره البعض التشيع وغيره

ومن ان من المحدثين المخالفين في الحكم عدم المجتهدين الماهرين والرد عليها وانه فانه كان

فالعدالة في اللغة ان يكون الانسان متعادل الاحوال متساوياً في صدوره الافعال *

والمقاومة كما في ذلك وغيرها وربما يجمع ان العدالة من الملكة التي او البعض في الاخبار عند
المشهور ولما كان الظاهر ثبوت الحقيقة الشرعية فيها كما يظهر من الاخبار ومن تتبع كلماتهم
الا انه الى الشرع اذ احتمال ارادة النسبة الى الشرع منه ولو مجازا بعيد لم يحتج مع
ذلك الى تحقيق المعنى اللغوي ولا الى احتمال بمعنى من نرى غيرها والمناسبة بينهما مع لم يعلم
بالحقيقة الشرعية فيها فالمجاز اليسير [illegible] الشرعية في الشرع من تحقق المعنى
على الظاهر لا فرق فيها بالنسبة الى الكل اعتبرت فيه من الشهادة والطلاق وغيرهما وما في بعض الاخبار
اعتبار بعض الامور في الشاهد غير معتبرة في غيره انما هو من حيث الشهادة لا من حيث العدالة
نعم قد يتوهم فيه طائفة الاعلام مع ظهور الفسق كما عن ابن الجنيد والمفيد والشيخ في الخلاف من ظاهر
ما حكي عن مبسوطه ايضا [illegible] في باب الشهادة فقال فيها ان العدل الذي يكون عدلا
عدلا في دينه عدلا في مروته عدلا في احكامه فالعدل في الدين ان لا يكون مرتكبا
مبني ذلك ان لا يعرف شيئا من اسباب الفسق وهذا ايضا قريب وفي المروة ان يكون مجتنبا
للامور التي تسقط المروة مثل الاكل في الطرقات ولبس الثياب المصبغات للنساء وما اشبه
ذلك

ذلك والعدل في الحكم ان يكون بالغا عاقلا بالاسلام الثاني والظاهر
الاسلام من دون معرفة كونه مؤمنا او غيره مع احتمال كونه نوع نقض والمسلم
الحمل عليه يقتضي ظهوره منه وتسمع كلام صاحب ذلك والظاهر ان ذلك طريق الثبوت للعدالة
عندهم بمعنى انه اذا لم يعرف شيء من اسباب الفسق يحكم بثبوت العدالة عنده حتى
يثبت العدم ولذا احتجه في الذخيرة نزاعا في غير النزاع في معنى العدالة وكيف كان
فالحجة على ذلك اصالة الصحة في افعال المسلمين واقوالهم المستلزمة للحكم بانه لم يقع منه
ما يوجب الفسق فيكون عدلا لعدم الواسطة بينهما وقد فرض نفي اشتراط احدهما فيتعين
الثاني واجماع الفرقة واخبارهم المنقول عن الخلاف بل عنه ان البحث عن عدالة
الشهود شيء لم يعرفه الصحابة ولا التابعون وانما هو امر احدثه شريك وصحيحة حريز
عن ابي عبد الله في اربعة شهدوا على رجل محصن بالزنا فعدل منهم اثنان ولم يعدل
الاخران فقال اذا كانوا اربعة من المسلمين ليس يعرفون بشهادة الزور اجيزت
شهادتهم جميعا واقيم الحد على الذي شهدوا عليه انما عليهم ان يشهدوا بما ابصروا وعلموا

في الوافي ان يجيز شهادتهم الا ان يكونوا معروفين بالفسق وعن الصدوق في المجالس
عن صالح ابن علقمة عن ابيه قال الصادق جعفر بن محمد وقد قلت له يا ابن رسول الله
اخبرني عمن تقبل شهادته ومن لا تقبل شهادته فقال يا علقمة كل من كان على فطرة
الاسلام جازت شهادته قال فقلت له تقبل شهادة مقترف الذنوب فقال يا علقمة
لو لم تقبل شهادة المقترفين للذنوب لما قبلت الا شهادة الانبياء والاوصياء لانهم
هم المعصومون دون سائر الخلق فمن لم تره بعينك يرتكب ذنبا او لم يشهد عليه بذلك شاهدان
فهو من اهل العدالة والستر وشهادته مقبولة وان كان في نفسه مذنبا ومرسلة يونس
عن ابي عبد الله قال خمسة اشياء يجب على الناس الاخذ بها بظاهر الحكم الولايات
والمناكح والمواريث والذبائح والشهادات فاذا كان ظاهره ظاهرا مامونا
جازت شهادته ولا يسئل عن باطنه وخبر عبد الرحيم القصير قال سمعت ابا جعفر يقول
اذا كان الرجل لا تعرفه يؤم الناس يقرأ القرآن فلا تقرأ خلفه واعتد بصلوته
ومرسلة ابن ابي عمير عن ابي عبد الله في قوم خرجوا من خراسان وكان فيهم رجل فلما

صاروا

صاروا الى الكوفة فعلموا انه يهودي قال لا يعيدون وخبر عمر بن يزيد سألت ابا عبد الله
عن امام لا بأس به في جميع اموره عارف غير انه يسمع ابويه الكلام الغليظ الذي
يغيظهما اقرأ خلفه قال لا تقرأ خلفه ما لم يكن عاقا قاطعا وما رواه الصدوق باسناده
خاصة والصحيحة كالصحيح عن عبد الله بن المغيرة قلت للرضا رجل طلق امرأته واشهد
شاهدين ناصبيين قال كل من ولد على الفطرة وعرف بالصلاح في نفسه جازت شهادته
وحسنة البزنطي عن ابي الحسن قلت جعلت فداك كيف طلاق السنة قال يطلقها اذا طهرت
من حيضها قبل ان يغشيها بشاهدين عدلين كما قال الله تعالى في كتابه فان خالف ذلك
رد الى كتاب الله عز وجل فقلت له فان اشهد رجلين ناصبيين على الطلاق أيكون
طلاقا فقال من ولد على الفطرة اجيزت شهادته على الطلاق بعد ان يعرف منه خيرا
وورد في شهادة اللاعب بالحمام انه لا بأس بها اذا لم يعرف بفسق وعن علي انه
كان يقول لشريح واعلم ان المسلمين عدول بعضهم على بعض الا مجلود في حد لم يتب
منه او معروف بشهادة زور او ظنين وفي صحيحة ابي بصير سألت الصادق عما يرد من الشهود

في للظنين والمتهم والخصم قال فالفاسق او المخالف كيف هذا دخل في الظنين وشمله جميع
الاخبار الدالة على رد شهادته والفاسق مع ربما ادعى البعض زيادة على ذلك بل جل السلف يشهد
به وانه مع ذلك لا ينتظم الاحكام خصوصا في البلاد الكبيرة والقاضي القادر الى البلد
بعد مع عدم خلطته واختباره لهم ضرورة اقتضاء اعتبار غيره تعطيل كثير من الاحكام حتى
يختبر بها او يكون عنده من هو مختبر لهم او مخالطهم ولا ريب في كونه حرجا وعسرا وتعطيلا
كيف وان الناس في كثير من الازمنة لا يتمكنون من ذلك في طلاقهم ودعاويهم وغير ذلك مما
يحتاجون اليه بقدر ما يشير اليه ايضا السيرة على مجانبة المشهور بما يشير في كثير من سفرا
وحضرا وظاهر قوله واستشهدوا شهيدين من رجالكم حيث لم يقيده بشيء وما في قوله
في الاخرى واشهدوا ذوي عدل منكم اذ الكلام في كون الشاهد لا بد ان يكون ذا عدل
لكن الكلام في ان ذلك يحكم به حتى يظهر خلافه او لا ولا تعرض في الاية لشيء من ذلك الا
سائر اولئك المتصفة بعدم اشتهار المعروف بالفسق كما انه لا تعارض ما ذكرنا بالاحتياط
اذ هو تارة بالفعل وتارة بالترك ومع ذلك كله فمن المستبعد جدا او الممتنع ان النبي
وامير

وامير المؤمنين وغيرهما من القضاة والحكام الذين لا انقطاع لامور الخصومات الحادثة في
زمانهم سيما للغني في اليوم الواحد تتكرر عند الشخص الواحد منهم مرات كانوا يحيلون ويبحثون
ويفتشون كما صنعه المتاخرون من اصحابنا ويخفى على من ذكرنا من قدماء اصحابنا كابن
الجنيد والمفيد والشيخ حتى ان الشيخ حكى اجماع الفرقة واخبارهم على ذلك لكن لا يخفى
عليك ان هذا اقصى غاية ما يمكن تسليم مقتضاه حمله على ما يقع من المسلم من ذي الوجوه
قولا او فعلا على الوجه الصحيح بمعنى وانه لا يجوز التفتيش عن مقتضى فعله من بعض التصحيح
والصبر وتحميل على الحسن بما لم يكن العقد لعقده تعنتا في الفعل وادعاء هذا فيه على الاولى
وان لم يكن الحرج الا في ذلك الا ان مقتضاه ان لا يقع منه ما يقتضي الفسق وما لا لم
الا مع ملاحظة الاخبار بالنسبة للعظمى ... والصحابة والدالة ... والمنازع ونحوها من
المعاملات والعبادات لا تفيد ازيد من ذلك ولا ينافيه رد شهادته حيث يشهد اولا
كان الاصل يقتضي ان لا تكون زور لكن ذلك في نفسه لو علم لا يكفي في قبول الشهادة
لاحتمال الوهم والاشتباه والدخول اليها بعد حصر شرعي فاسد وان كان معتقدا له

فيه مع ان اشتراط العدالة في نحو غسل الميت يرتفع اثر هذا الاحتمال عنده الامور والصحة

ح لعدم العلم انه مجتهد في نفسه لوجوه متعددة لا المجتهد انه من المجتهدين والا فقد يكون نحو

نفسه ثم لا يحصل العلم الا بعد دعوى انه كما ان الاخذ جعل بعض المسلم على الصحيح المرتبة

لعدم ثبوت وقتها ممنوعة وعدم التفات المزبور الى التكليف ولو علم بكثير من الاحتياطات

فقد يمنع وجوب الفعل بمقتضاه والشبهة التخيير كالقيام والطلاق ونحوهما بل يمكن القطع به

ملاحظة احوال السلف في الروايات فضلا عن غيرها فان عدم اعتمادهم على اخبار من يعرفون

حاله وتحرزه عن الكذب ونحوه من المعاني التي لا تكاد تخفى الا على من كلامهم

الاصلي امر شرعي تعبدي يجب ان يثبت بملكة او حسن ظاهر حتى يتحقق وصف العدالة

لكن فيه انه لا معنى للثبوت هنا الا اخذ الاحكام الشرعية المجعولة للحكم عليه بان لم يرتكب

محرما ولا اخل بواجب وكل من كان كذلك فهو متصف بالعدالة وليس في الكتاب حسن ظاهر

او ملكة هو الذي يظهر من النصوص والفتاوى ان العدالة التي لا تخل بواجب ولم يرتكب

محرما فان وقف لكثير من الاحتياط وجب ان لا ياخذ عدالة الا الذي يعلم منه ذلك او يظن

فتأمل

لكن الاصل في المسلم ان لا يخل بالواجب والا يترك الصلوة ولذا لا يلتفت الى كثير من المحتملات الا ان في

فتأمل منه او اظهار عقيدة ثبوتها محققة بعلم او ظن او ثبت شرعا انه ملكة والتبعية والاعد

ثم انه لا معنى للثبوت هنا الا اخذ الاحكام المجعولة للعدالة ثبت مع الشك الذي يعلم منه انه لا يرتكب

في جريان جميع الاحكام ونحو المرتبة مع تقدم دون الاخذ بظاهر الحال بالاية التي تم

التي كادت تكون متواترة عن بعضهم انها ملكة في انه تعتبر في طريق العدالة زائدا على

الاسلام مع عدم ظهور الفسق فينقطع الفعل بالحال بحيث يثبت العدالة به واما الاخبار فهي

مع كون كثير منها ضعيف السند غير صريحة في المقصود بعضها الا على ضده وكرواية

يونس والدلالة على رواية عمر بن يزيد ورواية عبد الله بن المغيرة وحسنة البزنطي وصحيحة حريز المجهولة

في ارادة كونه معروفا بانه لم يعرف الشيء ونحوه وكذا رواية المجالس على ارادة من لم

يعرف بعد الفحص عن حاله ولو لا انه مجهول الحال غريب لم تره مدة عمر كما في رواية

احتمال كونه معروفا مشهورا بالفسق وشهادة الزور في بلاده او عند من خالطه

واما رواية عبد الرحيم فقد ذكر في الحدائق وعليه من يحبسه صلوة الناس خلفه وان لم تعرفه

ولا دلالة فيه رسالة ابن ابي عمير فان المدلسين كثيرون وبعضهم خبرته ولم يعرفوه بهذه

بهذه الشائبة حتى جاز الاكتفاء به فان الشيخ ليس بصدد امر هو اعظم من ذلك واما رده

الاعجاب بها فمما يلحق المراد منه ما ذكرنا من المعرفة بكونه غير معروف الفسق و لكن

لو سلم لترجيح المجهول على الفاسق وان لم يحصل التبين في كلامه بقرينة تصحيحه الى الصبر بين

من رد شهادة الفاسق فهو مع معارضته بما دل على قبول شهادة العدل يراد منه

الفاسق في الواقع لا من ثبت فسقه ولو اخذ العلم في ذلك لاخذ في العدل وما ذكره

من التأييد معارض بالمؤيدات الكثيرة للعدم مع تبديد يحيى اختلال النظام من ذلك فان

كثيرا من حقوق الناس من اموال وفروج ودماء تضيع بذلك فكم من دم يهدر وكم

من فرج يغصب وكم من ولد يؤخذ بما يجده ان ولدك من المستعبدين من المنوع خصوصا

مع ملاحظة النصوص وطريقة الاصحاب واستبعاد تخفى مثل ذلك على الشيخ معارض بما

حققناه على غيره على ان الشيخ طريق توثيقه للرجال وعدم قبوله لرواية المجهول معلوم

وغيره فحمل ما ذكره على ارادة انه لا بد من اختياره حتى يظهر عند المختبر انه غير ظاهر

الفسق ولا يجب عليه ان يبحث عن باطنه ويحقق ذاته وهذا الذي دعى صدوره من مثل

زرارة

---

٢ ظهور عدم الفسق ح

زرارة وبه مع ظهور الفسق وقد يقال في المجهول الذي لم يعرف ولا فسق انه روى عمر بن كان

بعيبة وانه غير ظاهر الفسق كما يرشد اليه ذلك ما حكي عنه في النهاية من التصريح بان

العدالة عبارة عما في صحيحة ابن ابي يعفور الآتية وعنه في الخلاف انه قال بعد ذلك مسئلة اذا حضر

الغرباء في بلد عند الحاكم فشهد عنده اثنان فان عرفا بعدالة حكم وان عرفا بفسق

وقف وان لم يعرف عدالة ولا فسق بحث وعن بعض النسخ لم يجب عندنا سواء كان

لهما السيماء الحسنة والنظر الجميل او ظاهرهما الصدق لشهادة قوله عز وجل ممن

ترضون من الشهداء وقال وهذا ما يخفى به ولكن ما عن الكتاب اذا كان الشاهد حرا بالغا

مؤمنا بصيرا معروف النسب مرضيا غير مشهور بكذب في شهادته ولا بارتكاب كبيرة ولا

مقام على صغيرة حسن التيقظ عالما بمعاني الاقوال عارفا باحكام الشهادة غير معروف

بحيف على معامل ولا تهاون بواجب من علم او عمل ولا معروف بمباشرة اهل الباطل

الدخول في جملتهم ولا بالحرص على الدنيا ولا بسقط المروة بريا من اهواء اهل البدع

التي توجب على المؤمنين البراءة من اهلها فهو من اهل العدالة المقبول شهادتهم فان

الاثر فى كلامه ويمكن حمله على تصديق على مجهول الحال انه رضى غير مشهور بكذب او فجور
معروف بحيث على معاشرته واما المفيد فقد صرح فى المقنعة بما يقتضى ان العدل
من كان معروفا بالدين والورع عن محارم الله وهو ظاهر فى حسن الظاهر وحكى عن ابن
ذلك محتمل فى كلامهم حتى فى كلام الكاتب وان حكى عنه التصريح بان المسلمين كلهم على العدالة
الا ان يظهر خلافه وربما نقل عن الاكثر وذكر فى حاشية لمح الاجماع على ان المراد
بالعدالة حسن الظاهر فى كل مقام اشترطت فيه وفى شرح المفاتيح لم يتحقق خلاف الا عن
ابن الجنيد ولعله كذلك لان عبارات الشيخ وغيره قابلة للحمل عليه وذكر انه يدعى
ظهورها فى هذا المعنى ثم حكى اولا الاجماع الذى ذكره الشيخ وعمل السلف من زمن
الصحابة والتابعين فهو مع امكان ان يدفع بعيد لكن دعوى تبين فساده وجوابا بالاجماع
المصنف للمحصل بملاحظة كلام المتقدمين من اصحابنا من عدم اكتفائهم بهم فى المعتبر
من الشيخ نفسه عرف العدالة فى نهايته بمضمون رواية ابن ابى يعفور الاتية كما يعرف
من ذلك كله تقوى الظن بان مراده كبعض الاخبار انه لا يحتاج الى الفحص والتفتيش حتى
يعرف

يعرف ان ذلك منه او من له باطنا بل يكفى عدم ظهور الفسق منه بعد المخالطة والاختبار بل وفى شرح
المفاتيح لمولانا الاعظم انه لا بد من معروفية كونه مسلما مؤمنا حتى يقال يكفى مجرد الاسلام
المرادف للايمان فان معرفة ذلك لا يتحقق غالبا الا على حد التعارف الا بالمعاشرة
والمعروفية ولو لم يعرف ايمانا ان يعلم كونه مسلما مؤمنا حتى يقال ثمة فى ذلك الزمان
الذى كان المؤمن فيه فى غاية القلة فهو على حسن الظاهر لكن فيه ما فيه اولا بان الاسلام
والايمان يكفى فى ثبوته مجرد اظهاره والحكم عليه بذلك بل جرى احكام المسلمين وثانيا بانه
لا تلازم بين المعروفيتين فان كثير الناس يعرف انهم مسلمون مؤمنون لكن لم يشهد على ذلك
ولم يعرف من حسن ظاهرهم شيئا ثم كما انه قد يتفق فيما وقع من بعض المتاخرين من
الاستناد للاول على قوله وهذا القول بعض الاخبار المشترطة فى قبول الشهادة ثبوت كونه
عدلا وفى بعضها حصر الى الاية واشهدوا ذوى عدل منكم ونحوها بان اصحاب هذا
القول لا ينكرون اشتراط العدالة بل يقولون بالحكم بثبوتها بمجرد الاسلام مع عدم ظهور
الفسق لان العدالة ليست شرطا عندهم بل الفسق مانع كما تخيل او ان العدالة

هذه هي عبارة عن ظهور الاسلام مع عدم ظهور الفسق وان كان هو محتملا في كلامهم من تنزيل اخبار البعض

او المتهم وكذا ما يقال ان العرف واللغة يحكمان في الفاظ الكتاب والسنة فينبغي ان يحمل العدالة

عليه وذلك لصحة عن ان يحققا وجوده بما او لا فلان العدالة من المعاني الشرعية يرجع

فيها اليه وقد سمعت ما يقتضي انها عبارة عن ذلك فيه ولا حظ للعرف واللغة فيها واما

اضافة لا ينافي الحكم بها وثبوتها بمجرد الايمان وعدم ظهور الفسق ويبين كونها امرا زائدا

على ذلك بل لو لم يصدق عرفا على المؤمن الذي لم يظهر منه فسق انه عدل لم يقدح لكون

ذلك طريقا شرعيا ثابتا بالدليل الشرعي نعم ربما يرجع الى اجماعهم في دليلهم الدال

على ذلك والا فكثير من الالفاظ التي للشرع طريق في تحقيقها الحكم بثبوتها كالبينة وخبر

العدل والاستصحاب ونحو ذلك لا يحكمون اهل العرف باطلاق اللفظ لكن ذلك غير قادح

بعد فرض الطريق الشرعي فالاولى الاقتصار في رده على ما عرفت مع ان كلامهم في غاية

الضعف وان حكي عن المالك بعض المتاخرين في باب الطلاق انه قال بعد ايراد الحسنة

المرسلة المتقدمة المتضمنة لقوله ومن ولد على الفطرة اجيزت شهادته بعد ان يعرف منه خير انه

هذه الرواية واضحة الدلالة على الاكتفاء بشهادة المسلم في الطلاق ولا يريد ان قوله

ان يعرف منه خير ما في ذلك لان الخير قد يعرف من المؤمن وغيره وهو نكرة في سياق

الاثبات لا يقتضي العموم فلا فيه مع معرفة الخير منه الذي ظهر من الشهادتين بالصلوة

والصيام وغيرها من اركان الاسلام ان يعلم منه ما يخالف الاعتقاد الصحيح لصدق معرفة

الخير منه بعدم في الخبر مع تصدره باشتراط الشهادة ثم الاكتفاء بما ذكر فيه على ان العدالة

هي الاسلام فاذا اضيف الى ذلك ان لا يظهر الفسق فهو اولى وهكذا الكلام في تفسيره الاكتفاء بشهادة

سائر المخالفين مع تحقق العدالة فيهم وهو من المقطوع بفساده حتى على القول بان

العدالة هي الاسلام مع عدم ظهور الفسق اذ لا فسق اعظم من فساد العقيدة كيف ومع

على ذلك لا يبقى فائدة لكونهم مخاطبين بما عندنا وحالهم كحال الكفار بالعقد المراد بالخير

في الرواية الايمان وغيره لكنه لم يصرح به لمكان التقية وقيل العدالة عبارة عن حسن

الظاهر كما هو ظاهر جماعة من القدماء وربما يحكي عن القاضي والتقي وابن حمزة

وسلار بل يظهر من المرتضى ولا يبعد في الكافي الى ذلك بعض عن المصابيح نسبته الى القدماء

من بعض حواشيه المعالم لنقد الاجماع على كون العدالة حسن الظاهر بكلمات مقام ان ثبت
فيه والمراد بالظاهر خلاف الباطن الذي لا يعلم به الا الله وبحسبه كونه جاريا على مقتضى
الشرع بحسب اختباره والسؤال عن احواله للخصوص لتم الحقيقة جيدا ولا كلام في صحتها لو تم ذكر
فيه تمام حسن الظاهر لكنه كما ترى في عدم الاكتفاء بالظاهر لا كلام فيتم الاستدلال به
ح بضميمة عدم القائل بالفصل بينهما فانه لا يعرفه في اخبارهم قول الصادق
في رواية ابي بصير لا بأس بشهادة الضيف اذا كان عفيفا صائنا وقوله في رواية العلاء
سيابة عن الملاح والمكاري والجمال لا بأس بهم يقبل شهادتهم اذا كانوا صلحاء
كقول الباقر في شهادة القابلة جايزة انه يشهد او يرضيا اذا سئل عنها فعدلت
وعن امالي الصدوق بسنده عن الكاظم من صلى خمس صلوات في اليوم والليلة في جماعة
فظنوا به خيرا واجيزوا شهادته وخبر سماعة عن الصادق قال من عامل الناس فلم يظلمهم
وحدثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يخلفهم كان ممن حرمت غيبته وكملت مروته وظهر عدله
ووجب اخوته وعن العيون رواية بسنده الى الرضا وعن العسكري في تفسيره مثله

تما

تماما ممن ترضون من الشهداء من ترضون دينه وامانته وصلاحه وعفته وتيقظه فيما يشهد
وتحصيله وتمييزه فما كل صالح مميز ولا كل محصل مميز الصلاح يا بالمعصية والهوى ان الميل
والتحامل فذلك الرجل الفاضل الحديث وعن الهداية للشيخ المحرر وروي ان النبي ص
كان اذا تخاصم اليه رجلان قال للمدعي الك حجة فان اقام بينة يرضاها ويعرفها انفذ الحكم على
من خالف رضاها ببينة كل منهما من حيث الخبر الاخر عن حال الشهود في قبائلهم وملاتهم
فاذا اثنوا عليهم بقضي ح على المدعى عليه وان رجعا بخبر سيئ وثناء قبيح لم يفضحهم
ولكن يدعو الخصمين الى الصلح وان لم يعرف لهم قبيلة سئل عنهما الخصم فان قال
ما علمت منهما الا خيرا انفذ شهادتهما وما رواه الصدوق في الفقيه والشيخ في التهذيب بسنده
لكن في المتن في الكتب بين تفاوت ونحن ننقلها كما في الوافي معللا لموضع الاكراه
من موضع الاختصاص عن عبد الله بن ابي يعفور قلت لابي عبد الله بم تعرف عدالة
الرجل من المسلمين حتى تقبل شهادته لهم وعليهم فقال ان تعرفوه بالستر والعفاف وكف
البطن والفرج واليد واللسان ويعرف باجتناب الكباير التي وعد الله عليها النار

ولا يكن عادلا من هو من اهل المعصية وخفته ولو شهد لم تقبل شهادته لقلة تمييزه فما كل صالح عفيف مميز حج

من شرب الخمر والزنا والربا وعقوق الوالدين والفرار من الزحف وغير ذلك والدلالة
على ذلك كله ان يكون ساترا لجميع عيوبه حتى يحرم على المسلمين تفتيش ما وراء ذلك من عثراته
وعيوبه ويجب عليهم تزكيته واظهار عدالته في الناس ويكون منه التعاهد للصلوات الخمس اذا واظب
عليهن وحفظ مواقيتهن بحضور جماعة المسلمين وان لا يتخلف عن جماعتهم في مصلاهم الا من
علة به فاذا كان كذلك لازما لمصلاه عند حضور الصلوات متعاهدا لاوقاتها في مصلاه
فان ذلك يجيز شهادته وعدالته بين المسلمين وذلك ان الصلاة ستر وكفارة للذنوب
وليس يمكن الشهادة على الرجل بانه يصلي اذا كان لا يحضر مصلاه ويتعاهد جماعة المسلمين
وانما جعل الجماعة والاجتماع الى الصلاة لكي يعرف من يصلي ممن لا يصلي ومن يحفظ
الصلاة ممن يضيع ولولا ذلك لم يكن لاحد ان يشهد على آخر بصلاح لان من لا
يصلي لا صلاح له بين المسلمين لان الحكم جرى من الله ورسوله بالحرق في جوف
بيته فان رسول الله ص هم بان يحرق قوما في منازلهم لتركهم الحضور لجماعة المسلمين وقد كان
يقول لا صلاة لمن لا يصلي في المسجد مع المسلمين الا من علة

ثم ان هؤلاء منهم من يصلي في بيته فلم يقبل منه ذلك وكيف تقبل شهادة او عدالة بين المسلمين ممن
جرى الحكم من الله عز وجل ومن رسوله فيه بالحرق في جوف بيته بالنار وقد كان يقول لا
صلاة لمن لا يصلي في المسجد مع المسلمين الا من علة ... ورغب عن جماعتنا
ومن رغب عن جماعة المسلمين فلا صلاة عليه في بيته ومن لزم جماعتهم حرمت عليهم غيبته وثبت
عدالته بينهم وخبر عبد الله بن سنان المروي عن الخصال عن ابي عبد الله ع ثلث من كن فيه
اوجبت له اربعة على الناس اذا حدثهم لم يكذبهم واذا وعدهم لم يخلفهم واذا خالطهم لم يظلمهم
وجب ان يظهروا في الناس عدالته وتظهر فيهم مروته وان تحرم عليهم غيبته وان يجب عليهم اخوته
ونحوه خبر ابن بكير عن ابي جعفر ع لو كان الامر الينا لاجزنا شهادة الرجل اذا علم منه خير
مع يمين الخصم في حقوق الناس الى غير ذلك من الاخبار الواردة في امام الجماعة وغيرها
كقوله ع لا تصل خلف من لا تثق بدينه وامانته ونحوها ولا ريب في ظهورها ظهورا لا يكاد
ينكر في رد القول بالاكتفاء بالاسلام مع عدم ظهور الفسق كما انها ظاهرة في رد القول بالملكة
وقيل العدالة عبارة عن ملكة نفسانية تبعث على ملازمة التقوى والمروة والمراد بملازمة

وقال رسول الله ص لا غيبة الا لمن صلى في بيته

وجب على المسلمين غيبته وسقطت بينهم عدالته ووجب هجرانه واذا رفع الى امام المسلمين انذره وحذره فان حضر جماعة المسلمين والا ...

بيان التعريف الثاني للعدالة

التقوى واجتناب الكبائر وعدم الاصرار على الصغائر من جهة الكبائر وبالمروة ان كان المعتبر
يعتبر النفوس عندها وذلك ويختلف ذلك باختلاف الاشخاص والازمنة والامكنة وعن
مصابيح الظلام انه المشهور بين الاصحاب بل عن الشيخ نجيب الدين انه المعروف نسبته الى
العلماء ولعل المراد المتاخرون والا فقد عرفت ان المتقدمين لم ياخذ احد منهم ذلك
في تعريفها بل في الكفاية وعن الذخيرة لم اعثر على هذا التعريف لغير العلامة ومن تاخر عنه
له اثر ولا شاهد عليه فيما اعلم وكانهم اقتفوا في ذلك اثر العلامة وعن مجمع البرهان نحوه
مع انه نسبه في مجمع البرهان الى انه مشهور بين عامة العامة والخاصة فيكون ترتيبه
ارادة المتاخرين ويحتمل غير ذلك كما قيل ان العدالة لغة الاستقامة وعدم الميل الى الجانب
فاذا كان الفسق ميلا عن الحق والطريق المستقيم وموضوعات الالفاظ يرجع فيها الى
اللغة والعرف فلا بد ان يكون في الواقع استقامة لان الالفاظ اسام للمعاني الواقعية الا
ان يثبت شرعا او يظهر عرفا ان ذلك خارج عن معنى اللفظ جزما بحيث صارت العدالة
شرطا فلا بد من ثبوتها والعلم بها لان الشك في الشرط يقتضي الشك في المشروط فيقتضي ذلك

العلم

العلم بعدم العدالة بحسب نفس الامر ولا يحصل ذلك الا بالمباشرة الباطنة بحيث يحصل من باطنه
حالة الوثوق والاطمينان بانه كذلك وهو معنى الملكة والهيئة الراسخة وكيف يحصل في حفظ
العادل وهذا امر معروف مشاهد في كثير من الناس بالنسبة الى بعض المعاصي كالزنى بالام
واللواط بالولد ونحو ذلك والكذب في ذلك ونحوه ومنهم من له ملكة في
البعض ومنهم من له ملكة في الجميع فلا يمكن الحكم الا ان يعلم عدالة الشخص حتى يعلم انه له ملكة
يعسر عليه مخالفة مقتضاها بالنسبة الى جميع المعاصي ولا يكون ذلك الا بالاختبار الباطني وتتبع
الاثار حتى يطمئن نفسه بحصولها في الجميع كما في الحكم بالملكات من الكرم والشجاعة ونحوها
وربما ادعى بعضهم انه يمكن رد كلام اكثر المتقدمين الى ذلك كما انه حمل الاخبار على ارادة
تتبع الاثار المطلقة مع الملكة بما صحيحة ابن ابي يعفور فانه فيه الاشياء المذكورة فيها علامات
وتصل الى اطمينان النفس بالملكة لكنه كما ترى في غاية الضعف بل عليه لا يمكن الحكم بعدالة
شخص ابدا الا في مثل المقدس الاردبيلي والسيد شرعا على ما يتفق من هو الحجة فيهما
فانه اي نفس تطمئن بانها كان يعسر عليهما المعصية ظاهرة وباطنة كلا ان ذلك ليتعاب

طمس الشان

وهذا امر لا ان من نفسه يعرف كثير من ذلك ومن العجب تجويز صحيحة ابن ابي جمهور على

في حصول الملكة في جميع المعاني بواسطة اجتناب المذكور فيها منها التي هي بالنسبة اليه في غاية بعيد

العدم وكيف يعرف الشخص بعض احواله مع انا نرى بالعيان تفاوت الناس اجمع في ذلك

فكم من شخص تراه في غاية الورع متى ظهر شيء لنفسه يحتال في تركيب الا ان تركيبه غيره من المحرمات

في غير من قدرة كما نرى ذلك كثيرا من اهل الفقه والفضل لا يبتنى واخر يتحامى عن فعل

ولو حقير الارتكاب من الامور العظيمة التي تنتفر بها نفسه ما لغلبة عظم الخوف في قلبه غالب

الناس كذلك وان كانت احوالهم فيه مختلفة فمنهم بالنسبة الى ماله ومنهم بالنسبة الى

اهله وجماعة فدعوى انه بمجرد المحافظة على جملة من احواله الخصيصة بجزم والاطمينان

بانه في سائر المعاني ظاهر وطلبها بالعرض له مقتضاها وما لم يعرض له ملكة يعتبر

عليه من العفة متعلقة نفسه وكيف وقد شاع الادنيا على نفسه بقول لو جاءت

امراة لابسة احسن الزينة متطيبة باحسن الطيب وكانت في غاية الجمال واردت الامر

القبيح منك فاستعاذ بالله من ان يبتلي بذلك ولم يستطع ان يزكي نفسه فمن الواضح

فاذا كان ذلك كله فيها بالنسبة الى حال كثير من رواة الاخبار وان قلنا بكون التزكية من الظنون

الاجتهادية لكن دعوى حصول الظن بالملكة الخاصة في سائر المعاني كذب وافتراء وعجز

مجرد عن تعرف بعض احواله كما نرى ورعا في الاخبار بعض ابن ابي الحديد مما هي

عنه الحث على المجانبة صغائر او كبائر او قولهم اذا مات الامام او احدث قدم شخص اخر

ممن خلفه مع ان مراد الله محتاج اليه في كثير من الاشياء كالطلاق والدين والوصايا

وسائر المعاملات وهي مع هذا الفرض في غاية الندرة مما لا يخفى من العسر والحرج

فقط مع ان الرواية التي هي مستندهم علانية لقوله فيها ساتر العيوب وان يكون معروفا بالستر

والعفاف واذا سئل عنه قيل ما رأينا منه الا خيرا خصوصا مع ملاحظة لفظ الستر بل يقطع

بعدم وجود الملكة في اكثر اصحاب النبي ولذلك صدر منهم ما صدر من ترك الامر بالمعروف

والنهي عن المنكر وكتمان الشهادة حتى ورد في كلهم انهم ارتدوا الا ثلثة سلمان والمقداد وابو ذر

وعمار مع احتمال زوالها عنهم بمجرد موت النبي متشبعا جدا كما في سائر اهل الملكات اذ الظاهر

ان الملكة مع تقدير زوالها انما تزول بالتدريج لا دفعة كما اتفق لهم فتامل فانه ...

الحكم بزوالها عند عروض ما ينافيها من معصية او خلاف مروة وبرجوعها بمجرد التوبة بناء على
كونها ملكة واحتمال ان المراد الملكة مع عدم وقوع احد الكباير خلاف ظاهر تعريفهم
لظهوره في انها عبارة عن الملكة الباعثة على ذلك ولا ريب ان اتفاق وقوع الكبيرة لا ينافي
بعد الملكة وارادة انه يرتفع الحكم بها ويعود الحكم بعودها بمجرد التوبة من غير حاجة الى تجديد
الاختبار ودعوى ان ذلك امر تعبدي شرعي لا بأس به والا فلا يحتاج الى اعتبار الملكة [illegible]
الى زمان يعرف منه الندم وقد ظهر ذلك في التعبير بزمان [illegible] ان اثبات من [illegible]
انه بعد ذلك يكون فاسقا لا عدلا غير مقبول الشهادة مثلا كما هو مقتضى التعريف ولو كان [illegible]
فيما كان شأن في الكريم اذا بخل والشجاع اذا جبن تقتضي عدم ارتفاعها بذلك [illegible]
الحكم بكونه شجاعا وكريما بعد الملكة وهذا قد اشتهر بينهم تقديم الجرح على التعديل [illegible]
لكون المعدل لا يعلم والجارح عالما ومن لا يعلم ليس حجة على من علم ولو كان من باب
من باب التعارض لان المعدل يخبر عن عدمها لا عن ملكة العفة [illegible] الا ان يقال [illegible]
بتقييد الحكم بمقتضى مجرد وقوع الكبيرة مثلا وان لم تذهب الملكة فلا يكون تعارضا [illegible]

اذ قد

اذ قد يكون الجارح اطلع على معصية كثيرة ولا ينافي ذلك اخبار المعدل بحصول الملكة نعم لو كان
الجرح بارتفاع الملكة اتجه التعارض لكنه بعيد او مع ذلك كله فلم يتضح لنا المراد [illegible]
والتحقيق في التحقيق فلا بد ان يراد بها معنى لا ينافي ذلك وهو عدم المانع الذي يزيله
الملكة ليس الا من عدم انحراف الظاهر والمواظبة والمداومة في جميع ما ذكرنا او كثرة ما بها
وان كانت هي الملكة لكن الطريق الى حسن الظاهر [illegible] صرح بعضهم ان المراد بحصول
الظن لنا من الطريق المزبور بحصولها لما عرفت من ان حسن الظاهر باعتراف بعض اهل الخبرة
لا يفيد الظن بحصول الملكة في الجميع بل البعض [illegible] النزاع لفظي ان اريد كونه
طريقا تعبديا والا فالمرجح في ذكرناه [illegible] خلاف المراد [illegible] فيه
ايضا [illegible] كون حسن الظاهر عدم انقضائها بوقوع الكبيرة [illegible] بعضهم
حيث قال ان العادل هو الذي [illegible] يحرم على المسلمين تفتيش ما وراء ذلك من
عثراته وعيوبه لانه الذي يكون [illegible] ولا عثرة [illegible] لا بد ان لا يظهر منه ذلك [illegible]
صدر منه باطنا يحب اخفاءه بحيث لو اظهره [illegible] فاسقا لحرمة الغيبة واشاعة الفاحشة

التجسّس

ووجوب ستر العورة مضافاً الى حرمة التجسّس قال الله تعالى ولا تجسّسوا ولا يغتب بعضكم بعضاً وقال
والذين يحبون ان تشيع والاخبار الدالة على التحريم وشدة الحرمة والعقوبات الشديدة متواترة
مضافاً الى اجماع المسلمين بل ضرورة الدين فح اذا صدر من احد ذلك وجب الحكم
بفسقه وهو خلاف ان حسن الظاهر لا يقدح فيه وقوع الكبيرة بل لما تستر التجسس يحرم لاحد
ان يخبر عنه بذلك فينبغي ان يكون عدلا عند هذا المطلع فضلا عن غيره لعدم انقداح
حسن الظاهر بل قضية عدم ثبوت الجرح ابدا او الا يخفى حسن الظاهر ح يكون من باب
منه وهي المعدل فلا معنى لتقدمه قوله على قوله وايضا لو كان ذلك قد حاد حسن الظاهر
لكن لا عادة ذلك بصدور التوبة منه بمعنى ارادته بمعنى ايضا ظهور ارادة القائلين بان
العدالة حسن الظاهر بشرط ذلك عدم وقوع الكبيرة منه مع ذلك وان اطلقوا
العدالة عندهم حسن الظاهر مع عدم وقوع الكبيرة منه ولو باطنا ادعاء ان العدالة
كما يومي اليه كلام ابن ادريس وغيره عبارة عن اجتناب جميع الكبائر التي منها الاصرار على
الصغاير واقعا سواء كان ذلك عن ملكة او كان بعضها عنها والاخر عن مجرد اتفاق
لكن

لكن الطريق الى الحكم بكون الرجل مجتنبا للكبائر حسن الظاهر على حسب السعة ومن الاخبار قد يكون
هي في الواقع ذلك الطريق وان كان الحكم بتحققها شرعا فمن اطلع ح على وقوع كبيرة
من شخص ولو كان مستترا ذهبت عدالته ولا يجوز ان يثبت ضعفه الى حسن الظاهر غير مثمر لعدالته
على انتفائها اذ الفرض انها عبارة عن اجتناب الكبائر واقعا ولا ينافي ذلك كونه يحرم
المطلع ان يظهر لمكان كونه غيبة بل لو دعي الى الشهادة في مقام الجرح وجب عليه
لا الجرح على جوازه في مثل هذا المقام وعدم القدح ح بحصول العدالة وان كان صدور المعصية
منه على وجه الستر بحيث لا ينافي حسن الظاهر قطعا ومن ذلك يظهر وجه تقديم الجرح على
التعديل لكون المعدل حيث حسن الظاهر يحكم بالعدالة لا بغيره بل يقول انه اطلعت منه على
العدالة وان خفي حسن الظاهر يقول الاصحاب العدالة حسن الظاهر وانه من باب اخذ حسن
الظاهر نفسه ليس بعدالة بل انه طريق اليها وليست هي الملكة كما يقول المتاخرون
ثم جعله او دعوى ان الملكة عندهم هي هذه القوة التي تنتظم بها حسن الظاهر اذ حسن الظاهر لا يكون
الا عن ملكة وقوة تصير عنها وفيه منع اولا ولا ينافي ذلك ايضا ضرورة كثرة وقوع

انه ليس مع ان الحسن الظاهر قد يكون ناشئا عن ملكة من مجرد اتفاق من شخص ناشئا عن الملكة بالتقرير

المتقدم مع ما هو في الحقيقة رجوع للقول بحسن الظاهر كما هو واضح فظهر لك من ذلك كله ان الحكم به

في ضعف القول بانها الملكة من التقريب وفي الضعف للقول الثالث فيها وقد سمعت ان الحكم بانه

اعترف بعدم ثبوته في فتاوى القدماء من اصحابنا وانه انما ظهر بين المتأخرين [illegible]

في النصوص من اصلا لعله لتلك الحجة التي كانت هي اشد ورود في امر العدالة قد عرفت انه

مبنيا على القول بالملكة وجه من الوجوه مع انها على خلاف ما قد اشتملت على الحكم

في العدالة احيانا لحضور الجماعة ومن بها احتمل بعضهم ان يراد بها كون الرجل معروف

بالعدالة بين المسلمين حتى يقبل شهادته وتجوز الصلاة خلفه من حيث منها متعلقات لقبول ذلك [illegible]

بعضها على ان حضور الجماعة واجب وانه يحرق بيت من لم يحضرها والمراد ان [illegible]

رغبة عنها مع وجود امام المسلمين فان ذلك قد يؤدي الى الكفر والاعراض [illegible]

الحديث في بعض النصوص اشارة الى اعتبار الملكة في العدالة كالخبر المروي عن

تفسير العسكري عن علي ابن الحسين واحتجاج الطبرسي عن الرضا عليه السلام قال اذا رايتم الرجل

قد حسن

فيه سمته وهديه وتماوت في منطقه وتخاضع في حركاته فرويدا لا يغرنكم فما اكثر من يعجزه تناول الدنيا

وركوب المحارم منها لضعف بنيته ومهانته وجبن قلبه فنصب الدين فخا لها فهو لا يزال يختل الناس بظاهره فان

تمكن من حرام اقتحمه واذا وجدتموه يعف عن المال الحرام فرويدا لا يغرنكم فان شهوات

الخلق مختلفة فما اكثر من ينبو عن المال الحرام وان كثر ويحمل نفسه على شوهاء قبيحة فيأتي

منها محرما فاذا وجدتموه يعف عن ذلك فرويدا لا يغرنكم حتى تنظروا ما عقدة

عقله فما اكثر من ترك ذلك اجمع ثم لا يرجع الى عقل متين فيكون ما يفسده بجهله اكثر مما يصلحه

بعقله واذا وجدتم عقله متينا فرويدا لا يغرنكم حتى تنظروا مع هواه يكون على عقله ام يكون

محبته للرياسات الباطلة وزهده فيها فان في الناس من خسر الدنيا والآخرة

بترك الدنيا ويرى ان لذة الرياسة الباطلة افضل من لذة الاموال والنعم المباحة المحللة

فيترك ذلك اجمع طلبا للرياسة الى ان قال ولكن الرجل كل الرجل نعم الرجل هو الذي

جعل هواه تبعا لامر الله وقواه مبذولة في رضى الله يرى الذل مع الحق اقرب الى عز الابد

من العز في الباطل الى ان قال فذلكم الرجل نعم الرجل فبه فتمسكوا وبسنته فاقتدوا والى ربكم

بل ترك ... لا دلالة له ولا يخفى ضعفه الا انه مع كونه غير معلوم السند ورواية غير
الكتب الاربعة ومحتمل للتعريض به الا ان مضمونه كالاول والثاني في دعوى اتحاد ... من
معارضة بغيره من الاخبار المتقدمة بل الظاهر حتى على مذهب الخصم قال في الروضة انه لا يكاد
يعلم انه لا دليل ... نعم قال ان المختص ممن يؤخذ عنه العلم ويقتدى به في الاحكام الدينية
ظاهر لا ... وكذا ... جيد جدا او انه اعلم ... يعتبر الكلام في منافيات المروة
ففي الذخيرة والكفاية دعوى الشهرة على اعتبارها في العدالة بعد الاكثر ...
نقل حكاية الاجماع على ذلك وعن مجمع البرهان انه جعل الاجماع على اعتبارها في
غير مستحق الزكوة وبحث فيه في الذخيرة ايضا وظاهر المفاتيح ان المشهور ...
بعد انه وكيف كان فلا اعرف لهم حجة على شيء من ذلك سوى قول الكاظم في حديث
هشام لا دين لمن لا مروة له ولا مروة لمن لا عقل له وخبر عثمان ... المتقدمة في علامات
المؤمن من عامل الناس فلم يظلمهم وحدثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يخلفهم كان ممن حرمت
غيبته وكملت مروته وظهر عدله ووجبت اخوته وقول الصادق في خبر ابن ابي يعفور ان تعرفوه

سائر

الكلام في منافيات المروة في العدالة
الحق بعد الاجماع

ساترا لجميع عيوبه ... في المروة وعيب ومن مخالفة ... المعتاد ... عقلا ...
وعلى كل حال فلا ثقة بقوله وفعله وقد قالوا ان الحياء من الايمان ولا ايمان لمن لا حياء له
وربما يشير الى ذلك حديث البردون حيث قال لا تقبل شهادة ... الا في راكبه يركض على البردون
مع ... ربما ادعي لا ربطها بالتقوى لكن التحقيق كما ترى ... مع التأمل في الاخبار المتقدمة
انها لا مدخلية لها في العدالة حيث لم تذكر في شيء منها ودعوى التلازم ممنوع وان بين التقوى
ممنوعة اشد المنع فان اولياء الله تقع منهم كثير من الاشياء التي تنكر بالجملة نعم يبعد
قدح بعض الاشياء التي تقتضي نقصان عقل فاعلها كما اذا لبس الفقيه مثلا لباس الجند
الجند من غير داع الى ذلك بل قد يقال انها محرمة ح بالنص الا انه يحفظ العرض
وما في حديث سماعة من قوله كملت مروته ليس المراد منها ما هي عندهم قطعا بالاجماع
المعتبرة غير ثابت بل نقل عن بعضهم انه قال ليس ببعيد عدم اعتبارها لانها مخالفة
للعادة لا الشرع وهو ظاهر في عدم ثبوت الاجماع عنده بل روي انه كان
يركب الحمار العاري ويردف خلفه وانه كان يأكل ماشيا الى الصلوة بمجمع

حرره

الناس في المسجد وانه كان يحلب شاته ونحو ذلك مع انه ورد عن امير المؤمنين عليه السلام

مالو وقع في مثل هذا الزمان لكان عند الناس منافيا للمروة بالمعنى الذي ذكروه وورد انه رقع

جبته حتى استحيى من راقعها وكان الذي دعاهم الى اعتبار المروة وجودها في بعض الاخبار

لكن من المعلوم انها ليست بالمعنى الذي ذكروه ... كقول امير المؤمنين عليه السلام في

جواب سؤال ... عن الشرف والعقل والمروة واما المروة فاصلاح المعيشة وروي

عن الرضا عليه السلام عن آبائه قال رسول الله صلى الله عليه وآله ستة من المروة ثلثة منها في الحضر وثلثة منها في

السفر فاما التي في الحضر فتلاوة القرآن وعمارة المسجد واتخاذ الاخوان واما التي في السفر

فبذل الزاد وحسن الخلق والمزاح في غير معاصي الله وعن ... ان المروة والله ان يضع

الرجل خوانه بفناء داره والمروة مروتان مروة في الحضر ومروة في السفر فاما التي في

الحضر فتلاوة القرآن ولزوم المساجد والمشي مع الاخوان في الحوائج والنعمة ترى

على الخادم تسر الصديق وتكبت العدو واما التي في السفر فكثرة الزاد وطيبه وبذله لمن كان معك

وكتمانك على القوم امرهم بعد مفارقتك وكثرة المزاح في غير ما يسخط الله الى غير ذلك والمروة

بهذا

بهذا المعنى غير ما ذكره الاصحاب قطعا مع انه لا دلالة فيها على اعتبارها في العدالة بل بعض

بعض ما يخالف المروة بالمعنى الذي ذكره الاصحاب مما يؤكد العدالة وان كان من المستحبات

عرفا كما ان بعضها مما يستلزم الطعن في عرض الرجل بما يغير المحرم على ان الامر ... لكن دعوى

اشتراط الشهادة لا اخذها في العدالة الا ان يكون المقصود منه عدم الاطمئنان بها لانه ينافي الاولين

ويقدح حسن الظاهر واحتمال ان العدالة من الحقيقة الشرعية فما يشك في اعتباره فيها

ينبغي ان يعتبر لان عدم تحقق الشرط به ويدفعه انه بعد الاخبار ... يراد منها مع ان

ذكرها في مقام البيان كالتصريح في نفي اعتبار امر زائد فيها ودعوى ان الاحتياط فيه

به يدفعه ان الاحتياط غير منضبط فقد يكون فيه وقد يكون في عدمه كما في العدالة ... بعض قد يقال

ان منافيات المروة منافية لمعنى العدالة التي هي الاستواء والاستقامة فاذا كان الرجل

بحيث لا يبالي من الاتيان بالمنكرة عرفا فلا ريب في عدم استقامته مؤيدا بما عن ...

الى بعض النصوص في المروة وان لم يكن صريحة بالمعنى الذي ذكره الاصحاب ويرد عليه

ان منافاتها ... في دلالة حسن الظاهر على الملكة او حسن ... تمام ...

[illegible]

ضرورة كون المراد منه ما هو منكر في العادة ومستقبح فيها من دون ملاحظة مصلحة تحسن بها كما
في بعض الامور الواقعة من بعض الاولياء التي لا قبح فيها في العادة مع العلم بكونه
نحو ما وقع من امير المؤمنين من تزويج المدرعة والمداقة في العاقة على الشيء
اليسير وغير ذلك ثم ان الظاهر ان الارادة التخلق في منافيات المروة الغا ذكره في العدالة كالاصرار
اليه كلام ثاني الشهيدين لا ان اتفاق وقوع النادرة وليس هو اعظم من الصغيرة
واما الاصرار على الصغائر فهو مبني على ان المعاصي صغائر وكبائر كما هو المشهور بل عليه
الا انه نسبه الى المتأخرين قاطبة مع ان مجمع البرهان نسبه الى العلماء مشعرا بدعوى
عليه كالطبرسي عند تفسير الكبيرة والكبائر ما توعد الله عليه النار نسبه الى الاصحاب لاكن
التحقيق انه لا يثبت الا دعوى الاجماع في المقام لان القول بان كل معصية كبيرة وان لا
صغيرة قول معروف بين الاصحاب كالمحكي عن المفيد والقاضي والتقي والشيخ في العدة
عن حجية خبر الواحد ناسبا له الى الاصحاب كالطبرسي في مجمع البرهان حيث قال قالوا المعاصي
كلها كبائر لكن بعضها اكبر من بعض وليس في الذنوب صغيرة وانما تكون صغيرة بالاضافة الى ما هو اكبر
ويجيء

ويجيء العقاب عليه اكثر واعظم منه في الاخرة حيث انه بعد ان ذكر كلام الشيخ في العدة من
ان الذنوب كلها عندنا كبائر قال هذا القول لم يذهب اليه [illegible] الا في هذا الكتاب
ولا ذهب اليه احد من اصحابنا لانه لا صغائر عندنا في المعاصي الا بالنسبة الى غيرها والى ان
الاقوى ما ذكرناه والدليل عليه قوله تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم والاخبار
كصحيحة ابن ابي يعفور المتقدمة وحسن ابن محبوب الآتية في تعداد الكبائر وصحيحة عبد الله بن مسلم
المتقدمة ان الكبائر سبع [illegible] ابي بصير ورواية الحلبي في الآية المتقدمة وعباد [illegible]
ابن زرارة وخبر مسعدة بن صدقة وخبر عبد العظيم بن عبد الله الحسني الذي [illegible]
الكبائر مضافا الى الاخبار ان الاعمال الصالحة تكفر الصغائر وفي آخر من اجتنب الكبائر كفر الله
عنه جميع ذنوبه وذلك قول الله تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه [illegible] وفي قوله تعالى [illegible]
قول [illegible] في قوله تعالى [illegible] وغير ذلك
يمكن دعوى تواتر الاخبار بما يفيد ما ذكرنا هذا مع اعتضاده بالشهرة [illegible]
كان جميع الذنوب كبائر لم يتحقق عدل في اغلب الناس [illegible] ضرورة انه

ولا يكاد احد يخلو عن موافقة بعض المعاصي والعدالة يحتاج اليها الناس في اكثر امورهم
من عبادات او معاملات ونحو ذلك باب التوبة المعتذر عليها في كل وقت حتى غير
مجدية لعدم احتياج الى الاختيار اذ التحقيق انه لا يعتبر بمجرد قوله تبت من دون معرفة
الندم الباطني بندمه وتوبته بتعذر العزم على عدم المعاودة المتوقفة عليه التوبة
او تعسره وان كان فيه منع واضح ضرورة هل انه عن جميع المعاصي قد يقال انه منع
قلة وجود العدل بالمعنى المذكور فان الغالب من جهة مراعات احوال الناس في انه
لا يسلم احد منهم من وقوع الصغيرة فضلا عن الاصرار في غالب احواله في جميع الاوقات
ممكن ان الشخص الذي ظاهره الستر والعفاف واجتناب الكبائر وقعت منه صغيرة لا يعلم منه انه
تاب عنها او لا كلا ان ذلك ممنوع ثم بعد تسليم الغض بعده في كثير من الناس على انه
يمكن ان يقال كون الذنوب كلها كبائر يقتضي بانها كلها قادحة في العدالة اذ لا يلزم
ذلك مثل القادح فيها الا الاكبر من المعاصي واما غير الاكبر فلا يقدح الا مع الاصرار
العدالة المستفادة من الاخبار من كون الرجل معروفا بالستر والعفاف مجتنبا للمعاصي العظيمة

حس

حسن الظن اذ لا اطلاع عليه في مخالفته فيما يعلم منه الا تخيرا اوحشه الا يقدح فيه وقوع بعض الذنوب
التي ليست بتلك المثابة الا مع الاصرار عليها ويرشد الى هذا ان اهل القول الاول منهم
الى كون العدالة اجتناب الكبائر مع عدم الاصرار على الصغائر ان عندهم المعاصي
على قسمين اذ من الواضح ان هذا الاطلاق منه ذلك ولا وقوعها مكفرة فانه لا تكاد يعتبر كونها
مكفرة وعدم قدحها في العدالة فانه قد يكون مستحق العقاب قادحا في العدالة الامر الذي
دعاهم الى ذلك هو ظواهر الاخبار الدالة على ان العدالة لا يقدح فيها الا الكبائر او بعضها
الداعي الى ذلك ان كانت المعاصي عندهم كلها كبائر يلزم كلام ابن ادريس في ذلك
لظهوره في ان فاعل الصغيرة لا يحكم بعدالته حتى يتوب لكنه ليس حجة على غيره مع احتمال
انه ذكره في الرد على الشيخ لبيان ان التوبة علاج له ومنه رواية ابن ابي يعفور في تعريف
باجتناب الكبائر في ذلك لان المراد بالكبائر هنا غير ذلك المعنى المعروف الكبائر
منها التي اوعد الله عليها النار من شرب الخمر والزنا والربا وعقوق الوالدين والفرار
من الزحف وغير ذلك من المعاصي وهو الاكبر وليس قولنا ان المعاصي كلها كبائر يوجب هذا

اللفظ مع ذلك ولو مع القرينة الصارفة كما ان حمل الوصف موضحا ليس باولى من حمله مخصصا
وعمدة النزاع لفظي على هذا التقدير فزيفه ان الكبائر ثمة منحصرة في ذلك مع ان الظاهر
عدم الانحصار ثم يرد عليه ان اهل هذا القول لا يقولون بالتكفير لان المراد بكون الكل
كبائر عندهم من جهة القبح واستحقاق العقاب خلافا للمعتزلة فانه يظهر من المنقول عنهم في الجنايات
انه لا يحسن المؤاخذة على الصغائر مع اجتناب الكبائر ويرشد اليه هذا قوله في مجمع البيان
لا نقول ان المعاصي كلها كبائر من حيث القبح مردود له وانما يكون صغيرا بالاضافة الى
ما هو اكبر ويستحق العقاب عليه اكثر وقوله ايضا بعد عبارته ليس نقيضة ان المعاصي كلها
كبيرة وهذا القول متقارب من شرائط القول المتقدم على القول الذي نسبه الى جماعة
بان الكبيرة كلها وعد الله عز اسمه عليه في الآخرة عقابا او اوجب فيه في الدنيا
حدا او لا يكون متقاربا الا مع ارادة استحقاق العقاب لان الله قد اوعد على المعاصي
كلها النار قال عز من قائل ومن يعص الله ورسوله فان له نار جهنم واي ذلك كله تعقيد يدل
لهم بعض الاخبار ما دل على ان كل معصية شديدة وفي بعضها لا تنظر الى ما عصيت به وانظر

الا

الا من عصيت وما دل على التحذير من استحقار الذنب معللا بانه قد يكون غضب الله فيه وغير ذلك
وما قيل ان الاستحقار امر زائد على الذنب فلعله باضافته الى ذلك يكون كبيرة فيه ما لا يخفى
وان الله قد اوعد على سائر المعاصي النار وان الاخبار قد يختلف اختلافا لا يرجى جمعه بان
ذلك هو المختلف في المعصية مضافا الى الحال وارادة الاكبر من الكبائر في الروايات
كما يومى اليه ذلك بعضها وفي الآية الكريمة اذا اجتنبتم هذه الكبائر التي ذكرنا في هذه السورة
نكفر عنكم ما دونها ونحو ذلك منه في المعنى كقوله تعالى قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف
ومثله ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم الا ما قد سلف وان كان لا يخفى ما في الجميع واختلاف الاخبار
غير قادح فيما علم منها جميعا من ان الذنوب كبائر وصغائر على ان المعروف كون
الكبيرة كل ذنب الله توعد الله عليه تعالى بالعذاب في كتابه العزيز ثم في الرياض هو
الذي عليه المؤمن اصحابنا بل عن بعضهم انه لم يجد فيه قولا آخر كما عن التصريح بنسبته الى
اصحابنا مشعرا بدعوى الاجماع عليه وعن الدروس والرياض تعريفها بذلك لكنه في الاول
انما عدت مجازي الى التحقيق اقرب وفي الثاني انها الى المعصية اقرب نعم في مفتاح

الكبائر فقيل انها كل ذنب رتب عليه الشارع حدا او صرح فيه بالوعيد وقيل هي كل معصية
تؤذن بقلة اعتناء فاعلها بالدين وقيل كل معصية حرمته لحق الله قاطع وقيل كل ما توعد عليه توعدا
شديدا في الكتاب او السنة وكانه لم يعثر عليها الا عدد من المعروفين من اصحابنا والا فالنسبة اليه
وان كان نظر قوله فيه بيانه فيه لقضائه بالاجماع على الفاعل لكنه لعله اطلع عليه من بعض تتبعه
وقيل انها ما نهى عنه في سورة النساء من اول السورة الى قوله ان تجتنبوا الآية ومنهم من ادرجها
الى السبعة ومن بعضهم انها سبع الشرك وقتل النفس وقذف المحصنة واكل مال اليتيم والربا
والفرار من الزحف والعقوق وبعض انها تسع بزيادة السحر والالحاد في بيت الله الذي جعله قبلة
واخر عشر بزيادة الزنا واخر احد عشر بزيادة شرب الخمر والسرقة واخر عشرون السبع
الاول واللواط والسحر والزنا والغيبة واليمين الغموس وشهادة الزور وشرب الخمر واستحلال
الكعبة والسرقة ونكث الصفقة والتعرب بعد الهجرة واليأس من روح الله والامن من مكر
الله عز وجل وزاد بعضهم اربع عشرة اخر اكل الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير
الله به والسحت والقمار والبخس في الكيل والوزن ومعونة الظالمين وحبس الحقوق من غير

عذر

عذر والاسراف والتبذير والخيانة والاشتغال بالملاهي والاصرار قال وقد بقيت اشياء اخر
كالقيادة والدياثة والغصب والنميمة وقطيعة الرحم وتاخير الصلوة عن وقتها والكذب
خصوصا على رسول الله ص وضرب المسلم بغير حق وكتمان الشهادة والسعاية الى الظالم ومنع
الزكوة المفروضة وتاخير الحج عن عام الوجوب والظهار والمحاربة بقطع الطريق وعن
العلامة الطباطبائي في تفسيره رحمه الله ان الكبائر هي المعاصي التي توعد الكتاب
عليها النار مستندا في ذلك الى جملة من الاخبار ومنها الصحيح وغيره ولكن يظهر من المنقول
عنه انه عمم الوعيد بالنار الى الصريح والضمني وانه حصر الموارد في الكتاب في اربع
وثلاثين منها اربعة عشر مما صرح فيها بخصوصها بالوعيد الاول الكفر بالله العظيم لقوله
تعالى والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب
النار هم فيها خالدون وغير ذلك من كثير الثاني الاضلال عن سبيل الله لقوله تعالى
ثاني عطفه ليضل عن سبيل الله له في الدنيا خزي ونذيقه يوم القيامة عذاب الحريق وقوله
تعالى ان الذين فتنوا المؤمنين والمؤمنات ثم لم يتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب

فيه تعداد للكبائر التي توعد عليها بالنار

عذاب بحرنبا الثالث الكذب على الله تعالى وافترا عليه لقوله تعالى ويوم القيمة ترى الذين
كذبوا على الله وجوههم مسودة اليس في جهنم مثوى للمتكبرين وقوله تعالى ان الذين يفترون
على الله الكذب لا يفلحون متاع في الدنيا ثم الينا مرجعهم ثم نذيقهم العذاب الشديد بما كانوا
يكفرون وفيه انه ليس في الثانية ذكرنا الرابع قتل النفس التي حرم الله قتلها قال
الله ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه ولعنه واعد له عذابا عظيما
وقال عز وجل ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيما ومن يفعل ذلك عدوانا وظلما
فسوف نصليه نارا وكان ذلك على الله يسيرا الخامس الظلم قال الله عز وجل انا اعتدنا
للظالمين نارا احاط بهم سرادقها وان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوي الوجوه بئس
الشراب وساءت مرتفقا السادس الركون الى الظالمين قال الله تعالى ولا تركنوا
الى الذين ظلموا فتمسكم النار السابع الكبر لقوله تعالى فادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها
فلبئس مثوى المتكبرين الثامن ترك الصلوة لقوله تعالى ما سلككم في سقر قالوا لم نك
من المصلين التاسع منع الزكوة لقوله سبحانه والذين يكنزون الذهب والفضة ولا

ينفقونها

ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم يوم يحمى عليها في نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم
وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون العاشر التخلف عن الجهاد لقوله
سبحانه فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله وكرهوا ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم
في سبيل الله وقالوا لا تنفروا في الحر قل نار جهنم اشد حرا لو كانوا يفقهون الحادي عشر
الفرار من الزحف لقوله عز وجل ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا
الى فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصير الثاني عشر اكل الربوا
لقوله عز وجل الذين يأكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس
ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا واحل الله البيع وحرم الربوا فمن جاءه موعظة
من ربه فانتهى فله ما سلف وامره الى الله ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون
الثالث عشر اكل مال اليتيم ظلما لقوله تعالى ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما
انما يأكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا الرابع عشر الاسراف لقوله عز وجل
وان المسرفين هم اصحاب النار واما المعاصي التي وقع التصريح فيها بالعذاب دون النار

في المعاصي التي وقع التصريح فيها بالعذاب بالنار

من اربع عشرة الاول كتمان ما انزل الله لقوله عز وجل ان الذين يكتمون ما انزل الله من الكتاب
ويشترون به ثمنا قليلا اولئك ما ياكلون في بطونهم الا النار ولا يكلمهم الله يوم القيمة ولهم عذاب
اليم الثاني الاعراض عن ذكر الله عز وجل لقوله عز وجل وقد اتيناك من لدنا ذكرا من
اعرض عنه فانه يحمل يوم القيمة وزرا خالدين فيه وساء لهم يوم القيمة حملا الثالث
الالحاد في بيت الله عز وجل لقوله عز وجل ومن يرد فيه بالحاد بظلم نذقه من عذاب اليم
الرابع المنع من مساجد الله لقوله تعالى ثانيه ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها
اسمه وسعى في خرابها اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين لهم في الدنيا خزي
ولهم في الاخرة عذاب عظيم الخامس اذية رسول الله لقوله تعالى ان الذين يؤذون
الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة واعد لهم عذابا مهينا السادس الاستهزاء
بالمؤمنين لقوله عز وجل الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين في الصدقات والذين
لا يجدون الا جهدهم فيسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب اليم السابع والثامن
من نقض العهد واليمين لقوله تعالى الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك

لا خلاق

لا خلاق لهم ولهم عذاب اليم التاسع قطع الرحم قال الله تعالى الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه
ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار وقال
عز وجل فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين
لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم وفيها ان اولئك في الاول لم يعلم كونه اشارة الى الكل وحده
من نقض والقطع والفساد وفي الثانية مع ذلك لم تتقدم وعيد بالعذاب الا انه قيل
انه يفهم من اللعن وما بعده العاشر المحاربة وقطع السبيل قال الله تعالى انما جزاء الذين
يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم
وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض ذلك لهم خزي في الدنيا ولهم في الاخرة عذاب
عظيم وفيه انه قد يرجع ذلك الى الكفر والوعيد مع الامرين معا الحادي عشر الغناء
لقوله تعالى ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا
اولئك لهم عذاب مهين الثاني عشر الزنا قال الله تعالى ولا يزنون ومن يفعل ذلك يلق
اثاما يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهانا الثالث عشر اشاعة الفاحشة

في الذين آمنوا قال الله تعالى ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب اليم
الرابع عشر قذف المحصنات قال الله تعالى الذين يرمون المحصنات الغافلات
لعنوا في الدنيا والآخرة ولهم عذاب عظيم واما المعاصي التي يستفاد من كتاب العزيز وعيد الله
عليها ضمنا ولزوما فهي ستة الاول الحكم بغير ما انزل الله تعالى قال الله عز وجل ومن لم يحكم بما
انزل الله فاولئك هم الكافرون الثاني اليأس من روح الله عز وجل قال الله تعالى
ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون الثالث
ترك الحج قال الله تعالى ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله
غني عن العالمين الرابع عقوق الوالدين قال الله تعالى وبرا بوالدتي ولم يجعلني
جبارا شقيا مع قوله وخاب كل جبار عنيد من ورائه جهنم ويسقى من ماء صديد وقوله
تعالى واما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق الخامس الفتنة لقوله تعالى والفتنة اشد
من القتل السادس السحر قال الله تعالى واتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان وما كفر سليمان
ولكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت

وما يعلمان

في المعاصي التي يستفاد من الكتاب العزيز وعيد الله عليها ضمنا ولزوما

وما يعلمان من احد الا باذن الله فيتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم ولقد علموا لمن اشتريه ما له في الآخرة
من خلاق ولبئس ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون هذا جملة الكبائر المستنبطة من كتاب العزيز
بناء على المغايرة بمعنى الكبيرة وهي اربع وثلثون وقال ره في شهادة كلامه انه قد تعقب
الوعيد في الآيات خصالا شتى واوصافا متعددة لا يعلم انها المجموع او الاخير فلذلك لم نجعلها
ذكرها وكذلك الوعيد على المعصية والخطيئة والذنب والاثم ومثالها وهذه امور عامة
وقد علمت ان الوعيد لا يقتضي كونها كبيرة انتهى وفيه انه بناء على ما ذكر من حصر الكبائر
في هذا العدد وظاهر ان يكون في عدادها صغائر وانه لا يقدح في العدالة ارتكاب الاثم
من الاصرار وهذه تقع مكفرة لا تحتاج بالتوبة الى رفع العقاب لها الا توبة
اللواط وشرب الخمر وترك صوم يوم من شهر رمضان وشهادة الزور ونحو ذلك كالشرك
التي لا تقدح في عدالته ولا تحتاج الى توبة بل تقع مكفرة ولا يثبت بها جرح
اصلا وكيف يمكن الحكم بعدالة الشخص فاتت البينة على انه لاط في غلام
او اداء الشهادة بزور كما لا يخفى على الملاحظ لطريقة الشرع وان شئت فانظر الى كتب الرجال.

وما يقدحون به في عدالة الرجل عن الحق في رواية ابن ابي يعفور قلت ان تعرفوه بالستر
والعفاف وكف البطن والفرج واليد واللسان ونحو ذلك شرع في ذكر اجزاء النار كثير
من المعاصي فانه فرق من يجتنب من المعاصي من جهة استحقاق العذاب بعد معرفته ان عقاب
عليه وايضا قد ورد في السنة في تعدد الكبائر ما ليس مذكورا فيما حصره مع النص عليه بانه
كبيرة وقوله ان الكبيرة كل ما توعد الله عليها النار لا ينافيه ولو كونه نعلم كيف توعد الله
عليها بالنار في تضاعيف ما هنالك نحن نجب جهلنا ما دمنا كيف وعد الله عليه النار فانظر الى
ما في حسنة عبيد بن زرارة لما سأله عن الكبائر فقال هن في كتاب علي سبع الكفر بالله فقلت
فهن اكبر المعاصي قال نعم قلت فاكل درهم من مال اليتيم ظلما اكبر ام ترك الصلوة قال
ترك الصلوة قلت فما عددت ترك الصلوة في الكبائر فقال اي شيء اول ما قلت لك قال قلت
الكفر قال فان تارك الصلوة كافر يعني من غير علة كيف اخبر ترك الصلوة في الكفر
مع استحضاره ولقوله تعالى ما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين وايضا قال الله تعالى
حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به وان تستقسموا بالازلام ذلكم فسق
اليوم

اليوم فانه ان ... باشارة الى الاخير الكفر واحد فقد حكم بالفسق واحتمال ارادة الكفر
بعيد ولو احتمال ارادة ما لا ينافي لعد الله من الفسق مجرد المعصية او من غير مجتنب
الكبائر وايضا قد ورد في السنة التوعد بالنار وادي توعد على كثير من المعاصي ومنها ما ذكر
لانه وان يراد بها اما الاصرار عليها او من غير مجتنب الكبائر ولكنه مخالف للظاهر من غير
دليل يدل عليه وايضا فيما رواه عبد العظيم بن عبد الله الحسني ذكر من جملة الكبائر شرب الخمر
معللا ذلك بان الله تعالى نهى عن عبادة الاوثان وترك الصلوة متعمدا او شيئا مما
فرض الله لان رسول الله صلى الله عليه وآله قال من ترك الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمة الله وذمة
رسوله فانظر كيف استدل على كونه كبيرة بما ورد في السنة وايضا نقل الاجماع على الاصرار
على الصغيرة من جملة الكبائر وورد مع ذلك كله بان المراد بالكبيرة كل ما توعد الله عليها النار
وبعض الاشياء الذي قام عليه الدليل بانه فيه جعل ذلك مناطا ومن هنا توقف ره في
الحكم بكبر بعض الاشياء الواردة في السنة مع عدم دخولها تحت هذا الضابط وايضا قوله
اخيرا انه قد يضعف الوعيد في الآيات خصالا شتى واوصافا متعددة ولا يعلم انها المجموع

ففي ذلك طويناه ذكره فيه انه اذا كان اجتناب الكبيرة شرطا شرعا في تحقق العدالة وغيرها فلا يمكن
الحكم بالعدالة حتى يعلم اجتناب الكبيرة ولا يكون ذلك الا باجتناب جميع ما يحتمل انه كبيرة ثم
~~دفعنا ان بعض الكبيرة مانع من الحكم بالعدالة حتى يعلم اجتناب الكبيرة ولا يكون ذلك الا~~
~~باجتناب جميع ما يحتمل انه كبيرة~~ ثم لو فرض ان بعض الكبيرة مانع من الحكم بالعدالة لا يتجه القول
بذلك لانا لم نعلم انها كبيرة والعقوبة المشكك في الاندراج في التعريف فيتجه القدح بعدم اجراء
حكم الكبيرة مع شكه لكون المتيقن الخبر في الآية وغيره في محل يشك فيه ذكر على كلام حاصل
الرجوع في تعيين الكبيرة الى ما ذكر من انها ما توعد الله عليها بالنار ورجوع ذلك الى ما تحقق
وان المراد به كون ذلك الوعد في كتابه لا ما يشمل ما كان على لسان نبيه والائمة واجراء
الحكم من العدالة والتكفير ونحو ذلك عليه مما يقطع الناظر المتتبع الممارس لطريقة الشرع
بعدمه فلا يصح التعويل على هذا التفسير والحال ذلك الا مع فهمهم كما يشعر به حسنة عبيد بن زرارة
المتقدمة ويتجه ما نقل عن ابن عباس انها الى السبعمائة اقرب منها الى السبع وفي
رواية الى السبعين وان اراد به ولو على لسان النبي والائمة كما تشعر به رواية عبد العظيم بن

عبدالله

عبد الله الحسني اورد ان تعريف الكبير من قوله ما توعد الله عليه بالنار لانه تعريف
مساوي للكبائر كما يشعر به بعض الاخبار وفي بعض الروايات انها سبع وعد منها ما توعد الله
عليه النار وبذلك يتجه الجمع بين الروايات ودعوى ان حصر الكبائر فيما ذكره العلامة المزبور
يقتضي عدم انقداح العدالة بغيرها وانه لابد وان تقع غيرها مكفرة اذ لا تقدح العدالة
تقدح فيما ليس بكبيرة وجميع الصغائر لا تقع مكفرة فيه فيظهر اتفاق القائلين بان
الذنوب على قسمين صغائر وكبائر على هذين الامرين نعم بعض من لم يذهب لكن كان
او ليس يظهر منه انقداح العدالة بالجميع وانها محتاجة الى التوبة على انه لا فائدة
في هذه المتعبة في حصر الكبائر من هذين الامرين فانه ره قد ظهر منه بل الجيد
ما لم يسبقه اليه احد حتى يظهر منه انه استقر القرآن من اوله الى آخره ولاحظ جميع الايات
الواردة في المقام وجمع ما تضمنته الروايات بعد حذف المكرر في ارجاء وما تضمنه
الكتاب العزيز صريحا وضمنا في اربع وثلثين واستكثر فيما تضمنته بعض الاخبار من
عدم موافقة لهذا الضابط وما ذلك الا لترتب عليها حكم ما سبقه كالعدالة والله

الا التوبة ونحو ذلك فقد عرفت ان ذلك غير منقح الوجه والذي يظهر ان الكبيرة ليست
لها حقيقة شرعية بل هي باقية على معناها اللغوي والمراد بها كل معصية عظيمة في نفسها الا
من جهة المعصي ويعرف ذلك اما من ورود الاخبار بانه كبيرة والذي يحصل منها العبد
مفهوم العد في بعضها او حمله على معنى لا ينافي ذلك كالكبرية ونحوها او بعون كل ما عرف به
العلامة المزبورة كالكفر بالله تعالى كفرا بما انزل الله تعالى واليأس من روح الله تعالى والامن
الامن من مكر الله تعالى والكذب على الله وعلى رسوله وعلى الاوصياء صلوات الله عليهم [illegible]
مطلق الكذب والمحاربة لاولياء الله وقتل النفس التي حرم الله ومعونة الظالمين
على الكبر وعقوق الوالدين وقطيعة الرحم والفرار من الزحف والتعرب بعد الهجرة
[illegible] السحر وشهادة الزور وكتمان الشهادة واليمين الغموس ونقض العهد [illegible]
اكل مال اليتيم ظلما واكل الربا بعد البينة واكل الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل به
لغير الله واكل السحت [illegible] الخيانة والغلول وفي رواية مطلق السرقة [illegible]
في الكيل والميزان [illegible] من غير حق [illegible] والاسراف والتبذير [illegible]

بالملاهي

[illegible] العمد وشرب الخمر [illegible] الزنا واللواط [illegible] قذف المحصنات وترك الصلوة
[illegible] منع الزكوة [illegible] الاستخفاف بالحج وترك شيء مما فرض الله [illegible] الاصرار على الذنوب
[illegible] توعد الله عليه في الكتاب او السنة صريحا او ضمنا كما تقدم او من غير توعد [illegible]
[illegible] الفعل او الترك تشديدا اعظم من التوعد بالنار كالبرائة منه [illegible]
[illegible] مثلا ونحو ذلك مما توعد لعظمه ازيد من التوعد بالنار بعد فرض انه معصية [illegible]
عظمته في انفس اهل الشرع كبرا عظيما وان لم يكن كبيرا في نفسه كثرته [illegible]
غير [illegible] والصغيرة لم يعد في كثرته ممن يجيد [illegible] مخالفة كثير من [illegible]
الاخبار المعتبرة انه كبيرة [illegible] توعد الله عليه بالنار [illegible] ان المراد [illegible] الشرع
[illegible] فهم قد يستعظمون المعلوم انه صغيرة في الشرع وبالعكس وان المراد [illegible]
مضطرب في الكبيرة [illegible] الا ان [illegible] يريد ان العلماء [illegible] يستعظمونه مع [illegible]
والضابط [illegible] غير مضبوط فان الذنب قد يستعظم من جهة [illegible]
او ترتب مفاسد اخر عليه غيره ونحوه وقد لا يستعظم من جهة [illegible] ونحوه فان قلت

انه ورد وعليك بضبطه قلت اذا ما اخذ بعد نقضه يدل على عظمه من الكبائر نسبته وعن بعضهم الفرق
بينا ومنه انه يجعله ضابطا حتى ينفي ورود من الاخبار المعتبرة انه كبيرة عظيمة ولكن ناخذه
بعد نقضه ذلك لان النقض من العظمة عنده عدم المسامحة فيه وعدم نسبة التقوى الى عامله وعن
ذلك مع عدم ما ينفيه من الادلة ان يكون ذلك ماخوذا عن صاحب وغيرهم فيه وعن بعض
ما ذكره شيخنا نقلا عن بعضهم انك ان اردت ان تعرف الفرق بين الصغيرة والكبيرة
فاعرض مفسدة الذنب على مفاسد الكبائر المنصوص عليها فان نقصت عن اقل مفاسد الكبائر
فهي من الصغائر والا فهي من الكبائر مثلا حبس المحصنة لمن يزني بها اعظم من مفسدة القذف
مع انهم لم يعدوه من الكبائر وكذا دلالة الكفار على عورات المسلمين ونحو ذلك بعضهم
الى القتل والسبي والنهب فان مفسدته اعظم من مفسدة الفرار من الزحف ونحو ذلك
الوجه في كلامه ... الى المصلحة فقرب منها الى ... ما ذكرناه فقرب لانه
لا يخرج عما ذكرناه من معرفة عظم الذنب وكيف كان فالاظهر من جملة الكبائر
في بعض الاخبار وفي مفتاح الكرامة نقل الاجماع عليه وعن التحرير الاجماع على انه

داوم

داوم على الصغائر او وقعت منه في اكثر الاحوال ... وعن الذخيرة لا خلاف
في ذلك والمنقول عن الصحاح والقاموس والنهاية الاثيرية ان الاصرار الاقامة
على الشيء والملازمة والمداومة ... وعن التحرير من اكثر ... الاقامة
والملازمة كان مصرا والا كان قادحا في الشهادة وان لم يكن مصرا ... الاجماع
لكن الكثير اخذه في العدالة بناء على ذلك الا ان يكون ذلك مما ينافي التقوى او
يكون كبيرة ويمكن انعقادها على الوجه الذي ذكرنا ولهذا اقوال مختلفة في تفسير الاصرار والاولى
فيه ان يرجع الى العرف العام فان لم يكن فالى ما ذكرنا عن اهل اللغة والظاهر انه ليس
منه فاعل الصغيرة مع العزم على عدم العود ... اذا لم يخطر بباله عود وعدمه نعم اذا
كان عازما على العود ... ان يكون منه عرفا ولغة والظاهر ان الاكثار من صنف ...
او من نوع واحد ... اصرارا على ... انما الكلام بالنسبة الى الجميع ...
التحرير المتقدم ... وقد جف القلم وختم الكتاب ... في سلخ شهر محرم ١٢٦٤

على يد العبد ... ابن المرحوم الحاج شيخ محمد ...
محمد تقي الاصفهاني عفي عنه